

# حافظ

- د کتر پرو یزنا تامل خانلری
- د کتر مهدی حمیدی
- د کتر محمد جعفر محبوب
- د کتر ایرج افشار
- د کتر رعدی آذر خشی
- ادیب طوسی
- د کتر ابوالفضل مصفا
- مهدی برهانی
- کیوان سمیعی
- د کتر خسرو فرشیدورد
- سعید «نیاز کرمانی»

## حافظ از دیدگاه‌های مختلف

سعید «نیازگرمانی»

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس  
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

در باره شعر و زندگی حافظ غزلسرای بزرگ ایران سخن بسیار رفته و کتابها و رسالات متعددی برشته تحریر درآمده است<sup>۱</sup> ولی گفتگو درباره این

---

۱- «اشعار حافظ از زمانهای نزدیک به وی مورد بحث در میان دانشمندان ایران و کشورهای دیگر شده است. ادیب و موهب نامی سده نهم هجری یعنی علی‌زیدی، ژانف معروف—

بلند آوازه ترین و بلند پروازترین شاعر ایران را از هر زبان که میشنوی نام مکرر است. بیت به بیت شعر او بحث انگیز است، گوئی که از جهانی دیگر و بزبانی دیگر با ما سخن گفته است و بهمین سبب لسان العیش خوانده اند و هر کس از دریچه فهم و ادراک خویش او را دیده و پسندیده است، همه فرقه‌ها او را از خویش میدانند یکی شارح کشف‌المیدان و حافظ قرآنش و دیگری رند شراب - خواره اش. یکی صوفی‌اش میدانند و دیگری حیرت زده ای در عالم امکان. گروهی او را بی‌سواد می‌دانند که در یکشب مورد عنایت الهی قرار گرفته و چون پگاه دم از خواب برخاسته آنهمه شعر و غزل برزبانش جاری شده است و آنچه

ظفرنامه تیموری که در ۸۵۸ درگذشته است مقدمه‌ای بر دیوان حافظ نوشته، پس از آن دانشمند بسیار نامی علامه جلال‌الدین دوانسی متوفی در ۹۰۸ یک رساله در شرح این بیت حافظ:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع ندرت

نوشته و سوره دیگری در شرح غزل - لفظ که مطلع آن اینست:

در همه دیر مغان نیست چون شیدائی

خرقه جانی گرو باد. دفتر جاشی

پرداخته است. دفترن دهم در خاک ترکیه چندین کتاب درین زمینه پرداخته اند که حاج خایه

در کشف‌الظنون دذیل کلمه «دیوان حافظ» آنها را می‌شمارد: رساله در تفالوت حافظ تالیف

محمد بن شیخ هروی، در رساله تفالوت حافظ بترکی از کفری مولی حسین مستوفی پس از ۹۸۰

شرح دیوان حافظ بترکی از مصطفی بن شعبان متخلص به سروبی متوفی در ۹۶۹، شرح دیگر

بترکی از مولی شمس‌متوفی در سال ۱۰۰۰. تتبع دیوان حافظ بنام قوافی آن از فضلای شاهر

روم متوفی در ۹۷۰، تتبع دیگر دیوان او از ابوالفضل محمد بن ادیس دقری متوفی در ۹۸۲.

از همه این کتابهایی که در ترکیه بزبان ترکی نوشته اند معروفتر شرحی است که سودی بسری

دانشمند نامی او آخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم ترکیه در سال ۱۰۰۳ بر دیوان حافظ نوشته و آن

شرح در یولاق مصر در سه مجلد در سال ۱۲۵ قمری چاپ شده است و بار دیگر قسمتی از آن و در

نسخه‌ای که هرمان برکهاوز خاورشناس آلمانی از دیوان حافظ در لایپزیک در ۱۸۵۴ و ۱۸۶۰

میلادی چاپ کرده با مجلد نخست آن توأم کرده است. پس از آن در هندوستان عبدالله خوبشکی

چشتی در زمان شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) شرحی بر دیوان حافظ نوشته است بنام

«بهر فراسة الالفاظ فی شرح دیوان حافظ». پس از آن شاه محمد دارایی از دانشمندان قرن دوازدهم ←

استاد ازل باو گفته باز گفته است. داستانها در باره او پرداخته و افسانه‌ها ساخته‌اند، عده‌ای او را دل بسته به آئین کهن ایران میدانند و گروهی او را مسلمان مسلمان، برخی کافرش می‌پندارند و برخی مقرب در گاه الهیش میدانند. یکی از شعرای نو پرداز معاصر در مقدمه دیوان حافظ مینویسد:

«براستی کیست این قلندر يك لافبای کفر گوی که در تاریکترین ادوار سلطه رباکاران زهد فروش يك تنه و عده رستاخیز را انکار میکند...» و در پاسخ به این سؤال آقای حاج شیخ مرتضی مطهری در کتاب تماشاگه راز مینویسد<sup>۲</sup> «کیست این مرد که با این همه کفر گوئها و انکارها و بی اعتقادی‌ها هم شاگردیش در درس خواجه قوام الدین عبدالله که دیوان او را پس از مرگش جمع آوری کرده از او

---

کتابی در شرح برخی از ابیات حافظ و تمآلات دیوان او بنام «لفظ غیبی» که با ساوول در تهران به سال ۱۳۰۴ قمری و بار دیگر در شیراز چاپ شده است. کتاب دیگری که در این زمینه بدست شرحی است بر ابیات مشکل حافظ و کلمات و اصطلاحات دیوان وی که پیر مراد متخلص بمشفق در اوایل قرن سیزدهم نوشته و این مؤلف همان پیر مراد يك مشفق زنگنه و کرمانشاهی است که از شعرای آن زمان بود و مرحوم هدایت در مجلد دوم مجمع الفصحاء احوال و اشعار او را آورده است. در هندوستان چهار کتاب دیگر درباره اشعار حافظ تألیف شده یکی مخمسات غزلهای حافظ از شاعر است که علی تخلص میکرده و دیگر کتاب است بنام «کشف الاستار من وجوه مشکلات الاسفار» تألیف محمد افضل سرخوش که از شاعران نامی در بار شاه جهان بوده سوم کتابی بنام شرح دیوان حافظ که مؤلف آن معلوم نیست و در زمان اورنگ میزیسته است، چهارم کتابی بنام «شرح بعضی ابیات دیوان حافظ» از محمد ابراهیم بن محمد سعید نام. (بنقل از مقدمه کتاب «اشعار و احوال حافظ» بقلم استاد فقید سعید نفیسی) و دوست دانشمند حسین خدیو بوم در مقدمه کتاب «واژه نامه غزلهای حافظ از حدود پنجاه و سه جلد کتاب که درباره حافظ منتشر شده است و در حال حاضر در کتابخانه‌ها موجود است نام میبرد.

۱- مقدمه دیوان حافظ بروایت احمد شاه لوجاب مروارید تهران

۲- تماشاگه راز صفحه ۲۲

بهنوان « ذات ملک صفات، مولانا الاعظم السعید، المرحوم الشہید<sup>۱</sup> مفخر العلماء  
استاد نحاریر الادبا، معدن اللطائف الروحانیہ، مخزن المعازف السبحانیہ... »  
یاد میکند و علت موفق نشدن خود حافظ به جمع آوری دیوانش را چنین توضیح میدهد.  
« بواسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان، و بحث کشاف  
و مفتاح و مطالعہ مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب  
به جمع اشقات غزلیات نپرداخت »

« این کیست که استادش قوام الدین عبداللہ کہ حافظ سحر گاہان بدرس او  
میرفته به کرات و مرات در اثناء محاوره به خواجه شمس الدین گفنی کہ این  
« فرائد فوائد » را همه در یک عقد می باید کشید... و آن جناب (حافظ) حواله  
رفع ترفیع این بنا بر نراستی روزگار کردی... » \*

« این کیست کہ استاد دیگرش علامه بزرگ و محقق نامدار میرسید شریف  
گرگانی<sup>۲</sup> میگفت... شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی  
و نکات قرآنی است... »  
« برآستی این کافر کیست کہ از طرفی همه مواعید مذہبی را انکار میکند و  
از طرف دیگر میگوید : »

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطائف حکمی با نکات قرآنی

«... من حقیقتاً نمیدانم کہ آیا واقعاً این آقا یان نمی فهمند یا خود را به نفہمی  
میزنند... شناخت کمی مانند حافظ آنگاہ میسر است کہ فرهنگ حافظ را بشناسند

---

۱- جاتی از شہادت حافظ ذکری بمیان نیامده مگر اینکه طابن این حدیث حافظ راغب  
شہید داده باشند من عشق و کتم و عنف و مات مات شہیدا (التصفیہ فی احوال المنصوفہ ص ۲۰۹)

۲- میرسید شریف علی بن محمد جرجانی (متولد ۷۴۰ ه. ق. در گرگان - متوفای  
۸۱۶ ه. ق. در شیراز)

\* (هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش) (حافظ فروینی غزل ۲۸۳)

و برای شناخت فرهنگ حافظ لااقل باید عرفان اسلامی را بشناسند و با زبان این عرفان گسترده آشنا باشند»

«عرفان، گذشته از اینکه مانند هر علم دیگر اصطلاحاتی مخصوص بخود دارد، زبانش زبان رمز است، خود عرفا در بعضی کتب خود، کلید این رمزها را بدست داده اند، با آشنائی با کلید رمزها بسیاری از الهامات و ابهامات رفع میشود.»

«... حافظ را فقط باید در داخل همان بوستانی که رشد کرده یعنی بوستان فرهنگ اسلامی در آنجا باید مطالعه کنیم تا بتوانیم استاد‌های حافظ را، استاد‌های استاد حافظ را، جو حافظ را، فضائی که حافظ در آن فضا تنفس کرده بدست بیاوریم ...»

این بود نظر حاج شیخ مرتضی مطهری در مورد حافظ که عقیده دارد حافظ در فرهنگ اسلامی رشد و نسو کرده و باید تنها از این دیدگاه حافظ را شناخت و منظور حافظ از می و مطرب و ساقی و شاهد و معشوق و دم غنیمت شمردن و انکار مواعید مذهبی و حیرت و ... همه اصطلاحات عرفانی بوده و این شاعر لب بهی نیالوده و گرد مناهی نگشته است.

علی‌دشتی در کتاب کاخ ابداع می‌نویسد<sup>۱</sup> «در دیوان چهار الی پنج هزار بیتی او (حافظ) بیش از هزار بار از باده و مستی دم زده است، نمیتوان ایستایات را با همه وفور و کثرت نادیده گرفت و همه را تفسیر و تأویل کرد و بطور درست گفت مقصود حافظ از تمام آنها باده معرفت است، نه آب انگور تخمیر شده سکر آور.»

«اگر اینگونه تأویل و تفسیر درباره مولوی صورت میگرفت بجاو پذیرفتنی بود زیرا در زبان این شاعر بزرگ فراوان از باده و مستی سخن‌بمیان آمده است، ولی در کمال روشنی و آسانی می‌توان گفت جلال‌الدین محمد لب بیاده نیالوده

---

۱- کاخ ابداع چاپ تهران سازمان انتشارات جاویدان صفحه ۹۷ و ۹۸ و ۹۹

است زیرا بیش از صد قرینه از منوی و دیوان شمس میتوان بدست آورد که همه نشان میدهد مقصود مولوی باده عشق و شوق است و مستی او مستی وجد و جذبه های صوفیانه است . اما صدای بیت را از دیوان حافظ میتوان استخراج کرد که قابل تأویل و تفسیر نیست ، بلکه مطلق می و مرادفاتش منظور نظر اوست . «۱»

۱- شاید این صریحترین نظری است که حافظ درباره عقیده شخصی خویش بدست می دهد .

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن  
 که در شریعت ماغیر از این گناهی نیست  
 و بعد شواهد مکرری در دیوان حافظ میتوان یافت مانند:

حافظا می خورد و رندی کن و خوش باش ولی  
 دام تزویر میکن چون دگر آن قرآن را  
 یا :

بیا که خرقه من گر چه رهن بیکده هاست  
 ز مال وقف نبینی به نام من درمی  
 یا :

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست  
 که آبروی شریعت بدین قدر نرود  
 یا :

خدا را محسب ما را به فریاد دنی بخش  
 که سازش عاز این افسانه بی قانون نخواهد شد  
 یا :

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت  
 همت در این عمل طلب اذمی فروش کن  
 یا :

رموز مستی و رندی زین بشنو، نه ازواعظ  
 که با جام و قدح هر دم ندیم ماه و پروینم  
 یا :

دل گرفت ز سالوس و طبل زیر گایم  
 به آنکه بر در میخانه بزکشم علمی  
 یا :

زاهد اگر به حورو و صوراست امیدوار  
 ما را شرابخانه قصوراست و یار حور  
 یا :

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت  
 عاقلا مکن کار کآورد پشیمانسی  
 یا :

←

آن تلخ و شام که صوفی ام الخبائش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

«مشروب تلخ و شام که صوفی منشاء شرورش گفته است جز مخمر آب انگور

نیست و حافظ آنرا گواراتر از بوسه دوشیزگان زیبا روی گفته است.»

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خورونه ماه پارسا میباش

«ناهنجار و مضحک است که حافظ سه ماه را به باده عرفان اختصاص دهد

و مضحک تر آنکه نه ماه دیگر را به پارسائی توصیه کند و طبعاً از این تأویل این نتیجه

غلط بدست می آید که باده معرفت و پارسائی دو چیز متناقضند»

محمد علی بامداد در کتاب «الهامات خواجه» در تأیید نظر دشتی مینویسد

یا جام باده یا قصه کوتاه

با شیخ و زاهد کمتر شناسیم

یا :

فراغی و کتابی و گوشه چمنی

دویار زبرک واز باده کهن دومی

اگرچه در بوم افتند خلقت انجمنی

من این مقام به دنیا و آخرت ندم

یا :

مباد تا بقیامت خراب طارم تاك

فربد دختر ز طرفه می زندره عقل

یا :

دل چسبون آینه در زنگ غلام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

گرد خرگاه افق پسرده شام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب

یا :

نیراد پائی که در هم فترد

مریزاد دستی که انگور چید

یا :

یا لای بدهش، گو دماغ را تر کن

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مجاز

۱- در بعضی نسخ بنت العنب آمده است

۲- الهامات خواجه انتشارات ابن سینا صفحه ۶



همین توجه و معنویت چنان برافکار و اندیشه ها غلبه کرده که از شخصیت او یک روح مجرد تصویر کرده و حاضر نیستیم ، هیچیک از الفاظش مفهوم معمولی و ساده داشته باشد با آنها را بر معنی لغوی و حقیقی حمل کنیم . حتما از می و شراب و باده باید در تمام اشعار خواجه بیخودی از خویش و از خود رهائی خواست و از کلمات معشوق و یار و شاهد و نگار و شیرها حقیقت مطلقه یا پیر طریق باید اراده کرده و لغات چنگ و رباب و عود و دف و نی باید محمول بر مراتب وجد و نشاط و تکامل در طریق و دستور و اذکار مختلفه باشند .»

« شنیدم که از مرحوم آقا محمد رضا قمشه ای استاد حکمت اشراق و عرفان معنی این بیت خواجه سؤال شد :

می دو ساله و محبوب چارده ساله

همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

استاد عارف فرمود :

البته انتظار دارید که بگویم مراد از می دو ساله قرآن است و از محبوب چارده ساله انسانیکه بحد جمال و کمال رسیده باشد و چون در انبیاء این کمال بجهل سالگی دست میدهد ، پس مقصود از آنهم رسول اکرم (ص) است ، لکن بحق همان قرآن که مقصود حافظ در این شعر همان معانی ظاهری و لغوی آنست .»  
« ولی خادم امام جمعه اصفهان کجسا قبول میکند که خط میر عماد قزوینی بهتر از خط آقا باشد و چنانچه خود آقا هم تصدیق کند که نسبت مابین خط میر و خط او پائین تر از نسبت خط اسناد و شاگرد است باز آن کاسه از آتش داغتر ، اعتراف آقا را حمل بر خفص جناح و شکسته نفسی آقای امام جمعه مینماید و گرنه بعقیده او ممکن نیست که خط میر بهتر از خط امام باشد .»

« اینها همه غلو ناشی از نادانی و دست نیافتن بر مبانی و معرفت بموضوع است و غفلت از اینکه بشر هر قدر دارای ساختمان عالی و هر اندازه بهیای وصول بکمالات باشد باز مطیع قوانین طبیعت و زیر فرمان ناموس تکامل و ارتقاء است ،

و در مسیر عمر هر دو ریرا اقتضائی است»

نظر مرحوم محمدعلی بامداد «در مسیر عمر هر دو ریرا اقتضائی است» و اینکه همیشه بشر بزرگ حال نیست شاید منطقی ترین نظر باشد که مابموقع بتفصیل درباره آن بحث خواهیم کرد.

استاد دکتر باستانی باریزی طی یک مقاله مفصل مستندی زیر عنوان «حافظ چندین هنر» اظهار عقیده میکنند که حافظ غیر از هنر شاعری در خوانندگی و نوازندگی نیز دست داشته است و مینویسد که: «شهرت خواجه شمس الدین محمد شیرازی به «حافظ» بیشتر از آنکه مربوط به «قرآن خوانی» و «حفظ قرآن» او باشد، مربوط بخوانندگی و موسیقی دانی او بوده است.»

«البته در اینکه حافظ، حافظ قرآن بوده است شکسی نیست و از اینکه قرآن را به «چهارده روایت» می خوانده و از این سبب عشق او بر یاد رسیده بود انکار نباید کرد اما اینکه تخلص او تنها به مناسبت «قرآنی» که اندر سینه داشته است انتخاب شده باشد. شهرت او در شیراز بدین نام تنها از این جهت باشد، جای گفتگو دارد، هر چند که اجتهاد در مقابل این نص است که گوید «هر چه دارم همه از دولت قرآن دارم».

«البته بسیاری از کسانی که قرآن را حفظ کرده اند و یا حدیث بسیار، حدود صد هزار از حفظ داشته اند، بنام حافظ خوانده شده اند که حافظ رازی، و حافظ ابن سعید عبدالرحمن، و حافظ عمادالدین هروی، و حافظ ابوالعباس جعفر بن محمد و حافظ ابونعیم اصفهانی و قوام السنه حافظ کریم اصفهانی و دهها حافظ دیگر از آن جمله اند و بعضی اهل معنی تصریح کرده اند که «حافظ کسی را گویند که صد هزار حدیث ازیر داشته باشد» مادر اباب حفظ حدیث حافظ خبری نداریم ولی برخی حافظ شناسان

---

۱- مجله گویا سال دوم مقاله «حافظ چندین هنر» صفحات ۷۰۴-۷۱۱-۸۰۸ -

۸۱۳-۷۹۸-۹۱۰

۲- نامه دانشوران، در ذیل ذکر احوال حافظ ابرو

عقیده دارند که وقتی حافظ می‌گوید:

حافظم در مجلسی ، دردی کشم در محفلی

بنگراین شوخی که چون باخلق صنعت میکنم

در اینجا مقصود از این صنعت و رفتار «دورویه بازی کردن» باخلق خدا است ، یعنی در یک مجلس قرآن خوان است و در محفل دیگر شرابخواره<sup>۱</sup> و طبعاً همانکاری میکرده که خودش از آن انکار داشته ، یعنی «دام تزویر کردن» قرآن، اما بهر حال جمع کردن «لطائف حکمی بانکات قرآنی» و «صبح خیزی و سلامت طلبی به دولت قرآن» به اعتماد آنکه «دیوبگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» و «غم نخوردن در کنج فقر به عنایت ورد و دعا و درس قرآن» و «وحشت از غیرت قرآن خدا» هیچکدام مانع آن نبوده است که حافظ خاک در میخانه رانیباید و از آن بوی مشک ختم استشمام نکند. بقول تولستوی «زیبائی عشق را بوجود نمی‌آورد، بلکه عشق است که زیبایی می‌آفریند».

مقاله استاد دکتر باستانی پاریزی مثل همه نوشته‌های ایشان حاوی لطائف و نکات تاریخی و ادبی است و شیرین و دلپذیر است و بهیچوجه نمیتوان آنرا خلاصه کرد بهر صورت برای آنکه سخن بدرازا نکشد من یکی از دلالتهای را که ایشان در اثبات موضوع مورد بحث آورده‌اند در اینجا نقل میکنم و خوانندگان را به مطالعه کامل مقاله ایشان در مانع مذکور احاله میدهم اما دلیل محکمی که به عقیده من از این دیگر محکمتر نمیشود دلیل زیر است:

باتوجه به اینکه «حافظ در شیراز زمان سه چهار پادشاه رادرك کرده که معروفترین آنها عبارتند از: امیر شیخ ابواسحاق اینجو و امیر مبارزالدین محمد مظفر و شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد و شاه یحیی و شاه منصور، در ظرف این مدت

---

۱- استنباط مضمون از لغت نامه دهخدا : ذیل کلمه حافظ ، هر چند گمان نمیرود که

در اینجا مقصود از «حافظی» «قرآن خوانی» بوده باشد بلکه می‌تواند همان خوانندگی و مجلس آرائی و هنرورزی حساب شود.

پنجاه سال حکومت از امیر شیخ ناپایان کار آل مظفر ۷۴۲ تا ۷۹۵ هـ حافظ در شیراز بوده و از این میان خدمت دوتن از این سه پادشاه را دریافته است. نخستین آنها شیخ ابواسحق بود که مردی عشرت جوی و اهل شعر و طرفدار عیش و نوش بود...

«...مدوح دیگر حافظ ، شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین است. این شاه نیز از کسانی است که ناپایان عمر از تمیض و تلذذ دست برداشت و در «ادمان شراب چنان موله شد که مستی به مستی متصل گشت و از دست ساقیان گل اندام جزمی گسلفام نمی گرفت...» و باز همین شاه شجاع آنقدر بموسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل معشوقه اش به او رسید «بلک تن عود زن ، آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت و آنرا در موقع مناسب برای شاه شاعر طبیعت ناز کدل زن باز بخواند:

لیلی شد و رخت از این جهان برد

با داغ تو زیست ، هم چنان مرد

«شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این بیت بسپرداد

حافظ هم در مدح شاه شیخ ابواسحق مدایح زیادی دارد و هم در مدح شاه شجاع و استاد باستانی مینویسد:

«عجب است که درباره پدر همین شاه شجاع يك بيت مدح ندارد... او (مبارزالدین) مردی زاهد و قرآن خوان بود، اما حافظ یعنی همین رند جهان سوز مورد بحث ما، در زمان او به یاران توصیه میکرد که :

در آستین مرقع پیاله پنهان کن

که موسو و رع و روزگار پرهیز است

«از قول پسرش نقل کرده اند که گفت: «من به کرات مشاهده کردم که در حین قرآن خواندن ، بعضی از ارباب جرائم را به پیش مبارزمی آوردند، و او ترك قرائت قرآن میداد ، و ایشان را بدست خود می گشت ، و همانند باز آمده بر تلاوت مشغول می شد...»

بنظر من همین يك دليل كافي است حال بدلائل دیگری که استاد باستانی آورده اند که همه محکم و استوار است در اینجا کار نداریم

استاد محیط طباطبائی زبان به اعتراض گشوده‌اند<sup>۱</sup> و پس از یک بحث مفصل در مورد کسانی که لقب حافظ داشته‌اند و چرا این لقب بدانها داده می‌شده است از اینکه استاد باستانی نوشته‌اند که حافظ دارای آواز خوشی نیز بوده شدیداً به دفاع برخاسته و داشتن آواز خوش را مغایر با دینداری و زهد حافظ پنداشته‌اند و من تصور میکنم که الان اگر حافظ زنده بود بجای «شیراز» در این بیت کلمه «ایران» را می‌گذاشت که :

سخن‌دانی و خوشخوانی نمیورزند در شیراز

بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

و این مسئله لاینحل ماند که داشتن آواز خوش چه ارتباطی با نداشتن دین دارد و من مطمئنم که استاد محیط نه اینکه قرآن را نخوانده باشند بلکه با چندین روایت هم خوانده‌اند آنجا که خداوند در مورد حضرت داود می‌گوید «مرغان را مسخر (نغمه خوش او) کردیم که نزد او مجتمع گردند و همه بدربارش از هرجانب باز آیند» و در ستایش خدا با او هم آهنگت شوند<sup>۲</sup>

افلاطون عقیده دارد «روح انسانی از راه موسیقی تناسب و هماهنگی را یابد» می‌گیرد و حتی استعداد پذیرائی عدالت را نیز پیدا میکند؛ «زیرا کدام شخص است که روحاً منظم و مرتب باشد ولی درستکار نباشد» ... به همین جهت است که تربیت از راه موسیقی این قدر مؤثر است، زیرا نظم و هماهنگی به سهولت به اعماق روح راه پیدا میکند و در حرکت و جنبش خود لطف و ظرافت را همراه می‌آورد و نفوس لطیف را ایجاد میکند ...»

«ارزش موسیقی تنها از این جهت نیست که خلاق و احساسات را تلطیف میکند بلکه در حفظ سلامت و تجدید تندرستی نیز با ارزش است. بعضی از بیماریها را فقط میتوان به وسائل روحی معالجه کرد ...»

---

۱- مجله گهر سال دوم صفحه ۸۶۷.

۲- سوره ۲۸ آیه ۱۹

«... موسیقی ناقصتهای مفعول عنه و ناآگاه انسانی نفوذ پیدا میکند، در این اعماق احساسات و اندیشه است که نبوغ ریشه میدواند» الهام و شهود حقیقی در آگاهی و با خودی نیست، بلکه هنگامی است که قوای ذهنی به خواب رفته است و یا در اثر مرض و جنون در بند افتاده است» نبوغ یا نبوت (MANTIKE) شبیه جنون است (MANIKE) .<sup>۱</sup>

ما وارد این بحث نمیشویم که میگویند موسیقی روی حیوانات که جسای خود دارد در رشد نباتات نیز موثر است حال چگونگی میتوانیم منسکر این هنر ظریف بشویم آیا بی انصافی نیست؟

غزالی را عقیده بر این بوده است که گوش دادن به موسیقی حالت خلسه‌ای در انسان بوجود می‌آورد و در رساله‌ی مربوط به موسیقی خویش هفت دلیل می‌آورد که خواندن قرآن به آواز خوش تأثیرش بی اندازه است.

و بالاخره مولانا میگوید:

برسماع راست هر کس چیر نیست

لقمة هر مرغکی انجیر نیست

خاصه مرغی مرده ای پوسیده‌ای

بر نیسالی اعمی بی دیده‌ای

رقص اندر جانب میدان کنند

رقص اندر خون خود مردان کنند

و سهدی شیرازی آواز خسروش را بسر روی زیبا ترجیح میدهد آتیم

سعدی زیباپرست و عاشق پیشه<sup>۲</sup>

۱- تاریخ فلسفه، ویل دورانت ترجمه دکتر عباس زری‌باب خوبی، صفحه ۳۹ و ۴۰.

۲- در حافظ نیز شواهد بسیاری میتوان جست که همه مؤید نظر استاد باستانی است

مانند:

در آن مقام که حافظ بر آورد آواز —

غزلرانی نهاید صرغنه‌ای نبرد

به از روی زیباست آواز خوش

که آن حظ نفس است و این حظ روح  
زنده یاد استاد امیری فیروز کوهی در اینمورد طی مقاله‌ای<sup>۱</sup> پس از بحثی  
مفصل و سرشار از نکات آموزنده اظهار نگرانی میکنند که :

« هر گاه این باب یعنی باب موسیقی هم بروی شعر خواجه باز شود، دری  
دیگر از توهمات و تخیلات ( موسیقی باقی ) علاوه بر ابواب موجود در معانی و  
مفاهیم خالی وی گشوده خواهد شد و اینهمه خلاف و اختلافی که در ظاهر و باطن  
شعر او از قدیم الایام تا بحال معرکه آرای منضاد ارباب عرفان و تصوف و عشق  
صوری و ظاهری گردیده است ، به صد چندان خواهد رسید و کسانی را بمیدان  
مناقشه و منافسه خواهد کشانید که تا بحال وارد میدان نبوده اند ، تا این بگویند :

فلان غزل را حافظ مخصوص بیات اصفهان ساخته و دیگری بگوید : خیر  
فقط برای بیات ترك ، و نیز صدها کتاب و رساله نوشته شود . بنامهایی از این قبیل :  
حافظ آن موسیقیدان بزرگ ، حافظ و است پنجگانه ، حافظ و ابوعطاء عرفان  
حافظ در پرده الحان و ، و ، و ، ... »

بسیار خوب فرض کنیم که حافظ خوش لهجه نبوده است و آواز هم  
نمی خوانده و موسیقی هم آشنائی نداشته ولی چه عیب دارد که حافظ بهانه‌ای  
پسندیده برای بحث در مورد موسیقی ایران ، مگر نه اینکه آنچه درباره حافظ نوشته  
شده است روشنگر قستهائی از ادب ، شعر و عرفان ایران بوده و زیر این عنوان  
بسیاری از مسائل ادبی و عرفانی ایران باز گفته شده و راهنمایی بوده است برای  
کسانی که به اینگونه مسائل دلبستگی دارند بگذارید راجع به موسیقیدانی حافظ  
بحث شود چه عیب دارد و چه جای نگرانی .

یا

در آسمان نه عجب گز به کینه حافظ

سرود زهره به رقص آورد میجا را

۱- مجله گهر سال سوم صفحه ۱۹

آقای حسینعلی ملاح در تعییر چند بیت از حافظ که حاوی اصطلاحات هنر موسیقی است از جمله :

مطرب چه زخمه ساخت که در پرده سماع

بر اهل وجد و حال در های و هو بیست

پس از شرح مبسوطی مینویسد<sup>۱</sup>:

« حافظ با آگاهی و بینش تمام این کلمه « زخمه » را بکار برده است زیرا

میفرماید :

این موسیقیدان چه مضرابی ابداع کرد ( یعنی چه تکنیکی در مضراب زدن بکار برد ) که بر حاضران مجلس وجد و حال در های و هوئی را بیست و آنان را وادار به سکوت و استماع کرد . در روزگار خود ما نیز هنوز متداول است که میگوئیم فلان کس مضراب عجیبی در نواختن فلان قطعه بکار برد .

« از سوی دیگر کلمه « زخمه » در اصطلاح موسیقی بنوعی از انواع تصنیف نیز اطلاق شده است ، خواجه عبدالقادر مراغی در مقاصد اللاحان ( ص ۱۰۶ ) نوشته است « اما زخمه و آن مثل يك خانه پیشرو باشد و در آن گاه باشد که شعر در آورند - چون در آن شعر در آورند آن را « هوائی » خوانند والا مثل يك خانه پیشرو باشد . »

« لازم است گفته شود که پیشه رودر موسیقی قدیم ایرانی حکم پیش در آمد را داشته و زخمه بمنزله نوعی چهار مضراب بوده است . با در نظر گرفتن معنای اخیر مفاد بیت محتمل این معناست: موسیقی دان چه زخمه ای یا چهار مضرابی نواخت که در مجلس سماع بر اهل وجد و حال در های و هوئی را بست »

این قسمتی از مقاله آقای ملاح بود در تعییر یک بیت از دیوان خواجه و می بینیم که مؤید این نظر است که غزلسرای بزرگ شیراز با هنر موسیقی آشنائی کامل داشته است و همچنین مؤید نظر این کمترین است که با گشودن این باب نه اینکه



جای نگرانی نیست که جای بسی خوشوقتی است چه اینگونه بحثها ضروری که ندارد هیچ بلکه حاوی اطلاعاتی نیز هست و مسلماً مفید است.

آقای دکتر حسین وحیدی در رساله‌ای بنام «پژوهشی در آرمان پارسانی در ایران» پس از نقل دو غزل از حافظ با مطلع‌های زیر:

منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدن

منم که دیسه نیالوده‌ام ببد دیدن

و

حجاب چهره جهان میشود غبارتم

خوشادمی که از این چهره برده برفکنم

مینویسد ۱ «زبان شعر عرفانی ایران زبانی است استعاره‌ای. در شعر مولوی «نی» همان روان انسان است و «نیستان» همان ذات ناپیدا که منشاء آفرینش و مظهر نیکی و پاکی است و شکایت نی بخاطر جدائی از آنست که تلاش برای پیوستن دوباره به آن . در شعر حافظ نیز «مرغ خوش الحان» «حجاب چهره جان» «روضه رضوان» «منظر حور» «خراباتیان» همان مفهوم دارد که نی و نیستان در شعر مولوی، اگر روح و مفهوم این استعاره‌های عرفانی را بخوانیم سخن همان است که اشو زرتشت فرموده :

«توای اهور مزدا از برای مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو بیا راستی جاودان بسربریم» ای اهورا مزدا این کلام الهام شده را ما خواستاریم که با بهترین راستی منتشر سازیم .

ما می‌خواهیم تو را با دل و جان بستائیم . ما می‌خواهیم راستی (اشاوهیشتا) منش پاك (وهومن) قدرت رحمانی (خشترا) و آئین نيك و پاداش نيك ، محبت و عشق (آرمیتی) را بستائیم. ما می‌خواهیم با خیال پاك و با راستی و با گفتار و کردار و آئین پاك

به تونزدیک گردیم.»

آقای دکتر وحیدی عقیده دارند که غزلهای حافظ سیراب شده از سرچشمهٔ پاک و زلال اندیشه‌های زرتشت پیامبر ایران کهن است و پیرمغان در شعر حافظ کسی نیست جز اشوزرتشت. که این خود نیاز به بخشی جداگانه دارد و چون مسأله‌ای اینجا تنها بنقل عقاید مختلف درباره حافظ میپردازیم از شرح بیشتر درمیگذریم.

آقای دکتر محمد جواد مشکور در مقاله‌ای تحت عنوان «حافظ جبری مذهب است» پس از شرح مفصلی که در مورد جبر و اختیار و سابقه تاریخی آن می‌دهند می‌نویسند:

«در زمان حافظ عقیده‌ای که در میان مسلمانان رواج داشته مذهب جبریه بوده است و مسلمین آن زمان غالباً اشعری مذهب بوده‌اند و اشاعره در حقیقت همان جبریه هستند. حافظ شافعی مذهب است و شافعیان غالباً اشعری مذهب بودند.

و فلسفه حافظ بسیار ساده و چون اساس آن بکنوع جبر است نتیجه ظاهریش تسلیم و رضا خواهد شد حافظ میگوید: چون قسمت ازلی را بی حضور ما کرده‌اند و هر آن قسمت که آنجا شده کم و افزون نخواهد شد. چنین نتیجه میگیرد که اگر اندکی نه به وفق و رضا است نباید خرده گرفت و باید تسلیم لقضا و قدر الهی شد.

«جبر حافظ آمیخته‌ای از جبر تقدیری یا فاتالیسم EATALISME و جبر علت و معلولی یا دترمینیسم DETERMINISME است.»

«فلسفه جبر در دیوان حافظ هفت مرحله دارد که به ترتیب از قرار ذیل است:

۱- زندگی جبر است<sup>۱</sup>

---

۱- مجله وحید دوره نهم صفحه ۵۵

-۲-

مکن بداین چمن مرز نش به خودروئی  
چنانکه پرورشم می دهند می رویم  
یا  
ز قسمت از لسی چه ره سیه بختان  
بهشت و شوی نگر درد سفید و این مثل است ←

	یا	
کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد		در کار گلاب و گل حکم ازلی ایمن بود
	یا	
که برمن و تو در اختیار نگشاد است		رضایه داده بده وز جبین گسره بگشای
	یا	
اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد		من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
	یا	
که ندادند جز این تحفه به ما روز لست		بروای زاهد و بردر دکنان خسرده مگیر
اگر از خمر بهشت است و همرازه باده مست		آنچه اور ریخت به پیمایه ما نوشیدیم
	یا	
مادل به عشوه که دهیم؟ اختیار چیست؟		مشور و مست هر دو جواز یک قبيله اند
	یا	
هر چه فرمان تو باشد آن کنند		عاقان را بر سر خود حکم نیست
	یا	
بسه زور و زر میسر نیست اینکار		سگ سندر را نمی بخشنند آرسی
	یا	
آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم		در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
	یا	
نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند		گردنچ پشت آید و گرداحت ای حکیم

۲- جهان بیک حال باقی نیست<sup>۱</sup>

۳- باید راضی به رضای حق بود<sup>۲</sup>

۴- در حال رضا باید امیدوار به آینده بهتر بود<sup>۳</sup>

۵- در حال امید باید سعی و کوشش کرد

۶- در زمان حال باید دم را غنیمت شمرد<sup>۴</sup>

۱-

ولی چه سود که دروینه ممکن است بملود

جهان بپوخلد برین شده؛ دوسوسن و گل

تا

از عم سبک بر آمد و رمل گران گسرت

می ده که هر که آخر کار جهان بدید

یا

حالی غلغله در گنبد افلاک انسداز

حاقبت منزل ما وادی خاموشان است

یا

کاین اشارت ز جهان گذران ما را پس

بنشین بر لب جوی و گسدر عمر بین

۲-

که این لطفه نفوم ز رهروی یاد است

غم جهان مخور و بند من میر از یاد

که بر من وتودد اختیار نگشاد است

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای

۳-

ای بما گل بنمد باز و تو در گل باشی

نوربها است و در آن کوش که خوش دل باشی

یا

که در کمینگه مرا است مکر عالم پیر

ز وصل روی جوانان تمنی بردار

۴-

برگ صبور ساز بده جام بکنی

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی

خوش بگذران و بشنو از این پیر منعی

می دم که سر بگوش من آورد چنگ و گفت

یا

بیاله گیر و بیاماز عمر خورش دمی ←

حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل

۷- چون عاقبت کار جهان معلوم نیست باید خوش بود

این مراحل متوالی و طولانی نیستند و ممکن است در عرضی هم واقع شوند. بر اثر بسط و توفیقانی که شخص پیدا میکند امور را اختیاری پندارد، و بالعکس بعثت قبض و عدم توفیق جبری میشود. حافظ چون ناخدائی است که در یک کشتی بی سکان قرار گرفته، اگر باد شرطه بوزد و دیدار آشنا نصیب او نگردد دم از امید و اختیار

یا

به می عمارت دل کن که این جهان خراب بر آن سراسر است که از خاک ماسازد خشت

یا

در هیش نقد کوش که چون آب خور نماند آدم بهشت روضه دار السلام را

یا

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل هانا که مشوش باشد

یا

صبح است ساقیا قدحی بر شراب کن دور ملک در ننگ نمدارد شتاب کن  
زان بیشتر که عالم فانی شود خراب مارا ز جام باده گنگون خراب کن

-۱-

خوشتر از فکرمی و جام چه خواهد بودن تا بینی که سر انجام چه خواهد بودن

یا

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد سالیان فکر سوکن که پر از باده کنی

یا

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان یکدم است تا هانی

یا

ساقیا عشرت امروزه فردا نمکن با زدیوان قضاخط امانی بمن آر

یا

هر وقت خوش که دست دهد مفتاح شمار کس را و قوف نیست که انجام کار چیست

یا

گرچه در بازار دهر از خوشدلی جز نام نیست شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوش است

میزند، اگر باد ناموافق آید خود را در دریای وجود سرگردان ببیند و در هر صورت  
جبری است و خود را تسلیم حوادث میکند»  
این بود آراه و عقایدی چند دربارهٔ حافظ ادامه بحث رابه آینده موکول  
میکنم و پایان این مقاله را با غزلی از خواجه زینت میدهم که از هر چه بگذری سخن  
دوست خوشتر است

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است  
ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است  
صراحی و حریمی گذرت بچنگ افتد  
بعقل ندوش که ایام فتنه انگیز است  
در آستین مرقع پیاله پنهان کن  
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است  
بآب دپسده بشویم خرقة ها از می  
که موسم ورع و روزگار پرهیز است  
مجوی عبس خوش از دور باژگون سپهر  
که صاف این سرخم جمله دودی آمیز است  
سپهر بر شده پروپز نیست خون افشان  
که ریزه اش سرکمری و تاج پرویز است  
عراق و فارس گرفتی بشعر نخوش حافظ  
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است



## سه کلمه در شعر حافظ

### دکتر پرویز ناتل خانلری

از استاد علامه پرویز ناتل خانلری حافظ شناس و محقق بزرگ مقاله ای برای درج در ایس-سن کتاب خواستیم بعلت مقاله زیاد اظهار داشتند برای این جلد فرصت تهیه مطلب تازه‌ای ندارند و ما را امیدوار ساختند در جلد آتی از فیض قام استاد بهره‌مند شویم . برای این کتاب نیز مقاله‌ای از استاد درج میشود که اظهارداشتند ضمن گفتاری پیرامون حافظ استاد شده و از زمره مطالبی است که استاد ارتجالاً مطرح ساخته اند البته کتبه مطالبی که تاکنون از استاد خانلری ملاحظه شده چه تحلیقی و چه ذوقی همه سرشار از نکات ارزنده و سودمند بوده است .

امیدواریم فعلا با درج مطلب زیر دوستداران آثار استاد خانلری را راضی کرده باشیم . با این امید که در فرصت مناسب عامل کوشائی برای انعکاس عصاره افکار نوابغ و نوادر ادیب و هنر معاصر فارسی باشیم .

همه دانشمندان و محققان محترمی که در این مجالس عالی گرد آمده‌اند و از رموز و دقایق شیوه شاعری حافظ آگاهند ، می‌دانند که این سخنور بزرگ با



چه ظرافت و دقتی کلمات را برمی‌گزینند و تا چه حد می‌کوشد بیشترین معنی و لطیفترین نکته را در هر لفظ بگنجانند و با هنری که به جادو می‌ماند ذهن خواننده نکته‌دان و بسازیک بین را مجذوب و مفتون کند. شاید بتوان گفت که در شیوه غزلسرائی حافظ مهم‌ترین نکته، صنعتی است که ادیبان ما آنرا «ابهام» خوانده‌اند. حافظ به این فن ظریف شاعری توجه خاص دارد و خود چندبار به صراحت یا کنایه به آن اشاره می‌کند و سبک شاعری خود را «خیال‌انگیز» می‌خواند:

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز

نقش نخرم و رخود صورتگر چین باشد

بسیاری از این نازک‌کارها معروف است و عموم خوانندگان یا درموردی تنها ادیبان و اهل ذوق با آنها آشنائی دارند. اما بعضی نکته‌های دقیق نیز در شعر این سخنور بزرگ هست متضمن اشاره‌ای به یکی از آداب و رسوم زمان او که سپس متروک و فراموش شده و به این سبب ذهن خوانندگان امروز از توجه به آنها غافل مانده است.

بعضی کلمات هم در این اشعار وجود دارد که در زمان شاعر معنی اصطلاحی خاصی داشته و سپس لفظی دیگر جای آن اصطلاح را گرفته و به این سبب معنی دقیقی آنها امروز با ابهام آمیخته است بنابراین اگر بخواهیم با دقت کامل درباره هنر شاعری این هنرمند بزرگ تحقیق و تتبع کنیم باید با دقت و تأمل کافی به همه این نکات توجه داشته باشیم و به عبارت دیگر بتوانیم خود را در روزگار شاعر قرار دهیم.

برای توضیح این معنی دو سه مثال ذکر می‌کنم که نمونه‌ای از این گونه دقایق باشد:

۱- در غزلهای حافظ چند بار عبارت «شادی خوردن» می‌آید:

بر جهان تکیه مکن و رقدحی می‌داری

شادی زهره جبینان خسور و نازک بدنان

یا

نزدگفت آن بت ترسا بچه باده پرست

شادی روی کسی خور که صفائی دارد

در نظر اول عبارت « شادی خوردن » هیچ مفهومی را جز آنچه به اصطلاح امروز «به سلامتی کسی شراب خوردن» گفته میشود به ذهن نمی آورد. اما نکته لطیف دیگری در این اصطلاح هست که از روی قرائن دیگری می توان دریافت. عیاران یا جوانمردان در ایران فرقه ای بوده اند با آداب و رسوم خاص و عباری یکی از سازمانهای مهم اجتماعی این کشور در طی چند قرن بوده است که در کتابهای متعدد ذکر این فرقه آمده است. از زمان یعقوب لیث صفاری که در آغاز کار به این دستگاه متعلق بود و ذکر آن در کتاب تاریخ سیستان آمده است تا کتاب های راجع به احوال عارفان که غالباً با این فرقه مناسباتی داشته اند و سرانجام در رحله ابن بطوطه که معاصر حافظ بسوده از احوال و اقدامات این فرقه سخن رفته است. اما یگانه کتابی که در آن از آداب و رسوم و اصول این سازمان اجتماعی اطلاعات مفصل و دقیقی می توان یافت داستان سمک عیار است. مؤلف این کتاب به یکی از شهرهای عمده فارس یعنی ارجان نسبت دارد و داستان را از قول يك شیرازی به نام صدقه بن ابی القاسم روایت می کند.

قرائن متعدد این گمان را به ذهن می آورد که خواجه حافظ این کتاب را خوانده و با آن آشنائی داشته است از جمله این قرائن عبارتها و اصطلاحاتی است که در داستان سمک عیار و شعر خواجه مشترك است. مانند « جهان این همه نیست ؛ و « حکم انداز » به معنی کسی که تیر را همیشه به هدف می زند و ...

در این کتاب « شادی خوردن » معنی اصطلاحی خاصی دارد و از آداب و رسوم عیاران است. وقتی که شهرت هنرهای یکی از رئیسان این فرقه ، یعنی اسفهلار یا سرهنگ عیاران ؛ منتشر می شود جوانان یا عیاران دیگر در غیبت یا در حضور با مراسم خاص « شادی او می خوردن » - در این مراسم باید پیاخیزند و جام می را تا محاذی سرخود بالا ببرند و سپس یکبار بنوشند. کسی که این مراسم را انجام داده است از آن پس خود را در خدمت عیار می گذارد و از

هیچ‌گونه فدائیکاری و جانبازی در اجرای فرمان او دریغ نمی‌کند. در این کتاب بارها اصطلاح «شادی خورده» آمده و درست به معنی و مترادف «مرید» و «سر سپرده» در اصطلاح صوفیان است.

خواجه حافظ کلمات عیار و عیاری را مکرر در غزلهای خود بکار برده و از اینجا نیز معلوم میشود که از آداب و رسوم این فرقه آگاه بوده است :

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیاری

تاج کاس ربود و کمر کیهنمرو

\*

زان طره پر پیچ و خم سهل است اگر بنیم ستم

از بند و زنجیرش چه غم آنکس که عیاری کند

\*\*\*

کدام آهن دلش آموخت این آئین عیاری

کز اول چون برون آمد، ره شب‌زنده داران زد

از روی این قرائن من گمان میبرم که عبارت «شادی خوردن» در شعر حافظ علاوه بر معنی صریح این ایهام را نیز در برداشته باشد یعنی در شعر «شادی زهره جبینان خور و نازک بدان» معنی ثانوی که مراد شاعر بوده این باشد که تنها ارادت و سر سپردگی و خدمت «زهره جبینان و نازک بدان» را بپذیر.

\*\*\*

یکی دیگر از ابیات حافظ این است :

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‌گرفت

می‌گفتم این سرود و می‌ناب می‌زدم

معنی عادی و متبادر به ذهن در عبارت «کاسه گرفتن» معادل «می‌گماری» یا «شراب در جام حریفان ریختن است» که البته کار ساقی است. اما اصطلاح «کاسه گرفتن» در این مورد بسیار رایج و معروف نیست. آیا معنی دیگری در زیر این اصطلاح پنهان است؟

در ذیل جامع‌التواریخ از حافظ ابرو که چندی پس از مرگ خواجه حافظ تألیف شده است در ذکر حوادث زمان سلطنت اولجایتو آنجا که لشکر سلطان مغول برای تسخیر هرات و دستگیری محمد سام به آن شهر روی می‌آورند سردار مغول به شرط تسلیم، محمد سام را امان می‌دهد: «چون محمد سام پیش امیر بوجای آمد او را در کنار گرفت و گفت:.. من قلم عفو بر جرایم و خطایای تو کشیدم می‌باید که در حصار بگشائی... گفت هر چه امیر فرماید فرمان بردارم. امیر بوجای شراب طلبید و محمد سام را کاسه داشت و مجموع امرا را فرمود تا او را کاسه گرفتند و او را جامه پوشانید...»

از این عبارت چنین مستفاد می‌شود که «کاسه داشتن» و «کاسه گرفتن» نشانه توقیر و احترام یا محبت و صمیمیت بوده است. آیا در بیت حافظ این ایهام وجود ندارد؟ یعنی ساقی به صوت غزل حافظ رسم «کاسه گرفتن» را به نشانه تعظیم و احترام یا دوستی و صمیمیت انجام داده است؟

\*\*\*

مثال دیگر از این قبیل اصطلاحی است که در شعر ذیل آمده است:  
 در چنین طره تودل بی‌حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد  
 گفتگو درباره کلمه «بی‌حفاظ» است. برای فارسی زبانان امروز این کلمه معنی مبهمی دارد؛ شاید از آن مفهوم «بی‌عفت» یا «بی‌بندوبار» یا چیزی از این قبیل به ذهن ایشان بگذرد. اما اصطلاح بی‌حفاظ را در آثار نویسندگان معاصر حافظ یا نزدیک به زمان حافظ می‌یابیم.

در تاریخ آل مظفر محمود کتبی (یا گیتی) می‌خوانیم که یکی از سرداران شاه شجاع (دولت‌شاه کاولی) که برای آوردن خزانه به کرمان فرستاده شده بود خیانت کرده و خلاف وفاداری نشان داده است. مورخ درباره او صفت «بی‌حفاظ» را بکار میبرد و خوب روشن است که از این کلمه مفهومی معادل «بی‌وفا» و «ناسپاس» و «حق‌ناشناس» اراده می‌کند. بنابراین میتوان حدس زد که در شعر حافظ نیز کلمه «بی‌حفاظ» به همین معانی به کار رفته باشد.



## چند نکته درباره شعر حافظ و زندگانی او

دکتر محمد جعفر محبوب

نودست گیر شو ای خضر پی خجسته که من  
پیاده می‌روم و ممرهان سوارانند

درباره لسان‌الغیب شیراز، سخن بدیع و ناگفته کم می‌توان گفت، چه او شاعری است که در دوران زندگانی پر ثمر خویش عراق و فارس را به شعرخوش گسرفت و بلداد و تبریز را تسخیر کرد و تحفه سخنش را، سخن شناسان، از همان روزگار دست به دست می‌بردند. از آن وقت تا امروز، و شاید تا روزی که ذوقی در نهاد فارسی زبانان باشد نیز نه تنها امیران کلام و اهل تحقیق و سخن‌شناسان در

این دریای راز غوطه‌ها خورده و هر کس، به قدر قابلیت و استعداد خویش گوهری فراچنگ آورده است، بلکه قبول عام وی به حدی بوده و هست، که هیچ شاعری در ایران، تاکنون آن قیرل ندیده و آن اقبال نیافته است. در جامعه‌ما که تاچندی پیش بی‌سوادان اکثریت مطلق داشتند، بسیار خانه‌ها بود که در آن هیچ کتابی یافت نمی‌شد. اما اگر در يك خانوار يك تن کم سواد یا نو سواد وجود داشت، امکان یافت شدن دیوان حافظ در آن خانه بسیار بود؛ و اکنون نیز، با همه گسترش فرهنگ و پدید آمدن این همه کتاب‌های گوناگون در موضوع‌های مختلف، هیچ کتابی نتوانسته است مانند دیوان حافظ تارهای روح عارف و عامی را به ارتعاش آورد و هر کس را فراخور قدرش چیزی ببخشد؛ و بنده گمان می‌برد که در زبان فارسی هیچ کتابی، اعم از شعر یا نثر وجود ندارد که به اندازه حافظ خریدار و خواستار داشته باشد؛ و شاید بعد از کتاب آسمانی ما، دیوان حافظ بیش از هر کتاب دیگر، در هر خانه و مدرسه و مجمع، حتی در خیابان‌ها و قهوه‌خانه‌ها و دیگر اماکن عمومی یافت شود و شگفت آن است که با این همه توجه مردم؛ از خواص و عوام، بدین شاعر آسمانی، هنوز در زندگانی او، و در اشعارش نکته‌های تاریک، که هیچ کس در حل آن‌ها نبرده است بسیار دیده می‌شود. از زندگی شاعر، هیچ نکته متقن و مطمئنی، جز آن چه در شعرهای خود وی تصریح شده یا آن چه به تواتر و به حد مثالی رسیده است، مانند این که تخلص وی حافظ و نامش خواجہ شمس‌الدین محمد و تاریخ وفاتش سال ۷۹۱ بوده، یا پسری از وی در گذشته و او را داغ‌دار کرده، یا شاعر باشاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع و بعضی وزیران و رجال روزگار خویش، مناسباتی داشته، چیزی در دست نیست؛ و این مطالب سال‌هاست گفته و شنیده شده و محققان با تحمل رنج بسیار می‌توانند هر چند سال يك بار نکته‌ای تازه در باره حافظ و شعر او کشف کنند. مثلاً از سالی که شادروان علامه تروینی و دکتر قاسم غنی دیوان حافظ تصحیح شده خود را به نفقه وزارت فرهنگ انتشار دادند. یعنی سال ۱۳۲۰. تاکنون که سی سال از آن روزگار می‌گذرد، با تلاش و تفحص کتاب‌شناسان و دانش‌وران فقط چند نسخه خلی قدیم‌تر از نسخه ۸۲۷ متعلق به

مرحوم خلمحالی که اساس کار مرحوم قزوینی بوده به دست آمده است و قدیم‌ترین آنان که منتخبی از غزل‌های حافظ بیش نیست و فقط کمی بیش از يك پنجم شعرهای او را شامل است ، در سال‌های ۸۱۳ و ۸۱۴ نوشته شده ، یعنی تاریخ نسخه‌های قدیمی دیوان وی سیزده یا چهارده سال عقب‌تر رفته است و باتمام این احوال اگر برای بیگانگان ، و کسانی که به فارسی سخن نمی‌گویند ، کتابی جالب توجه‌تر از دیوان حافظ وجود داشته باشد ، هیچ کتابی بیش از این پانصد غزل خواجه ، ایرانیان را بخود جلب نکرده است و بخصوص در دوران بعد از مشروطه و در روزگاری که شیوة تحقیق اروپائی در ایران راه یافت و محققان و ادیبان ایرانی با راه و رسم تحقیق دقیق و علمی آشنا شدند شاید از طرف قاطبۀ دانش وران و اهل تحقیق ایران ، برای هیچ کتابی این همه صرف وقت و بذل عنایت نشده است و با اینهمه هنوز حتی اولین قدم - یعنی در دست داشتن متنی از دیوان این شاعر که نزدیک به تمام شعرهای او را در برداشته و به آن چه بر قلم خواجه جاری شده است هر چه نزدیکتر باشد بطور کامل برداشته نشده و امید بنده آن است که یکی از نمرات این محضر مقدس آن باشد که پویندگان این راه دشوار را دست‌گیری کنند و تعاطی افکار و آراه و اطلاعات دانشمندان ، باعث شود که گامهائی قابل ملاحظه در این راه برداشته آید .

پس از تصحیح کامل متن دیوان خواجه تازه کار کردن بر روی این دیوان باید آغاز شود : تهیه فهرستهای متعدد ، فهرست واژه‌ها و ترکیبها و تشبیه‌ها و معانی دیوان ، سنجیدن آن با شعر شاعران متقدم ، برای آنکه اثر گفتار آنان در شعر خواجه بدقت معلوم افتد و نیز مقایسه آن با گویندگان خلف ، برای اینکه تأثیر خواجه و شعر او در کار آنان پیدا آید ، گفت و گوی دقیق درباره سبک و شیوة شاعری خواجه که به گمان بنده سبکی خاص خویش دارد و بسیار کارهای دیگر ، از جمله اقله‌اماتی است که باید بدست طالبان ادب ، دانشجویان دوره‌های عالی ادب فارسی و به راهنمایی استادان و دانشمندان به انجام برسد .

بنده در این محضر شریف ، باید با کمال شرمساری معروض دارد که در کار



غور و تحقیق در دیوان مهجری بیان خواجه شیراز نیز ، مانند دیگر کارها پیاده است و اگرچه از دوران کودکی باز ، با این شعرهای آسمانی آشنا بوده و از روزگار نوسوادی که دیوان حافظ را برای خواندن تفریحی که بزرگتران بیسواد زده بودند ، بدست گرفته ، تا کنون با آن قطع رابطه نکرده و خاصه از دوران نوجوانی و روزگاری که تحصیل متوسطه را پایان آورده ، با آن انس و الفت دائم داشته و نسخه‌های گوناگون دیوان خواجه را از نظر گذرانیده و کوشیده است تا آن چه محققان و دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی دربارهٔ لسان‌الغیب شیراز نوشته‌اند در مطالعه گیرد ، و نیز این افتخار را داشته که در دوران تحصیل در دوره دکتری ادب فارسی یکبار دیوان را از آغاز تا انجام بر استاد علامه فقید خویش شادروان ، بدیع‌الزمان فروزانفر خوانده و پس از فراغ از تحصیل و شروع دوران تدریس نیز دمی از بحث و گفت‌و شنید دربارهٔ آن ، خواه با دانشجویان رشته‌های گوناگون ادب و خواه ، در مجالس انس و در محضر دوستان صاحب‌دل و علاقه‌مند فارغ‌نوده و اکنون نکته‌ای چند پراکنده از آنچه را که در طی سالیان دراز امعان نظر در آن بیت‌الغزل‌های معرفت در نظر وی آمده مانند بضاعتی مزجاة به حضرت عزیز آورده است .

\* \* \*

یکی از شاعران نام‌ساز زمان ما که خود از مریدان حضرت خواجه است می‌گفت : «مانند آن است که دیوان خواجه را در دستمالی بسته و از آسمان بزمین انداخته‌اند .» مقصود وی از این بیان آن بود که از نظر ارزش هنری و زیباشناسی تمام غزل‌های حافظ در یک سطح است ، و این امر نه تنها چندان معهود و معمول نیست ، بلکه شگفت‌انگیز نیز هست . شاعری که از او جوانی تا واپسین روزها زندگی شعر می‌سراید ، هر روز تجربه‌ای تازه کسب میکند ، و اگر در راه تکمیل هنر خویش بکوشد و بداند چه بداند دست یافته است قانع نباشد ، ناگزیر روز به روز شعرش کاملتر و زیباتر میشود . گاه نیز به عکس ، بر اثر ضعف پیری و سالخوردگی شعر وی سستی می‌گیرد و شور و شوق ایام شباب و روزگار نیرومندی در آن دیده نمیشود . در میان آثار بزرگان سخن فارسی از هر دو قسم نمونه‌هایی در دست است .

استاد طوس در وصف شاهنامهٔ عظیم خویش گوید :

ز ابیات غرا دوره سی هزار

سخن های شایستهٔ غم گسار

اگر بازجویی از او بیت بد

همانا که کم باشد از پانصد

بدین ترتیب، دست کم، کمتر از پانصد بیت از شعرهای گوینده در نظر خود او «بد» میآمده است. سنائی پیش از آن که قدم در وادی عرفان نهد و تن و جان را پروانه وار در آتش عشق بسوزاند شاعری ستایشگر بود. شعرهای آن دوران زندگانی وی، او را شاعری درجهٔ دوم معرفی میکند، و حال آنکه پس از تغییر حال، و بار یافتن در درگاه سلطنت فقر، سخنانی پر زبان وی جاری شده، که تاکنون بیجواب مانده است :

بعضی از مثنوی‌های شیخ عطار، در سلاست و انسجام و زیبایی و استحکام در ردیف الهی‌نامه و منطق الطیر و مصیبت‌نامه و دیگر مثنوی‌های معروف شیخ نیست و منتقدان وی را چنین عذر خواه آمده‌اند که در روزگار سرودن آنها ضعف پیری در وی اثر کرده و شور و اشتیاقش کاستی گرفته و بدین سبب شعرش روی در تراجع نهاده است. مولانا جلال‌الدین شاعری را در دوران کمال پختگی فکر و رشد ملکات عقلی، یعنی در حدود سن چهل سالگی آغاز کرد و به نسبت دیگر شاعران مدنی نسبتاً کوتاه یعنی کمتر از سی سال شعر گفت. با اینهمه در شعر او غث و سمین بسیار دیده میشود و بی‌شک شعرهای دیوان کبیر و مثنوی شریف وی همه در یک سطح نیستند. نظامی شاعری است که گروهی از دوستانش وی را سخن - سالار شاعران عراق خوانده‌اند.

والحق آن بزرگ بدین لقب ارزانی است چه در آراستن روی سخن و پرداختن ترکیبهای بدیع و بی‌مانند و انگیزختن معانی دقیق و باریک و زیبایی از صحنه‌های بهشت برین دست میبرد پرداخته است. با این حال هرگز مخزن‌الاسرار و خسرو و شبرین و اسکندرنامهٔ او از نظر فن شعر و رموز زیباشناسی در یک سطح نیست و

غموض و ابهامی که در مخزن‌الاسرار ، سرودهٔ روزگار جوانی وی دیده میشود ،  
باشیرینی و روانی و لطف بیانی که در هفت‌پیکر و خسرو و شیرین میتوان یافت قابل  
مقایسه نیست. در میان اخلاف خواجه در یکصد و بیست هزار بیت که میرزا محمدعلی  
صائب سروده اختلاف سطح بحدی است که خود آن بزرگوار دو دوران زندگی  
خویش وقتی میخواست نسخه‌ای از شعرهای خود را به دوستان هدیه کند ،  
قسمتی - جدا کثر در حدود چهل هزار و حداقل بین پنج تا ده هزار بیت از آن را  
انتخاب میکرد و به آنان هدیه میداده است و در میان ابیات دیوان‌های ده دوازده  
هزار بیتی نیز که از او به طبع رسیده هفت و سمن بسیار میتوان یافت و همین استاد  
شعر حافظ را « بی‌انتخاب » میخواند :

هلاک حسن خداداد او شوم که سرا پا

چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد<sup>۱</sup>

در این باب بیش از این سخن گفتن را روی نیست. غرض این است که معمولاً  
در شعر شاعران و حتی استادان سخن میتوان به قسمتهای بسیار برخورد که از نظر  
ارزش ادبی و هنری در عرض یکدیگر نباشند . تنها دیوانی را که از این لحاظ  
میتوان استثنا کرد ، دیوان خواجه است. تعداد غزل‌های حافظ که از لحاظ هنری در  
سطح عالی نباشد بسیار ناچیز و انگشت‌شمار است و آن غزلی چند معدود نیز از  
جمله شعرهایی است که به مناسبت وضع و حال و در مقام و موقعی خاص سروده  
و در آن به اشخاص یا حوادثی اشارت رفته که امروز بر ما معلوم نیست و در نتیجه  
لطف بیان آن را هم سطح دیگر شعرهای خواجه نمی‌بینیم و در هر حال اکثریت  
مطلق شعرهای خواجه همه در یک سطح و جمله در حد اعلای فصاحت و پایهٔ نظم  
آن بلند و جهانگیر است . اما چگونه ممکن است شاعری يك عمر شعر بگوید و  
پس از مرگ او همهٔ اشعارش پاك و یکنواخت و خالص و بی‌تفاوت ، چون زر  
تمام عیار باشد ؟

۱- دیوان صائب چاپ سری کتاب فروشی خیام تهران ۱۳۳۶ هـ - ش ۴۶۶

اگر این نکته را هم راه با کمی مقدار شعرهای خواجه و دوران نسبتاً دراز شاعری او ، به اتفاق مورد توجه قرار دهیم ، بدین نتیجه معقول و منطقی میرسیم که حافظ سختگیرترین و دقیق‌ترین منتقد شعر خود بوده و چون غزلی مبسوده ، آنرا فرو نمیگذاشته و پیوسته در تکمیل آن میکوشیده و آنرا به اصلاح خود و اصلاح دیگران راست میکرده و سرانجام آنرا نمی‌پسنیدیده . از جمع غزلهای خویش خارج میساخته است . شاید یکی از اسرار تدوین نشدن دیوان حافظ در دوران حیات او همین نکته بوده که وی تا آخرین لحظه نمیخواستند است شعر خویش را بصورت نهائی بیاراید و صحه قبول و تأیید بر آن بگذارد . قریبهائی دیگر نیز هست که این حدس ما را تأیید میکند، از جمله وجود نسخه بدلهائی که با دقت در سبک و اسلوب شاعری خواجه و توجه به قدمت و اعتبار نسخه‌ها بیننده ظن قریب به یقین می‌برد که هر دو صورت آن زادهٔ جان سخن آفرین حافظ است و این امری است طبیعی که شاعر، اگر خواستار کمال شعر و مستغرق در هنر خویش باشد ، هرگز بدان چه سروده است رضا نمیدهد و هیچ وقت کار خود را به کاملترین و زیباترین صورت ممکن نمی‌بیند و پیوسته مشاطه‌وار به آراستن و پیراستن آن میکوشد و ای بسا که اگر دویا چند نسخه از بعضی غزلهای به خط خواجه نیز بدست می‌آمد ، همینگونه اختلافها در آن دیده میشد .

دومین نکته یادکردنی در مورد شعر خواجه آن است که شعر وی ، چکیدهٔ پنج قرن و نیم شعر فارسی پیش از اوست ، و بعد از حافظ نیز دیگر شاعری ظهور نکرد که شعرش این اندازه جامعیت داشته باشد .

از قدیم باز متوجه بوده‌اند که حافظ در شاعری به خواجه‌ی کرمانی توجه داشته ، یا ناگزیر از تأثیر شاعری مقتدر و سخنگوئی بلیغ چون سعدی بر کنارنمانده و گاه مصراع‌ها یا بیت‌های وی را به عین تضمین کرده است . پس از آن در نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات پراکنده دانشوران و علاقه‌مندان معلوم افتاد که حافظ در کار مطالعهٔ دیوانهای شاعران سلف خویش عنایت و اهتمامی داشته و هیچ شاعر معروفی نیست که وی دیوانش را بدقت مطالعه نکرده باشد و حتی بعضی گویندگان درجهٔ

دوم نیز هستند که دیوانشان از نظر خواجه پوشیده نمانده است. نتیجه این مطالعه آن بوده است که ذهن و ذوق خواجه مانند مفناطیسی قوی که چون آنرا در انبوهی از براده و قرآضه‌های فلزات گوناگون فرو برند از میان تمام آنها هرچه ذرات و قطعات آهن است بخود جذب میکند، در هنگام امعان نظر به دیوانهای گذشته‌گان اگر يك تعبیر، يك مضمون و حتی يك ترکیب وصفی یا اضافی دوسه کلمه‌ای، از آن دست که بردل او بنشیند و بر محك قریحه تابناك وی كامل عیار آید میدیده، آن را می‌گرفته و بصورتی زیباتر از آن که گوینده نخستین بکار برده در شعر خویش حل و درج یا تضمین میکرده است کسی که دیوان خواجه را بدقت مطالعه کرده باشد، هر شعر و هر دیوانی از شاعران بزرگ، مانند: رودکی، فردوسی، معزی نظامی، انوری، مولانا، کمال‌الدین اسماعیل و دیگران را در مطالعه گیرد، در آنها به معانی و مضامینی آشنا برمیخورد که بیش از این آنها را در دیوان حافظ دیده است و به آسانی متوجه میشود که خواجه این دیوان را بدقت مطالعه کرده و چند معنی یا مضمون معدود را که در شعر بلند وی درمی‌گنجیده از آن بیرون آورده و به نیکوترین صورتی بکار گرفته است. یکی از فضلا که دیوان اثیرالدین اخیسبکی را تصحیح کرده بود، پس از برخوردن به ترکیبهای مشابهی که در دیوان اثیر و شعر حافظ وجود داشت چندان تحت تأثیر قرار گرفته بود، که بیش از اندازه شعر خواجه را تحت تأثیر گفته‌های اثیر پنداشته و این نکته را در مقدمه دیوان وی یاد کرده بود، و حال آنکه در این باب، شاعران بزرگی که نام آنها را یاد کردیم و شاعران دیگری (مانند ناصر بخاری که نخست بار استادخانلری معترض مشابهت مضمونهای شعر او و حافظ شدند) همین اندازه یا شاید بیشتر، در شعر خواجه اثر گذاشته‌اند.

لیکن چنانکه عرض کردم، این تأثیر نه تنها از مقوله انتحال نیست، بلکه شاید اقتباس نیز بحساب نیاید، چه هرچه گوینده‌ای باید برای وسعت و غنا بخشیدن بزبان خویش بکوشد و معقول‌ترین راه این کار مطالعه آثاری است که از استادان طراز اول سخن در آن زبان به یادگار مانده است. لیکن حسن انتخاب شاعر و طرز استعمال آن در شعر خویش است که میزان استادی او در سخن، و سطح ذوق

وقریحه وی را نشان میدهد ، و حافظ از این حیث ، از جهت یافتن بهترین ترکیبها و مضمونهای که در گنجینه شعر فارسی پیش از او وجود داشته ، و نیز از جهت کاربرد آنها به زیباترین صورت ممکن در میان شاعران ایران یگانه است و به همین سبب در آغاز این بحث عرض کردیم که شعر حافظ چکیده پنج قرن و نیم پیش از اوست و در شعر هیچ گوینده این همه جامعیت دیده نمیشود .

منتهی این جامعیت تنها از جهت لفظ و صورت و شکل ترکیب کلمات نیست بلکه بهترین خصایص شعر استادان بزرگ سخن پارسی ، بلندی شعر فردوسی ، عمق فکر خیام ، زیبایی لفظ سعدی ، و شور و شوق مولانا جلال الدین را حافظ در غزلهایی گرد آورده است که از نظر دقت در کاربرد لفظ و رعایت جهات مختلف تناسب آنها با یکدیگر نیز بی نظیر است .

یکی دیگر از نکاتی که میتوان در باب شعر خواجه یاد کرد ، و با آنچه در نکته قبل مذکور افتاد ، حالت خاص شعر اوست . میدانیم که حافظ ، بر اثر توفیق بی نظیری که در کار شعر یافت ، لسان الغیب خوانده شد ، و گروهی . با استناد به بعضی از شعرهای خواجه مانند غزل معروف وی به مطلع :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

و مانند آن سخنان گمان بردند که فیض روح اقدس او را مدد فرموده و این همه شاهد و شکری که از سخن وی میریزد ، هرگز نمی تواند از طبع گوینده ای خاکی نهاد زاده شود و این توفیقی آسمانی و غیبی است که او را در گفتن این شعرهای تر و شیرین مدد میکند .

به همین سبب وقتی پای بحث و گفتگو درباره زیبایی شعر حافظ و مزایای لفظی و معنوی کلام وی بمیان می آمد ، سخن شناسان زانوی عجز بر زمین میزدند و به گفتن جملههایی از این قبیل که « کلام او را حالتی است که در سخن دیگر گویندگان نیست » اکتفا میکردند .

البته در این نکته نمی توان تردید کرد که این گونه سخن گفتن حد همه کس

نیست و نیز مسلم است که ارزانی داشتن چنین قریحه و طبعی به يك شاعر ، تفضلی غیبی و فیضی آسمانی است . در حقیقت حافظ از جمله گویندگان معدودی است که از بسیاری مزایای معنوی برخوردار بوده و خداوند از این لحاظ نعمت را بر وی تمام کرده است . وی قرآن را در چهارده روایت از بر میخوانده ، تحصیلاتی بسیار دقیق و عمیق در تمام فنون و معارف اسلامی داشته ، سالها عمر خود را در مدرسه گذرانیده و به بحث کشف کشف پرداخته و این مذاکره و مباحثه آن معلومات را مرکوز ذهن وی ساخته است . علاوه بر آن آوازی خوش داشته و به همین علت بی شک از موسیقی نیز مطلع بوده و تمام این مزایا با طبعی کنجگوار و جستجوگر و کمال طلب یار شده و از او ان جوانی سیر و سلوک در عالم معنویات را آغاز کرده و آنچه از این همه تحصیل و طلب در نهان خانه ضمیر منیر خویش گرد آورده ، با دقتی بی نظیر و ذهنی و قادی ذوقی محیط و دقیق ، در کار شعر خویش کرده است . از این روی گاهی در هنگام تأمل در بعضی بیت های حافظ ، پژوهنده از بسیاری نکاتی که خواجه در استعمال يك کلمه یا يك ترکیب در نظر گرفته بحیرت می افتد . برای مثال ناگزیر باید چند بیت را یاد کنم :

میان او که خمدا آفریده است از هیچ

دقیقه ای است که هیچ آفریده نگشاد است

در مصراع اول دو کلمه آفریده و هیچ آمده و همین دو کلمه در مصراع دوم تکرار شده است . لیکن آفریده در مصراع اول فعل و در مصراع دوم صفت ، و هیچ در مصراع اول اسم و در مصراع دوم قید است . اما دقیقه گشادن به معنی حل کردن مشکل و گشادن راز مسأله است ، لیکن در عین حال این گشادن با کلمه میان که در آغاز مصراع اول آمده ربط دارد و با در نظر گرفتن پیوند آن دو ، میان گشادن ، کنایه از توقف کردن در سرای کسی و مدتی با وی بسر بردن است و چون معشوق در خانه عاشقی میان بگشاید میتوان این معنی را کنایه از فرا رسیدن ساعت وصال دانست و این معنی را استنباط کرد که هیچ کس به وصال معشوقی که مورد نظر خواجه در این بیت ، است نرسیده است و این همه معنی های شگفت انگیز در

يك بيت ، با کوتاه‌ترین بیان و دقیق‌ترین پیوند به خواننده عرضه میشود .  
بيت ديگرى ، باز در همین غزل کوتاه وجود دارد که شایان توجه است :

به کام نا ترساند مرا لبش ، چون نای

نصیحت همه عالم به گوش من باد است

اگر در نظر داشته باشیم که کام هم بمعنی دهان وهم به معنی مراد و آرزوست و شاعر آنجا که خود را به نای مانند میکند ، و وجه شبهه را به کام رساندن قرار میدهد ، در مورد نای مراد او رسیدن به لب و دهان نوازنده و در مورد خود مرادش همین دست یافتن به لب یار وهم رسیدن به مراد و آرزوست .

ازسوی دیگر ، نای لوله‌ای است میان تهی که هر دو سر آن باز است و چون نفس را از يك سر در آن بدمند ، از سر دیگر بیرون میرود ، و جویان هوا در آن ، درست مانند فرو رفتن نصیحت در گوش پسند ناشنوان است که سخن را از این گوش می‌گیرند و از آن گوش در می‌کنند و در این مصراع نیز ، شاهر و جبهه شبهی لطیف‌تر ازوجه پیشین برای همانند کردن خود با نای عرضه میکند و آن این است که نصیحت در گوش وی چون باد است همانگونه که جریان هوا و وزش باد در نای نیز قرار نمی‌گیرد و از کجا که در سرودن بیت خویش بدین بیت سمعی که در آن روز بی‌شک الفاظ آن بگوش مردم سخت آشنا بوده نظر نداشته باشد :

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به گوش مردم نادان و آب در غربال

و در هر حال ترکیب « نصیحت همه عالم » و لفظ باد در هر دو شعر مشترك است و همین امر موجب میشود که خواننده شعر خواجه به محض مطالعه آن برای نخستین بار ، خود را با آن آشنا احساس کند و همین آشنائی بر میزان التذاد و توجه وی بیفزاید .

روزی در محفل یکی از دوستان در همین باب سخن میرفت ، کسی که ظاهراً خود را منکر این معانی فرامی‌نمود گفت: « این معانی و پیوندها راذهن تو برای این بیت‌ها بر ساخته است ورنه از کجا معلوم است که حافظ در مقام سرودن این ابیات



بدین نکات توجه داشته است؟» در جواب وی گفتم: به گمان بنده ممکن است ذهن حافظ در موقع سرودن این شعرها به بسیاری نکات دیگر نیز توجه داشته است که اکنون ذهن من از درک آنها عاجزدارد، و دلیل این است که این گونه موارد در شعر خواجه به یکی و دو تا و پنج تا بوده تا نیست که آنها را زائیده تصادف، یا زاده تأمل خواننده گمان بریم. بلکه هرغزلی را که از وی در مطالعه گیرند بی شک يك یا چند بیت آن هست که در آنها با امعان نظری می توان بدین ریزه کاری ها برخورد و برای نمونه بیتی از غزلی دیگر به مطلع:

به دام زلف تو دل مبتلای خویشتم است

بکش به غمزه که اینش سزای خویشتم است

بر او خواندم و آن بیت این است:

به جانت، ای بت شیرین دهن، که همچون شمع

شبان تیره مرادم فزای خویشتم است

و گفتم: نخستین لفظ این بیت صیغه قسم است. خواجه به جان معشوق قسم یاد کرده است و حال آنکه می توانست به زلف یا چشم یا جزوی از اجزا و عضوی از اعضا یا صفتی از صفات وی سوگند یاد کند (چنان که در جاهای دیگر کرده است و دیگران نیز کرده اند) لیکن از آن نظر در آغاز بیت به جان وی سوگند یاد می کند که در پایان همین بیت فنا و نیستی خویشتم را مراد خود می خواند و این تضاد معنی در ذهن خواننده اثری دل پذیر بر جای می گذارد.

از سوی دیگر، صفتی که حافظ برای یار خویش ذکر کرده «شیرین دهن» است و در برابر آن خود را به شمع تشبیه میکند. میدانم که در آن روزگار شمع روشنی بخش بزم توانگران بوده و آن را از موم میساخته و موم را از عسل استخراج می کرده اند و دوری عاشق از معشوق که منجر به فنا می شود، با دور افتادن موم از عسل و ساخته شدن شمع از آن و سرانجام سوختن و فنا شدن شمع، همانندی و شباهتی بسیار لطیف و خیال انگیز و در عین حال مبهم و دور از ذهن دارد و کشف این شباهت خواننده را غرق لذت می کند و از سوی دیگر باز سعدی، در بوستان در پایان سباب

حلاقه طبقات مختلف مردم و ارباب مذاهب و مشرب‌های گوناگون فلسفی و دینی بوده است، هر فرقه‌ای به مقتضای عقاید و آراء در زمینه‌های فکری خویش آن را شرح میدهند و تفسیر میکنند و ابهام شعر حافظ و دوپهلویی کلمات و مضمون‌های آن چنین مجالی را نیز بدست مفسران گوناگون میدهد و گاه در میان تفسیرها و تعبیرهای گوناگون به وجوهی شگفت‌انگیز برمیخوریم که روح حافظ از آنها اطلاع نداشته است .

به گمان بنده برای درک درست شعر حافظ باید اولاً در نظر گرفت که وی با وجود سرودن این سرودهای آسمانی، مردی بوده که مدتی دراز در میان مردم شیراز زیسته و مراحل کودکی و جوانی و کهولت و پیری را گذرانیده و زندگانی مادی و جسمانی او کم و بیش به دیگر افراد مردم همانند بوده است. وی ظاهراً - لاقلاً برای مدتی کوتاه - شغل دولتی داشته و وظیفه خواردیوان بسوده؛ زن و فرزند داشته، پسری از او وقت یافته و نشیب و فرازهای زندگی بر روی کره خاک راهی کرده است. خزل‌های او نیز در طی همان روزهای بد یا خوب زندگانی وی سروده شده است. بنا بر این بر ساختن حافظ بصورت موجودی اثیری و ملکوتی و بیرون از دنیای مادی نه تنها درست نمینماید، بلکه برعکس، با مطالعه دقیق دیوان وی، و تطبیق مضامین شعر خوارج با مدارک و شواهد تاریخی که درباره شأن نزول و علت سروده شدن بعضی از غزل‌های او اطلاع بدست دهد، بدین ویژگی شعر حافظ برمیخوریم که وی اغلب شعرهای خود را به اقتضای حال و مقام خاص سروده و بانیوغ شگرف خاص خویش توانسته است حوادث جاری و عادی زندگی جسمانی‌خاک‌ریز را بدان زبان ملکوتی بیان کند. توجه نداشتن بدین مطلب موجب آن میشود که گروهی برای شعرهای حافظ به تفسیر و تعبیرهای نادرست بپردازند و برای تمام شعرهای وی جنبه کشف و شهود و کرامت و سیر در عوالم ماوراء طبیعی قائل شوند. مثلاً از مختصات حافظ این است که در بسیاری موارد از ممدوح خویش به معشوق تعبیر میکند و به جای زبان چاپلوسانه ستایش‌گران، که فقط ممدوح و اطرافیان وی را خوش آیند است و بس از گذاشتن دوران کوتاه زندگی ممدوح و ممدوح هیچ کس بار غبت و میل بدان روی نمی‌آورد

واز آن لذت نمیبرد ، یا کسی که طرف علاقه اوست به زبان لطیف و آسمانی عشق سخن بگوید و ممدوح خویش را در لباس معشوق جلوه دهد و بدین ترتیب ، در عین حال که قصد ستودن کسی را داشته و مخاطب وی نیز به خوبی مقصود وی را دریافته و از آن لذت نیز برده است ، آیندگان و دوست داران شعرنیزی هیچ گونه اکراه و عدم رغبتی شعرا را می خوانند و از آن لذت می برند ، و اگر ما از این ویژگی شعر حافظ اطلاع نداشته باشیم ممکن است این معشوق را معشوق دست نیافتنی و ازلی عارفان بپنداریم و در فهم معنی درست شعر حافظ به اشتباه گرفتار آییم .

بطور خلاصه ، حافظ شاعری است که میتوان گفت نه تنها هیچ گاه به تکلف شعری نسروده ، بلکه تمام شعرهای وی به مناسبت حال و مقامی خاص و بر اثر تأثر از واقعه ای مشخص و معین سروده شده است . منتهی وی از این قدرت بی مانند برخوردار بوده که نه تنها میتوانسته است تأثراتی از قبیل عشق و مهر یا احساس درد و اندوه و بطور خلاصه عواطف و انفعالات خویش را بزبان شعر بیان کند ، بلکه در بیان سایر معانی از قبیل مدح و تقاضا و حتی تکمیل یا استقبال شعر دیگری نیز چنان زبان و بیان شعری رام و مسخروی بوده است که تمام این قبیل معانی غیر شاعرانه را نیز لباس شعر ناب ، یعنی غزل میپوشانیده و مثلاً آرزوی رهاشدن و زبیری از بند و زندان را بدین زبان بیان میکرده :

سخن در پرده میگویم ، چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

و در آن تمام دقایق عالی ترین و والاترین نوع شعر را مرعی داشته است . از این روی فهم مقصد اصلی شاعر بدون توجه داشتن به سوانح زندگی وی و تاریخ سروده شدن شعر و حوادثی که در آن روزگار رخ میداده دشوار است . مثلاً اگر کسی نداند که مردم صاحب دل شیراز امیر مبارز الدین محمد مظفری را محسوب لقب داده و از سخت گیری های سالوسانه وی رنجیده خاطر بوده اند چگونه می تواند تصور کند که این بیت های دل آویزه مقام و موقعی خاص اشارت

رفته است :

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است

به بانگ چنگ مغمومی که محسب تیز است

در آستین مرقع پیاله پنهان کسن

که همچو چشم صراحی زمانه خون ریز است

از آوردن مثال‌های متعدد در این باب، برای احتراز از طول کلام صرف نظر میکنم. بطور کلی برای درک درست معانی و مفاهیم غزل‌های این شاعر بزرگ، باید تا آنجا که ممکن است آنها را با تاریخ اجتماعی روزگار سروده شدن آنها تطبیق کرد. شعر حافظ با آن که شعری ابدی و جاودانی و متعلق به تمام قرون و اعصار است، با این حال چنان پیوند آن با زندگی فردی و اجتماعی روزگار وی قوی است که بدون توجه به آن نمیتوان به نقطه حقیقت راهبرد و مقصد اصلی شاعر را از سرودن آنها دریافت و این تیزیکی از خصوصیت‌های شعر واقع‌گرایانه است که چون از زندگی مایه میگيرد و از این رود خروشان سیراب میشود بی‌راه یافتن به سرچشمه آن نمیتوان شناخت دقیق و درست آن را انتظار داشت.

ادیب طوسی

## مقایسه بین شعر سعدی و حافظ

در هر مقایسه شعری شرایطی لازم است و حداقل این شرایط این است که:  
اولاً دو شعر از حیث موضوع یکی باشند و مثلاً يك شعر داستانی بایك شعر  
غنائی مقایسه نشود.  
ثانیاً بعد از رعایت تناسب موضوع باید دو شعر از حیث وزن یکی باشند زیرا  
بعضی اوزان برای مقاصد وصفی و شرح ماجراهای عشقی از بعض اوزان دیسگر

متناسبترند وبعلاوه در بعضی اوزان یکنوع خوش آهنگی وجود دارد که ذهن شنونده را بخود متوجه ساخته و از قضاوت در موضوع شعر منحرف میسازد.

در مرحله سوم بنظر بنده مثلاً باید دو شعر غنایی هم وزن را برای مقایسه برگزینیم که از حیث قافیه و ردیف نیز یکسان باشند چه این مطلب نیز به ثبوت رسیده که بعضی قوافی و ردیفها از بعضی دیگر بگوش خوش آیند ترند و در جاب انحراف ذهن از قضاوت صحیح میشوند.

نکته چهارم که باید رعایت شود یکی بودن زبان دو شعر است بدین معنی که مثلاً هر دو در سبک خراسانی یا عراقی یا هندی باشند زیرا فاصله زمانی بهرور زمان اثراتی در زبان میگذارد که موجب تغییر لغات و تعبیرات و طرز جمله بندی میگردد بنابراین نمیشود یک غزل رودکی را با یک غزل سعدی یا حافظ مقایسه نموده و به نتیجه صحیح قضاوت اعتماد پیدا کرد.

از این شرایط که بگذریم مسئله مقایسه کننده پیش میآید که باید صالح برای این کار باشد بنابراین ممکن است قضاوت بنده درباره شعر سعدی و حافظ سعدی گستاخانه تلقی شود اما میتوانم این مسئله را اینطور توجیه کنم که مقصود از مقایسه مطالعه ای اجمالی در آثار این دو شاعر بزرگ است مخصوصاً که شناخت زیبایی و هنر ربطی به هنرمند بودن ندارد.

اینک که این مقدمه معلوم شد عرض میکنم چنانکه میدانیم سعدی در تمام انواع سخن استادی بزرگ است چنانکه خود گفته :

در حدیث من و حسن تو نیاز ایسد کس

حد همین بود سخنگوئی و زیبایی را

بعلاوه از حیث زمان سعدی بر حافظ حق تقدم دارد و استادی او در سخن تا حدی است که توانسته زبان فارسی را تحت سیطره و نفوذ خود متوقف کند تا جائی که پس از ۱۰۰ سال حافظ با همان زبان سخن گفته و حتی امروزه مانیز به همان زبان سعدی سخن میگوئیم. با این سابقه اگر فرضاً در مقایسه ، کفه حافظ بچربد چیزی از عظمت قدر و استادی سعدی نخواهد کاست چه خود حافظ هم به استادی سعدی در

غزل احراق دارد.

برای سنجش، قبلا بذکر دوسه نمونه هموزن و هم ضایفه از این دو استاد

میردازیم :

سعدی: کس این کند که دل از بار خویش بردارد؟

مگر کسیکه دل از سنگ سخت تر دارد

که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق

دروغ گفت که از خیریشتر خبر دارد

حافظ: کیکه حسن خط بوست در نظر دارد

محققست که او حاصل بصر دارد

ز زهد خشک ملولم کجاست بیاژه ناب

که بوی باده مدام دماغ تسر دارد

\* \* \*

سعدی: من از آن روز که در بند توام آزادم

پادشاهم که بدمام تو اسیر افتادم

مینماید که جفای فلک از دامن من

دست کونیه نکند تا نکند بنیادم

حافظ: قلم میگوییم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

بارب از مادر گیتی بچه طالع زادم

محلوی يك امشبى که در آغوش شاهد شکر

گرم چو هود بر آتش نهند خم نخورم

بیند يك نفس ای آسمان در بجه صبح

بر آفتاب که امشب خوش است باخمرم

حافظ: تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر

تبسمی کن وجان بین که چون همی سپرم

چنین که در دل من داغ ز لیب سرکش تمت

بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم

غزل‌های بسیار در دیوان حافظ می‌توان یافت که استقبال از سعدی است و ما به‌همین سه نمونه اکتفا کردیم ولی برای مقایسه لازم بود غزل‌های این دو استاد، از اول تا آخر مورد مطالعه قرار گیرد و من این کار را کرده‌ام و به اجمال درباره غزل این دو استاد می‌توانم در موارد زیر بمقایسه بپردازم. از نظر وزن و قافیه - از نظر لفظ - از لحاظ معنی - از نظر شیوه و لحن بیان - از لحاظ مضمون :

### الف - از نظر وزن و قافیه

۱ - وزن - دیوان حافظ در حدود ۵۰۰ غزل دارد که در ۳۶ وزن از چند بحر متناسب با غزل سروده شده و اکثراً در وزن رمل سالم و مخبون و مجتث و مضارع مقصور یا مدود است .

در طبیعت و قسمتی از بدایع سعدی تا ۵۰۰ غزل نیز ۳۷ وزن از چند بحر متناسب دیده میشود با این تفاوت که سعدی در هر وزن چندین غزل دارد و بعلاوه گاهی به اوزانی برمیخورد که برای غزل چندان مطلوب نیست مانند این شعر :

ای مرهم ریش و راحت جانم

چندان به مفارقت مرنجانم

که در وزن هزج احزب مقبوس مسدس است .

نکته دیگر که قابل ذکر است اینکه در اشعار سعدی باوزان چندی برمی - خورد که در اشعار حافظ بکار نرفته و نمونه آن در فوق دیده شد؛ حافظ هم به نوبه خود وزنی بکار برده که در شعر سعدی نیست مانند این شعر که در وزن مقارب المثل است :

گر تیغ یارد در کوی آن ماه

گیردن بهادیم الحکم لله



۲ - قافیه - از حیث قافیه و ردیف نیز فرقی میان اشعار سعدی و حافظ وجود دارد بدین معنی که از ۱۰۰ غزل حافظ تقریباً ۹۶ غزل مردوف است و غالباً دو سه هجائی است در حالی که از ۱۰۰ غزل سعدی تقریباً ۳۶ غزل مردوف است و غالباً ردیفها يك هجائی و دو هجائی میباشد.

این تفاوت نشان میدهد که حافظ به اوزان خوش آهنگ و ردیفهای گوشه نواز علاقه مخصوصی داشته و شاید بهمین جهت در زمان خود او غزل هایش میان توده های مردم گل میکرده که گفته است :

نه شعر حافظ شیراز میرقصند و مینازند

سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

## ب - از نظر لفظ

از نظر لفظ باید گفت هر دو استاد دارای جمله بندیهای منسجم و فصیح میباشد اما سعدی که ۱۰۰ سال قبل از حافظ میزیسته گاهی شعرش دارای بعض ترکیبهای کهنه تر است مانند ترکیب (بر کردن) به معنی باز کردن در شعر زیر :

من نیز چشم از خواب خوش برمی نکرדם پیش از این

روز فراق دوستان شب خوش بگفتم خسوبات را

یا «بر کردن» به معنی روشن کردن :

شمعی به پیش روی تو گفتم که برکنم

حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است

اما اکثراً چنین نیست و جمله بندیهای سعدی در عین پختگی و روانی کاملاً

سبکی امروزی دارند مانند این شعر :

هر کسی را هوشی در سر و کاری در پیش

من بیچاره گرفتار هوای دل خویش

حافظ هم در این قسمت دست کمی از سعدی ندارد و با اینکه جمله های او

دأرای ترکیب امروزی است بعلی که خواهیم گفت شعرش برای همه قابل درک نیست .

از نظر لفظی برای مقایسه شعر حافظ و سعدی باید نسبت بموارد ذیل توجه شود : محل اجزای جمله - ترکیبهای شاعرانه - کلمات بیگانه - کلمات عامیانه حذف - صنایع لفظی :

۱ - محل اجزای جمله - اجزای جمله در شعر حافظ و سعدی غالباً در محل خود قرار دارد ولی گاهی ضرورت اقتضاء دارد که محل اجزای جمله تغییر کند و این تغییر تا حدی مجاز است که موجب تعقید لفظی و یا ضعف تألیف نشود و در شعر سعدی گاهی باین قبیل موارد برمیخوریم مانند این شعر :

در حلقه کارزارم افکند آن نیزه که حلقه میر بودم

که دارای تعقید است یعنی نیزه که برای من حلقه میر بود مرا در حلقه کارزار افکند و یا این شعر که ضعف تألیف دارد :

چنانست دوست میدارم که وصلم دل نمیخواهد

کمال دوستی باشد مراد از دوست نگرین

گفته بودیم بخوبان که نیاید نگرین

دل ببردند ضرورت نگرین گردیدم

احوال دو چشم من بر هم نهاد

باتو نتوان گفتم بخواب شب مستی

۲ - سعدی ترکیبهای وصفی و اضافی و قیدی بسیار ساخته است از قبیل .

روز جهان افروز ، صحرای فراغت ، در ز دریا برتر ، لقمه از حوصله بیش ، فتنه نو ساخته ؛ ابرو کشیده ، پیر درد آشام و غیره :

چون میسر شدی ای در ز دریا برتر

چون بدست آمدی ای لقمه از حوصله بیش

حافظ نیز در این کار کوشیده ولی تفاوتی که هست خوش آهنگی بگوش و

خهال انگیزی ترکیبهای او از سعدی بیشتر است و در این راه مهارتی عجیب از خود

نشان داده ، مانند تر کببهای :

چمن آرای جهان ، ازرق پوشان ، پیر میکده ، پیر معان، مبنجه باده فروش  
ماه مهرافروز ، گلبنگك عشق ، کرشمه صوفی وش .  
از این مسزوجه و خرقه نیک در تنگم

به يك کرشمه صوفی وشم قلندر کن

انسان اگر اهل مطالعه باشد وقتی این شعر را میخواند بفکر فرو می رود که  
کرشمه صوفی وش چگونه کرشمه ای است و اگر اهل مطالعه نباشد باز این ترکیب  
بگوش او خوش آید است .

اساساً با الفاظ بازی کرده و در ترکیب ، خوش آید آنرا بگوشی در نظر  
میگرفته و گوئی علاقه زیاد بکلماتی دارد که (ش) یا (خ) در آن باشد .

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل کسه ترکان خوان یقمارا

خیال خال تو با خود بخاک خواهم برد

که تا ز بوی تو خاکم شود عبیر آمیز

۳ - بکار بردن کلمات بیگانه ، کلمات مغولی از قبیل برغو ، ترغو ایاسه  
اکدش و غیره در شعر سعدی و حافظ نیز کلماتی همچون اباغ وجود دارد و علاوه  
بر کلمات تازی معمول سعدی و حافظ گاهی جمله عربی نیز در شعر خود آورده اند :

سعدی : المنه لله که نمردیم و بدیدیم

دیدار عزیزان و به خدمت برسیدم

حافظ : المنه لله که در میکده باز است

ز انرو که مرا بر در او روی نیاز است

و یا به تضمین عباراتی از قرآن و غیره پرداخته اند :

سعدی : مرا گناه خود است از علامت تو برم

که عشق بادگران بود و من ظلوم و جهول

حافظ : محتسب خم شکست و من سراو

سن بالسن و الجروح قصاص  
و علاوه بر کلمات تازی رایج در فارسی گاهی در اشعار سعدی بکلماتی از  
قبیل اقاله - تعنت - محلول - جمان - جمام - ذئبان و غیره برمیخوریم که نامأنوس  
است .

چو دانی کز تو چوپانی نیاید

رها کن گوسفندان را بدئبان

که ذئب عربی بصورت جمع فارسی باعندلیبان قافیه شده همین وضعیت در شعر  
حافظ نیز مشاهده میشود و بکلماتی همچون تعزیر، توفیر، معامل، موسوس، مزوجه  
مراد، و امثال اینها برمیخوریم که قدرت عجیب حافظ این کلمات نامأنوس را برای  
خواننده مأنوس ساخته :

لب از ترشح می پاك كن برای خصدا

که خاطر م بهزاران گنه موسوس شد

۴ - بکار بردن کلمات مبتدل - مقصود از کلمات مبتدل کلمات عامیانه است  
که در هر زمان میان توده مردم رایج است و شاعران با اینکه غالباً بزبان ادبی  
شعر میسریند خواهی نخواهی گاهی این قبیل کلمات عامیانه را در شعر خود  
میآورند .

سعدی نیز از این قبیل کلمات دارد مانند کلمه شنگک و حلقه فرنگی در :

چو ترك شاهد من دلبری یشنگی نیست

چو زلف پر شکنش حلقه فرنگی نیست

و یا بشن در این شعر :

اگر سروی به بالای تو باشد

نه چون بشن دلارای تو باشد

حافظ هم کلماتی از قبیل عرقچین، شاه نشین، خاکنداز و طنبی را که عامیانه  
است در شعر خود آورده :

خیز در کاسه زر آب طربناک انداز

بیشتر ز آنکه شود کاسه سر خاکنداز

تصور نشود که در شعر فوق دو جزء کلمه خاک و انداز از هم جداست زیرا

اینکار را حافظ در شعر زیر کرده :

بسر سبز تو ای سرو که گر خاک شوم

ناز از سر بنه و سایه بر آن خاک انداز

و اگر هم هر دو يك نوع خوانده شود ابناء لازم میاید و عیب است یا این

شعر :

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنیبست

۵ - آوردن کلمات زائد که حشو نامیده میشود و یکی از معایب شعری شمرده

شده ، با اینحال گاهی در اشعار سعدی و حافظ نمونه‌ای از حشو دیده میشود که

علت آن ضرورت شعریست :

سعدی : ای که بی دوست بسر میتوانی که بوی

شاید از محتمل بارگراش باشی

یا : او را خود التفات نبودش بصید من

من خوبشتن اسیر کمند نظر شدم

حافظ هم حشو دارد ولی غالباً بصورت مرادفات است و بکنوع تنوع لفظی

شعر می‌بخشد :

دلا طمع میر از لطف بی نهایت دوست

چولاف عشق زدی سر ببا ز چابک و چست

یا این شعر : یا رب آن شاهوش ماهوش زهره جبین

در یکتای که و گوهر یکدانه کیست

و چنین بنظر میاید که در اشعار سعدی حشو بیشتر است .

مثلا این شعر: امروز حالا غرقه ام تا در کناری او قسم  
آننگه حکایت گویمت درد دل غرقاب را

و یا این شعر: از چه نماید بمن دیدار خویش آند لقرور

راضیم راضی چنان روی از نمودی کاشکی

۶- حذف - حذف نیز بعلت ضرورت شعر با عدم لزوم در اشعار تاحدی

که به معنی لطمه وارد نکند مجاز است اما آذامی مخل به معنی و یا موجب ضعف  
تألیف میشود مثلا این شعر سعدی:

بجای دوست گرت در چه در جهان بخشند

رضا سده که متاهی بود حقیر از دوست

یعنی از عوض دوست -

یا این شعر:

چون تعدل نکنند بار گران تو کسی

(که) با سده درد دل آسایش جانش بلشی

یا این شعر:

هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهانش

نگران تو چه اندیشه ز بیم دگرانش

و بنظر بنده این قبیل حذفهای مخل در اشعار حافظ کمتر دیده میشود مانند این شعر:

آنکه به پرسش آمد و فاتحه خواند و میرود

گو نفسی که روح را می کنم از پیش روان

۷- صنایع لفظی - طبعاً در شعر سعدی و حافظ صنایع لفظی بسیار از قبیل

ردالفاتیح، ردالمطلع، ردالعجز و ردالعجز علی الصدور میتوان جستجو

کرد. اما سعدی که بیشتر متوجه بیان مقصود است - کمتر باین کار توجه دارد و بنا -

براین حظ حافظ در صحنه - تجنیس و ترصیع زیادتر است:

تجنیس؛ سپهر برشده پرویز نی است خون افشان

که ریزه اش سر کبری و تاج پرویز است

ترصیع : در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل  
هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا  
اما در صنعت اعنات حفظ سعدی از حافظ زیاده تر است :  
چشم بدت دور ای بدیع شمایل

ماه من و شمع جمع و میر قبایل

ج - از لحاظ معنی - از لحاظ معنی جهات زیرمورد نظر است :

صراحت و سادگی بیان - انتخاب اصلح - بکار بردن کلمه در معنی - صنایع معنوی :

۱ - صراحت و سادگی بیان : صراحت و سادگی بیان در شعر سعدی به حد

اعلای خود رسیده و بهمین جهت شعر او را سهل و ممتنع مینامند زیرا سعدی

آنچه میخواهد با نهایت سادگی و بدون تکلف ادا میکند بطوریکه از آن ساده تر و  
صریح تر ممکن نیست :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

معدلك اگر تصور تحریف نرود باید گفت بعضی اشعار سعدی دارای تعقید

با حداقل ابهام است مانند اشعار زیر :

زعقل من عجب آید صوابگویان را

که دل بدست تو دادم خلاف درجانست

---

بکام دشمن و بیگانه رفت چندین روز

ز دوستان نشیندم که آشنائی هست

---

هر کسی راز لب خشت تمنائی هست

من خود این بخت ندارم که زبانم باشد

اما بیان حافظ در عین سادگی و صراحت غالباً ساده نیست و درک آن احتیاج

به تأمل دارد و آنچه موجب این امر است بنظر بنده مطالب زیر میباشد :

اول - حافظ اصطلاحات عرفانی مخصوص بخود دارد که فهم آن برای

مردم عادی مشکل است مثلاً راجع بخواندن بلبل سعدی میگوید .

بلبل بی دل فوائی میزند  
باد پیمائی هوائی میزند  
و حافظ میگوید :

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگک پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

اولی ساده و قابل فهم است ولی فهم شعر دوم بعلت اصطلاح گلبانگک پهلوی و درس مقامات معنوی ، مشکل مینماید .

دوم - از موجبات مشکل بودن فهم شعر حافظ تشبیهات و استعارات اوست زیرا سعدی غالباً تشبیهات و استعاره‌های حسی و نزدیک به ذهن دارد در حالیکه بیشتر تشبیهات و استعاره‌های حافظ مضمیر و عقلی است مثلاً این شعر را مقایسه کنید :

سعدی : بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست

سر زلف معشوق بکمندی تشبیه شده که در هر حلقه آن گرفتاری است و همین مضمون را حافظ بصورت زیر ادا کرده است :

خیال زلف تو گفتم که جان وسیله مساز

کز این شکار فراوان بدام ما افتد

در این شعر ، حافظ ، تصور و خیال زلف معشوق را که امری غیر حسی است بشکارچی تشبیه کرده که شکارهای فراوان بدام او میافتد و ملاحظه میفرمائید که تاجچه حد شعر اولی از دومی سادتر است .

سوم - یکی دیگر از موجبات اشکال فهم شعر حافظ ابهامائی است که بکار

میرود .

در شعر سعدی بندرت ابهام دیده میشود مانند این شعر :

مرا شکر منه و گل مریز در مجلس

میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد



که شکر به معشوق خسرو پرویز ایهام دارد .  
اما اشعار حافظ پر است از ایهام مثلاً این شعر :  
تا دل هرزه گردد من رفت بچین زلف او  
ز آن سفر دراز خود عزم وطن نمی کند  
که چین زلف بکشور چین ایهام دارد یا این شعر :  
ز گریه مردم چشم نشسته درخون است  
بین که در طلبت حال مردمان چون است

که مردمان علاوه بر مردمك چشم ب مردم نیز ایهام دارد .  
چهارم - یکی دیگر از موجبات مشکل بودن فهم شعر حافظ اغراق است ،  
البته سعدی نیز در اشعار خود اغراق بکار برده ولی اغراقهای او نیز ساده و  
نزدیک به ذهن است . مثلاً در این شعر سعدی :

چشمان تو سحر اولینند      تو فتنه آخر الزماني  
چشم معشوق سحر اولین خوانده شده و اغراقی است با بیانی ساده که  
حافظ آنرا بصورت‌های زیر ادا کرده :  
تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز  
بنیاد بر کرشمه جادو نهاده ایم

---

در چشم پرخمار تو پنهان فسون سحر  
در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

---

کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن

به غمزه رونق ناموس سامری بشکن  
که در همه این اشعار سحر بچشم نسبت داده شده با اغراقی عمیق و بیانی بیچیده‌تر  
پنجم - یکی دیگر از موجبات اشکال فهم شعر حافظ بکار بردن کنایه است ،  
البته سعدی نیز کنایه بکار برده ولی نه باندازه حافظ و غالباً کنایه‌های سعدی به  
واسطه وجود قرینه فهمش آسان است :

من نه بوقت خویشتن پیر شکسته بوده‌ام

موی سپید می‌کند چشم سیاه اکدشان

که موی سپید کردن کنایه از پیر کردن است و قرینه آن در مصراع اول موجود است  
اما حافظ کنایه‌هایی آورده که باید خواننده به آنها آشنا باشد تا معنی آنرا درک کند:

برواز خانه گردون بدروان مطالب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان‌را

که سیه کاسه کنایه از آدم خسیس و ممسک است .

زهد رندان نو آموخته راهی بدهی است

من که بدنام جهانم چه صلاح اسدیشم

که «راه بده بردن» کنایه از معقول بودن است و نا شخصی این قبیل کنایات را نداند  
در شعر حافظ معنی آنرا نمی‌فهمد.

یا این شعر: دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

بار بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

که زندان اسکندر کنایه از یزد و ملک سلیمان کنایه از شیراز است .

۲ - انتخاب اصلح - مقصود از انتخاب اصلح این است که شاعر کلماتی

را بکار برد که نتوان آنها را عوض کرد و سعدی و حافظ هر دو در این‌کار استادند مثلاً

این شعر سعدی :

ما در خلوت بروی غیر به بستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

که هیچ کلمه‌ای ارقبیل الفت - عشرت و امثال اینها نمیتواند جای کلمه «خلوت»  
را پر کند .

حافظ : چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مست را

که کس مرغان وحشی را از این خوشتر نمیگیرد

در شعر فوق کلمه خوشتر را نمیتوان با کلمه‌ای بهتر عوض کرد یکی از

جهت تناسب لفظی آن با خوش که در مصراع اول آمده و دیگر از جنبه معنوی که

هر بهتری خوش‌تر نیست ولی هر خوش‌تری بهتر است .

۳ - بکار بردن کلمه در معنی صحیح - لابد از این عنوان تعجب خواهند فرمود که خدا نخواسته مگر سعدی یا حافظ لغت ننمیدانستند که کلمه را در معنی غیر صحیح بکار برند ولی متأسفانه این تسامح در چند مورد از اشعار سعدی دیده مثلاً در این شعر :

مغان که خدمت بت می‌کنند در فرخار

ندیده‌اند مگر دلبران بت و را

که مغ خدمتگزار بت معرفی شده در صورتیکه مغ روحانی زردشتی و اهورامزدا پرست است ، یا این شعر :

گر بمسجد روم ابروی تو محراب منست

ور به آتشکده زلف تو چلیپا دارم

که در اینجا نیز آتشکده محل صلیب معرفی شده ، اما در شعر حافظ کمتر به این قبیل موارد برمیخوریم .

۴ - صنایع معنوی - قسمتی از صنایع معنوی قبلاً گفته شد و سایر محسنات شعری از قبیل : براعت الاستهلال ، سیاقه‌الأعداد ، تقسیم ، جمع ، تفریق ، تنسیق الصفات ، تجاهل العارف ، قلب مطالب ، مدح موجه ، تلمیح ، حسن مطلع ، حسن تخلص و حسن مقطع و غیره در شعر سعدی و حافظ دیده میشود و تا جاییکه بنده مطالعه کرده‌ام در صنایع زیر حفظ حافظ بیشتر از سعدی است :

تضاد و طباق که در شعر کلمات ضد و مخالف باهم آورده شود :

حافظ: درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

و این شعر :

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

بحکم آنکه چو شداهر من سروش آید

مراعات نظیر که کلمات متناسب با هم باشند :

حافظ: مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

التفات از خطاب به غیب یا بر عکس :

عید است و موسم گل و یاران در انتظار

ساقی بروی شاه بین ماه و می بیار

حسن طلب :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

تهکم که ذم در صورت مدح است -

آیا بود که گوشه چشمی بمانند

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

ارسال مثل :

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش:

تا نگردي آشنایین پرده رمزی نشوی

سئوال و جواب :

گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید

گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید

گفتم ز مهرورزان رسم و فسا بیاموز

۵ - از لحاظ شیوه بیان یا لحن ، سعدی که یکی از استادان بزرگ حکمت

عملی و اخلاقی بشمار میرود ، طبعاً در گفتار خود نیز مانند يك معلم اخلاق ، وزین

و جدیست بهمین جهت در غزلیات او شوخ طبعی و رندی کمتر بجشم میخورد

ولی در بعض غزلهای عاشقانه او سوز و حال مخصوص دیده میشود. مثلاً این غزل

بدان امیدهم جان که خاک کوی تو باشم

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بجستجوی تو خیزم بگفتگوی تو باشم

علی الصباح قیامت که سر زخاک بر آرم

مرا باده چه حاجت که مست روی تو باشم

می ظهور ننوشم ز دست ساقی رضوان

حافظ نیز غزلهای عاشقانه سوزناکی دارد ولی حقاً باید اذعان کنیم که در

این مرحله پهای سعدی نمیرسد - مثلاً غزل زیر از غزلهای خوب عاشقانه حافظ

است :

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم      ناز بنیاد مسکن تا نکنی بنیادم  
 می مخور بادگران تا نخورم خون جگر      سر مکش تا نکشد سر به فلک فریادم  
 شهرة شهر مشو تا نهم سر در کوی      شور شیرین منما تا نکنی فرهادم  
 اساساً باید گفت سعدی در شرح ماجراهای عاشقانه، گوی سبقت را از همگان  
 برده ولی از این قسمت که بگذریم نکته قابل ذکر این است که حافظ نیز لحنی  
 مخصوص بخود دارد که نظیر آن در غزلهای سعدی بچشم نمیخورد و این لحن  
 بر مبنای سه خصوصیت زیرمبنی است :

۱) - صداقت در گفتار و بی پروائی در اظهار عقیده ، مثلاً سعدی وقتی  
 میخوهد از علاقه خود به می و معشوق سخن گوید ، ابتدا بجنبه عیب آن توجه  
 دارد :

برمن این عیب قدیم است و بدرمی نرود      که سرا بی می و معشوق بسر می نرود  
 حافظ نه تنها آنرا عیب نمیداند بلکه بآن افتخار میکند و میگوید :

گل در برومی در کف و معشوق بکام است      سلطان جهانم بچنین روز غلام است  
 ۲ - توانائی عجیب او در اظهار شوق و شوریدگی تا جائیکه خواننده را  
 تحت تأثیر قرار میدهد :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

۳ - شوخ طبعی و لحن طنز آمیز نیز یکی از مختصات غزلهای حافظ است:  
 زاهد خام که انکار می و جام کند      بخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

فقیه مدرسه‌ای مست بود و فتوی داد      که می حرام ولی به زمال اوقاف است

ز کوی میکده دوشش بدوش میبردند      امام شهر که سجاده میکشید بدوش  
 پسر ما گفت خطا بر ظم صنع نرفت      آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

ه - مضمون - غزلهای سعدی شامل مضامین عاشقانه و وصف روز و دایع و ایام وصال ، وصف خط و حال معشوق ، وصف درویشی ، وصف بهار و بزم طرب و می و ساقی و یا شرح ماجراهای عشقی ، بطور کلی و مضامین اخلاقی شامل پند و اندرز و توجه دادن به بی اعتباری دنیا و عدم اعتماد بر روزگار و بعضی مضامین عرفانی امثال اینهاست .

اما حافظ علاوه بر این مضامین مضمونهای در شعر خود آورده که اهم آنها عبارتست از مطالب فلسفی و عرفانی، وصف حال خود که حاکی از شوریدگی و شیدائی و دید جهان بینی اوست و سلوک او را در زندگانی نشان میدهد که چگونه برای کشف حقیقت چهل سال رنج میرد ، بدرس و بحث و حفظ قرآن و دعای شب و ورد سحری میبرد ، براهدان و صوفیان متوسل میشود ، نتیجه ای نمی برد و در دریای حسرت از بیم موج و گرداب هایل بخود می لرزد. ناگاه فیض روح القدس بکرم او می آید و بخرابات مغان راه پیدا میکند و در آنجا شبی پیر به او می گوید که حقیقت جز عشق چیزی نیست و طفیل هستی عشقت آدمی و پری، ارادتی بنما تا سعادت بیبری ، آینه دل او با صفا میشود و در يك شب ققدر آب حیات مینوشد و از غصه نجات پیدا میکند و در رؤیای شاعرانه خود ملایک را می بیند که در میخانه عشق را میکوبند و گل آدم به پیسانه عشق میزنند و بار امانتی را که آسمان از حمل آن عاجز است بدوش او می نهند . هفتاد و دو ملت رامی بیند که چون از درك حقیقت عاجزند بافسانه پرداخته با یکدیگر می جنگند. فریاد میزند که ای بی خیران همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت . از دردوستی در آئید که آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا ، عشق باو دل روشن بخشیده تا همه جا و همه چیز را زیبا ببیند، و هر وقت خوش که دست دهد منتقم شمارد و از صفای بهار لذت برد و بر سر جوی نشیند و گذر عمر ببیند ، نشید عشق خواند و به عاشقی و رندی و نظر بازی افتخار کند . بی می و مطرب نشیند و در پیاله عکس رخ یار بیند ، براهدان خشک و صوفیان حقه باز و منتعمان خودپسند که بفکر حال ضعیفان

نیستند بتازد، از اوضاع زمان که طوق زرین برگردن خر افکنده و پسران بدخواه پدر و مادرندگله مند است، طرفدار عیش و مستی است و بنظر او جهان یکسر به يك لحظه با غم بسر بردن ارزش ندارد، روان خود را رشحه‌ای از فیض ابدیت میداند و بهمین جهت، خدا را درخود جستجو میکند و از اینکه سالها گوهریکتای عشق را که از صدف کون و مکان بیرون است از گمشدگان لب دریاطلب میکردند متاسف است و کسانی را که زنده بعشق نیستند برده میداند زیرا سروش عالم غیب باو مژده داده که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کتج محنت آباد است. از این زو مرگ در نظر او حیات جاودانی است و آرزو میکند که هر چه غبار تن را که حجاب چهره جان اوست از میان بردارد و به ابدیت پیوندد تا زنده جاوید شود که هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق. اگر سر عهد ازل را از او بررسی خواهد گفت:

گفتی ز سر عهد ازل نکته‌ای بگویی      آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم  
 من آدم بهشتیم اما در این سفر      حالی اسیر عشق جوانان مهوشم  
 این بود شمه‌ای از مضامین شعر حافظ که از حیث تنوع و زیبایی نظیر ندارد  
 و شاید یکی از علل توجه همگان بحافظ همین مضامین متنوع و آسمانی او باشد  
 که هر کس را بتوعی بخود مشغول میسازد مخصوصاً که در بیان او بارقه‌ای از  
 الهام میدرخشد و سخن او آسمانی است.  
 شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است      آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش\*

---

\* لطفاً کلمه ابطاء را که درسطر ۴۸ صفحه ۲۱ این مقاله بدلط «ایطاء» چاپ شده  
 تصحیح فرمائید.





## قزوینی - غنی یا خانلری، کدام؟

### یادآوری

استاد علامه دکتر خانلری صرفنظر از خدمات عدیده ارزنده به شعر و ادب فارسی در تصحیح دیوان حافظ تیلانی عالمانه و هوشمندانه نموده اند که این تلاش پرده ازپاره ای ابهامات برداشته و خط اصلاح بر اکثری از ذال زده است و بیجا نیست اگر فعلا منفتحترین و کم غلط ترین دیوان موجود حافظ را نسخه خانلری معرفی کنیم اما در مقاله ای که اکنون مطالعه میفرمائید سعی شده است راه اغراط و تفریط را نپیموده و مرعوب و مجذوب هیچک از نسخ علامه قزوینی و استاد خانلری نشویم و در موارد تعارض دو دیوان خالی از هر غرض و جاذبه ای نظری را که خود پنداشته ایم صواب بوده بیان نمائیم. لذا از درجهت: یکی بعلت فضل تقدم در تصحیح دیوان حافظ و دیگر آنکه چون امروز علامه قزوینی در میان ما نیست ولی از برکات وجود علامه خانلری برخورداریم ابتدا به شرح

فکائی میردازیم که پنداشته‌ایم ضبط قزوینی مرجع بوده است .  
ودر مقاله بعد به توضیح مواردی مبادرت بشود آه متضمن نظرات  
مصائب واصلاحات قابل دفاع استاد خانلری است وچه بسا نکات  
مثبت مخزن خانلری یش ازموارد قابل دفاع ضبط قزوینی باشد  
بهر حال این توضیح بدان لحاظ داده شد که خوانندگان با مطالعه  
قسمت اول این مقاله تضاد و داوری عجزلانه‌ای درباب ارزش  
نهایی این دو نسخه نمایند .

مهدی برهانی ۶۳/۸/۲۰

احساس همه‌مهدی و همدردی و درك ملموس مقتضیات و معاذیر زمان حافظ  
درخشش بیشتری به — مضمین و مصادیق شعر او میدهد . بهمین لحاظ  
ایرانیان باز نگری ژرفتری را در این زیباترین پدیده شعر پارسی ضروری می‌بینند  
تلاش‌ها با سطوحی متفاوت آغاز شده است که این تلاش‌ها گاه از سر تفتن و گاه  
سؤال برانگیز و گاه درخور نقد و بررسی است . بهر حال در همه مطالب متنوعی  
که پیرامون شعر حافظ و اندیشه او انتشار می‌یابد همیشه يك نقطه روشن وجود  
دارد و آن شعر حافظ است . بنظر من این «شعر» که مایه اصلی همه بحثها و گفتگو-  
هاست باید حتی المقدور حفظ شود واز دستبرد و دستکاری و تنقیح نابجاوی مأخذ  
مصون و محفوظ بماند و عمده‌ترین مطلب درحافظ شناسی معرفی یا تدوین کم -  
غلط ترین و پیراسته‌ترین نسخه‌ای است که از دیوان شعر او در دست است .

خوشبختانه گامهای اساسی در این راه برداشته شده است و امروز نزد اهل  
تحقیق دو نسخه تصحیح شده دیوان حافظ ارج و اعتباری خاص دارد .

یکی نسخه مصحح قزوینی- غنی است و دیگری نسخه مصحح دکتر پرویز  
نائل خانلری . با وجود آنکه امکانات وسیع و مقتضیات خاص زمانه و طبع  
شاعرانه ، آقای دکتر خانلری را یاری داده است تا در این راه به توفیقی چشمگیر  
نائل شود معذالک بسادگی نمیتوان گفت در تمام موارد نظر و انتخاب آقای دکتر  
خانلری بر نسخه قزوینی ترجیح دارد . مرحوم قزوینی که مبتکر و مروج و مبالغ

تحقیقات ادبی و تاریخی و فرهنگی با روش علمی محبوب است از شم انتقادی قوی و دقت و وسواس خاصی برخوردار بود و مطلقاً بخوبیش اجازه نمیداد از روش امانتداری مطلق در نقل هر مطلب عدول کند و هر تصحیح قیاسی و ذوقی را رد میکرد مگر ادله بسیار قوی و قرائن و شواهد بارز و نظایر غیر قابل انکار وجود میداشت . او با همه تسلط بر زبان و ادب فارسی و عربی طبع شعر نداشت و به این نقص خود آگاه بود یکی از اساتید دانشگاه همشهری نگارنده که زمان قزوینی را درک کرده و با او حشر داشته است میگوید قزوینی خود باین نکته معترف بود و اظهار تأسف میکرد. ولی بهر حال در تصحیح دیوان حافظ روشی را که خود بدان معتقد و مومن بود انتخاب کرد که نیازی بداشتن طبع شاعرانه نداشت .

انتخاب قدیمیترین و نزدیکترین نسخه بزمان حافظ بعنوان نسخه اصل با ساده - اندیشی میتواند مرود شناخته شود با مطالعه ای دقیق و مقایسه ای منصفانه مصاب بودن این نظر تأیید شده خاصه در مورد حافظ که واقعاً اقدم نسخ اصح نسخ هم بوده و این نکته متفق علیه مرحوم قزوینی و دکتر خالتری نیز هست .

معدودی نا آگاه به انتخاب نسخه اقدم و سپس مقابله نسخ و تصحیح آن ایراد کرده اند . بدیهی است که این نظر یا مغلطانه یا بلهوسانه و یا ناشی از بی - اطلاعی است برای تصحیح و تدوین و انتشار يك اثر ادبی که نمیتوان به رمل و اسطرلاب و تخیر و تغال دست زد . معلوم است که این معدود ، نسخ دیوان حافظ قبل از قزوینی را ندیده اند که چه اندازه آزار دهنده و محرف و معرف بیسوادی و نا آگاهی کاتبان و ناشران بوده است حال بر سر خوان نسبتاً آماده دیوان حافظ نشسته و از برکات تلاش علامه قزوینی بهره برداری میکنند و مثل اغلبی از ناسپاسان نمک می خورند و نمکدان را می شکند . اگر همین تلاشها نبود امروزه بنده و امثال آن آقاییان نمی توانستیم چنین راحت درباره مهمترین اثر ادبی زبان پارسی با نوشتن مطلب و اظهار علاقه و ارادت و نسبت بآن ابراز کنیم . باری از این دو نسخه - مورد نظر ما بسیار ساده خواهد بود که بگوئیم یکی بردیگری ترجیح دارد اما شاید راهی وجود داشته باشد که تا حدودی ما را یاری دهد که نسخه مرجح و

منتق را برگزینیم . برای اینکار لازم است هر دو کتاب را در کنار هم نهیم و اختلافات را استخراج کنیم آنگاه با دقت و بی نظری و توجه بشوایم و نظایر به داوری بنشینیم .

در این مقایسه به اولین نکته‌ای که بر میخوریم آن است که شبیه‌ترین و کم - تفاوت‌ترین دیوانهای چاپ شده دیوان قزوینی و خانلری است . بسیاری از غزلیات در هر دو نسخه مشابه است و یا اختلافی بسیار جزئی دارد در حد اینکه مثلاً او عاطفه که عدم و وجودش تمیز چندانی در مفهوم و معنی شعر نمی‌دهد در یک ضبط هست و در ضبط دیگر نیست ، یا «قیل و قال» در نسخه دیگر «قال و قیل» اختیار شده و گواه ، گوا و خدای ، خدا و نمای ، نما ضبط شده است . اکثر اختلافات در همین حد و حدود است که چندان نمی‌تواند محل اعتنا قرار گیرد و حقیقاً در این موارد آقای خانلری بساقته داشتن طبع شعر و توجه به آهنگ و فخامت کلام انتخابی شایسته‌تر و مقبولتر داشته است . این نزدیکی و تشابه دو اثر نشان می‌دهد که بسادگی قادر نیستیم در این باب قضاوت کرده و به اظهار نظر بنشینیم .

پاره‌ای اختلافات جنبه ذوقی دارد یعنی هر خوانند و دوستدار حافظ بنسا به ذوق شخصی (نه دلائل مستند و موجه) میتواند جنبه‌ای را رد و وجهی را اختیار کند . دسته دیگری از اختلافات مرجوع به روش کار علامه قزوینی است که مرحوم قزوینی وجه مرجح را تشخیص و در ذیل غزلیات صورت صحیح‌تر را با هلال ترجیح آن نداشتند اما متن را برابر اصل تنظیم کرده است که در این موارد آقای خانلری وجه مرجح را در متن و ناموجه را در حاشیه آورده است . اما اختلافاتی دیگر که تا این حدود قابل اغماض نیست باید مطالعه و بررسی شود بدون شك پاره‌ای از نظرات علامه قزوینی مصاب است و در بعضی موارد انتخاب استاد خانلری صواب ، استخراج و عنوان کردن و اظهار نظری محدود شاید در حوصله این مقاله باشد اما قضاوت و داوری نهائی را باید بعهد زمان و نیروی مناسب و آگاه محول کرد ، البته قبل از عنوان کردن این موارد نمیتوان حکمی صادر نمود ولی بیجا نخواهد بود که از هم اکنون پیشنهاد شود از تلفیق و ترکیب

این دو نسخه محققین و حافظ‌شناسان تا دسترسی به نسخه نهائی ضبیطی را اختیار کنند که مشمول مزایای دیوان مصحح قزوینی و خانلری هر دو باشد. بی شک روح مرحوم قزوینی جواز چنین اقدامی را خواهد داد اما در مورد آقای دکتر خانلری موکول به اجازه خود ایشان است بقول معروف آدم زنده احتیاجی به وکیل و وصی ندارد.

برای نشان دادن اختلافات طبقه بندی لازمی را مرعی میداریم که فرصت قضاوت بیشتری برای خوانندگان فراهم شود با توجه به اینکه از اختلافات جزئی صرف‌نظر میکنیم بقیه موارد اختلاف بدو دسته تقسیم میشود و ابتدا مواردی که در دیوان قزوینی تصور مینمائیم صورت مطلوبتری دارد بیان میداریم و سپس صورتهای بی ضبیط خانلری را که می‌اندیشیم برضبیط قزوینی مرجح است فهرست مینمائیم این اختیار ما هرگز اجتهاد خودمان نبوده و عملی بی مأخذ و سند هم نیست در یکجا علامه قزوینی پشتوانه گفته‌ارمان است و در جای دیگر دکتر خانلری حجت موجه ماست. بهر حال به اصل موضوع پردازیم با تذکر این نکته که برای مراجعه به اصل دیوانها به ذکر شماره غزل اکتفا میشود و دیوان قزوینی بمنظور اختصار با (ق) و خانلری با (خ) مشخص می‌گردد.

۱-ق-۱-

همه کارم ز خود کامی بیدنامی کشید اخر

نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفلها

خ-۱-

همه کارم ز خود کامی بیدنامی کشید آری

نهان کی ماند آن رازی کزان سازند محفلها

درضبیط (ق) (آخر) مکمل معنی جمله و در متن شعر قرار دارد ولی درضبیط (خ) (آری) کلمه‌ای بنظر میرسد که فقط برای پر کردن وزن بصورت حشوی تزیینی و متوسط جلوه کرده بدون آنکه از حیث جناس و صناعت لفظی معمول حافظ ضرورتی برای آوردن آن احساس شود. (خود کامی) و (بیدنامی) نیز ترصیع کاملی

هست و تناسب لفظی چندانی با (آری) ندارد. اگر ایراد نکنند که بعلمت عادت و سابقه ذهنی ضبط (ق) را برگزیده‌ایم. ضبط قزوینی کاملتر و از لحاظ کلمات لازم وزن بیت انباشته‌تر است .

## ۲- ق - ۳

بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت

کنار آب رکنای باد و گل گشت مصلی را

خ - ۳ (گل گشت) آقای دکتر خانلری متعرض شده‌اند («کلمه گلگشت» را معمولاً در این شعر حافظ با فتح کاف فارسی میخوانند اما در این شیوه ادای کلمه جای تأمل است زیرا که معادل یا نظیر این ترکیب در جای دیگر در شعر فارسی دیده نشده است . شادروان مجتبی مینوی عقیده داشت که این کلمه باید به کسر کاف تازی در جزء دوم کلمه ؛ از مصدر «کشتن و کاشتن» خوانده شود یعنی «جای گشت گل» اما این ترکیب هم معادل و نظیر متعدد یکسان در ادبیات فارسی ندارد (ص ۹۹۹) باهمه اینها «گلگشت» اختیار کرده‌اند. اصولاً اسم مرکب از یک اسم و مصدر مرخم در ادبیات فارسی نظائر متعدد دارد و اگر ترکیبی بدون سابقه هم ساخته باشد نمیتواند مردود و غلط و غیر جایز خوانده شود. بنقل از فرهنگ‌های «اندراج» و «غیات اللغات» و «ناظم الاطبا» در لغتنامه دهخدا آمده است «سیر گمل سیرجاهای مرغوب ، جای خوش آیند و مطبوعی برای سیر و تفریح که مخصوصاً دارای گل سرخ و دیگر گلها و ریاحین بود .» و نیز آیا تحقیق شده است که این مطلب که گلگشت (اسم خاص) و «نام تفریحگاهی نزدیک شیراز که گلگشت مصلی گویند» «ناظم الاطبا» بی اساس است ؟ بهر حال اگر سابقه ادبی این ترکیب هم به دیوان حافظ محدود شود خود ترکیبی است که مقبولیت یافته و در ادبیات فارسی دارای سابقه و صلاحیت شده و لغتنامه بنقل از اندراج این دونهونه را ارائه داده است .

که اولی از صائب و بیت دومی از شیخ العراقین است .

عرق کلسک سبک سیر مرا پاک کنبد

که ز گلگشت سر کوی سخن میآید

نیمی که خیزد ز گلکشت کویت

دماغ خرد را معطر نماید

۳- ق- ۴

غرور حسنت اجازت مگر نداد ایگل

که پرشی نسکنی عنذلیب شیدا را

خ- ۴- پرشی بکنی ... دو ضبط مختلف دراصل ومعنی تفاوت چندانی ندارد مگر اینکه بکنی . بای غیر ضروری بر اول فعل «کنی» است و نکنی ایسن حشو غیر ضروری را ندارد.

۴- ق- ۴

در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ

سرود زهره برقص آورد مسیحا را

خ- ۴- «سماع زهره» زهره هرگز بسماع مشهور نبوده بلکه مظهر موسیقی و ستاره چنگ نواز است . بنا بر این سرود زهره بمعنی (آهنگ زهره) البته میتواند در آسمان مسیحا را برقص آورد مخصوصاً اگر این آهنگ با گفته حافظ همراه باشد. سماع باشعر حافظ بتنهائی هم نمیتواند هم آهنگی داشته باشد. شعر اگر با سرود (آهنگ) ملازم شود البته که میتواند اهل حالی را بدست افشانی و پایکوبی وا دارد .

۵- ق- ۵

کشتی شکستگانیم ای با شرطه بر خیز

باشد که باز بینم دیدار آشنا را

خ- ۵- (باز بینم آن یار)

«دیدار» تناسب حرفی و آهنگی بیشتری با سایر حروف این بیت دارد که اینک مسلم است حافظ موسیقی کلام و تناسب حروف را حتی المقدور رعایت میکرد ، بعلاوه بحث بر سرفعل (بینم) و «بینیم» است که حافظ آبا آرزو میکند همه کشتی شکستگان (آشنا)ی او را به ضبط قزوینی با (آن یار آشنا) را بضبط خانلری

به‌بینند یا می‌خواهد خودش بنهائی بملاقات آشنای خود نائل شود؟ اگر این معادلات محاسبه شود ضبط مطلوب‌تر مشخص خواهد شد.

۶ - ق - ۷

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کانجا همیشه باد بدست است دام را

خ - ۷ (شکار می‌نشود) تفاوتی کلی و اساسی بین دو ضبط وجود ندارد مگر اینکه ضبط قزوینی صریح‌تر و ساده‌تر است و (می) زائد را ندارد. و در همین غزل «زاهد عالی مقام» را آقای خاناری (صوفی عالی مقام) انتخاب کرده‌اند صفت عالیمقام در هر زمان و با هر شرایط و با وجود عجب صوفیان زمان حافظ معهدابه زاهد بیشتر می‌برازد.

۷ - ق - ۹

هر که را خوابگه آخر مثنی خاک است

گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوانرا

خ - ۹

هر کرا خوابگه آخر نه که مثنی خاک است

گو چه حاجت که بر آری بفلک ایوان را

در بیت اخیر مصراع اول برای جبران يك زحاه، مجاز بصورتی معقود و غیر فصیح در آمده و غرض هم از «خوابگه آخر» قبر است که مترادف «ایوان» آمده است در ضبط آقاسی خانلری توجه نشده است که (مثنی خاک) صفت (خوابگه آخر) یعنی قبر است بعلاوه خاک و افلاک هم متناسب و مرصعند.

۸ - ق - ۱۱

گو نام ما زیاد بعمدا چه میبری

خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

خ - ۱۱ «خود آید آنکه یاد نباشد ز نام ما»

معنی هیچ تفاوت عمده‌ای ندارد ولی از نظر تناسب کلام بردن و آوردن در ضبط (ق) بسبب حافظ نزدیکتر است و آهنگ شعر لطیف‌تر لذا از این فن



لذت بخش باسانی نمیتوان صرفنظر کرد .

۹ - ق - ۲

ای دل شباب رفت و نجیدی گلی ز عمر

پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را

خ - ۷ ( پیرانه سر بکن ... )

استاد فرزاد طی مقاله عالمانه‌ای این تصحیف را پذیرفته و صرفنظر از این که معنی عادی شعر را پسندیده‌اند که ای دل در جوانی گلی از عیش نجیدی دیگر پیرانه سر خود را با عیشی نابجا بدنام مکن بنقل از حافظ شناس دیگری نقل کرده‌اند «شباب رفت» از باب «مجاز بالمشارفه» بصورت ماضی بکار رفته و از آن مضارع قریب‌الوقوع را اراده کرده و خواسته بگوید جوانی عمأ قریب میرود یعنی در جوانی حافظ بخود میگوید جوانی بدون عیش رفت فکری بکن و عیشی بنما تا در فردای پیری بدنام نشوی با عیش نابجا . مضافاً به اینکه در هیچیک از نسخ قدیمه و جدیده نیز «بکن» دیده نشده است و کاتبان قبل و یحتمل خودشاعر هم (این فعل) را تکلیف شاقی دانسته‌اند ؟

۱۰ - ق - ۱۴

بس غریب افتاده است آن مور خط‌گرد رخت

گر چه نبود در نگارستان خط مشکین غریب

خ - ۱۵ ( ... آن مور خطت گرد رخ ... )

مور خط همان موران‌گرد سلسبیل است در غزلی دیگر که استاد خانلری

اصولاً غزل مربوط را در متن نیاورده و در تعریضی نیز بر این بیت :

سبز پوشان خطت بر گرد لب

همچو مورانند گرد سلسبیل

فرموده «... کاتبی کلمه «حوران» را «موران» خوانده و در نسخه قدیم و معتبر خلخالی (مورخ ۸۲۷) چنین آمده و مرحوم قزوینی هم ، چنانکه شیوه او بود بدان تصریح کرده ، عیناً صورت نسخه خلخالی را پذیرفته است . بی‌آنکه

یکی از این دو بزرگوار توجه کنند که مورچه سبز نیست و گرد سلسبیل هم از مورچه خبری نداده‌اند. « این تعریض هر چند ادیبانه ولی بسیار سخت و قاطع است. در اینصورت باید رنگ مورچه را هم برای تأیید نظر خودمان بیان و رنگ سبز گرد لب را هم بنوعی توجیه کنیم که با حوران سبزپوش تناسب پیدا کند. باید افزود مورچه برنگهای دیگر غیر از سیاه هم هست و سبزه گرد خط هم چنانچه تداول یافته سبزرنگ نیست. تخیلات شاعرانه سبز حد و مرز و قانون مشخص ندارد. هنگامیکه حافظ از سبزه خط گرد لب سخن میگوید مرادش مشخص کردن رنگت نیست بلکه سبزه خط همانطور که در بیت فوق توانسته است به (سورخط) تعبیر شود غرض موئی است که برگرد لب مانند سبزه می‌رود و لزوم هم ندارد به حور تشبیه شود. چه اینکه تشبیه مور بر گرد لب چشمه گوارا و نوشیدنی بسیار طبیعی‌تر از تشبیه لب یاربجائی وسیع است که گرد آن حوران و پریان اجتماع کرده‌اند. این تعریض و گریز برای ترجیح ضبط قزوینی در غزل فوق نبود. بلکه فقط برای توجه به بیت غزلی بود که دکتر خانلری «حور» را بجای «مور» نشانده‌اند. و لاجرم شاید هم بحق غزل دردمتن نیاورده‌اند و این ترجیحی بلامرجح بوده است. و گرنه تخطی کلمات در بیت مطلع این گفتار ترجیح و تخفیفی ندارد.

۱۱- ق - ۲۰

باده نوشی که در او روی و ریائی نبود

بهر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

خ - ۲۵ - «... بهتر از زهر فروشی...»

باده فروش ، باده ، می و میخانه ، همیشه در شعر حافظ در برابر زهد فروش . زهد ، مسجد و قبله و امثالهم آمده است و اصولاً زهد با باده هم اگر تناسبی و تضادی داشته باشد که شاعران دورا با هم التزام کند هرگز باده فروش با زهر فروش ملتزم نشده است. بلکه آن ایهام لطیف که در باده فروش و زهد فروش است ترجیح ضبط قزوینی را موجه مینماید . خاصه حافظ که مسلماً از زهد فروش بیش از زهر فروش تبری داشته است .

۱۲- ق- ۱۲-

شمع اگرزان لب خندان بزبان لافی زد

پیش عشاق تو شبها بفرامت برخواست

خ- ۲۸ «زان رخ خندان»

البته رخ هم ممکن است خندان باشد ولی صفت خندان بآلب متناسب‌تر است و النقاء دو حرف خ در «رخ خندان» مغایر اصول فصاحت و قبول خاطر حافظ مینماید مضافاً به اینکه زبان بآلب و لاف بسیار متناسب‌تر از رخ و زبان و لاف است.

۱۳- ق- ۲۲

چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب

که رفت عمر و هنوزم دماغ پرز هواست

خ- ۲۶ (چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب)

در ضبط قزوینی (پرده) ایهامی دارد چه اینکه در مجالس بزرگان که همواره حافظ جلوس بوده نوازندگان پشت پرده می‌نشستند و در پرده نواختن مطرب هم مطلبی معمول و معروف است و (پرده) نیز بدو معنای یکی مفهوم موسیقائی و دیگری در پرده یعنی بکنایه سخن گفتن بشعر همان جنبه‌هائی را میدهد که سخن حافظ را از همگان ممتاز میسازد لذا انتخاب قزوینی مزیت‌هائی دارد که غیر قابل انکار است.

۱۴- ق- ۲۲

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند

فضای سینه حافظ هنو ز پرز صد است

خ- ۲۶

ندای عشق تو دوشم در اندرون دادند

فضای سینه ز شو قم هنوز پرز صد است

در ضبط قزوینی روال معمول حافظ که ذکر تخلص است شده بعلاوه چون در ضبط خانلری ذکر دو ضمیر مشابه بدنبال (روش و شوق تکرار غیره وجهی است و معمولاً در سخن بلیغ یکی از دو ضمیر حذف میشود ضروری بنظر نمی‌رسد

پس از (دوشم) (شوqm) تکرار شود. شاید این توجیه عنبرخواه مادر انتخاب ضبط قزوینی باشد .

۱۵- ق - ۲۵

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

خ - ۲۰

شکفته شد گل حمری و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان وقت پرست

در این مقام زیاده یرسخن استاد فرزاد نمیتوان مطالبی افزود و لذا عین اظهار نظر استاد را از (راهنمای کتاب) شماره چهارم سال ۱۳۳۸ ص ۵۸۸ نقل میکنیم:

«...اولاً این اوقات» بودن که از شرایط و اوصاف صوفیان است ظاهراً غیر از وقت پرستی است و عبارت «وقت پرستی» لفظاً و معنأ در عرف تصوف و همچنین در زبان ادب فارسی و عربی مأنوس و مصطلح نیست.

ثانیاً «باده پرستی» گسوانیکه از اوصاف لازمه تصوف نیست و نباید هم وصف لازمی برای تصوف باشد زیرا در آن صورت قید «باده پرست» برای صوفی و «صوفیان» زاید خواهد بود معهداً وصف مرغوبی برای «پاکبازان و رندان و قلندران» هست (البته با عنایت بمفهوم مجازی می و باده) و با عبارت «ای صوفیان باده پرست» خطایی است مبنی بر سابقه و مأنوس و مصطلح، و بالعکس عبارت «ای صوفیان وقت پرست» بنظر من بنده سابقه دار و مأنوس نمی آید. ثالثاً شکفتن «گل حمری»<sup>۱</sup> باده گلفام و جام پر از می را بیاد میاورد و با زبان حال، صدای سرخوشی را به باده پرستان میدهد نه به وقت پرستان. رابعاً و بالاخره، بنظر من، بیان «مست شدن» بلبل هم قرینه دیگر نیست بر اینکه حافظ صلاهی سرخوشی را به «باده پرستان»

---

در نسخه قزوینی و غنی «گل حمرا» با الف نوشته و ثبت شده است و صحیح هم ظاهراً همانست .

در داده است نه به «وقت پرستان»...» بسدیهی است حجت آوردن چند مورد از نظرات استاد فرزاد دلیل آن نیست که ما در تمام اظهار نظرها و تعصبات ایشان پیرامون ضبط قزوینی موافق باشیم.

۱۶- ق- ۲۸

مسنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی

گناه باغ چه باشد چو این گیاه نرسد

خ- ۲۴- «گناه باغ چه باشد چو این درخت نرسد»

در ضبط خانلری درخت بسیار زمخت روئیده است. زیرا صرف نظر از اینکه درخت به گیاهی اطلاق میشود که سالها از رستنش گذشته باشد و هرگز دهنماً واحده ظاهر نمیشود. «گیاه» با «گناه» ایجاد یکی از صنایع لفظی را میکند که حافظ فوق العاده بدان توجه داشته است.

۱۷- ق- ۲۹

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت

کین گوشه پراز زمزمه چنگ و رباب است

خ- ۳۱- (کین حجره پراز زمزمه ...)

مختار استاد خانلری وجه ترجیحی بر ضبط علامه قزوینی ندارد ولی ضبط علامه وجوهی ترجیحی بر مختار استاد خانلری دارد. زیرا: «گوشه» با «کنج» تناسب دارد نه با حجره. از سوی دیگر گوشه که یکی از اصطلاحات موسیقی است و صنعت ویژه ایهام یعنی صنعت شعری مورد علاقه خواجه رابا خود حفظ میکند با «زمزمه» و «چنگ» و «رباب» هم تناسب دارد و با گوش هم که محل شنیدن است هم خانواده میباشد. در ساز نیز «گوشه» که بر سر تاج ساز قرار دارد و رشته های تار بدو آن پیچیده میشود با استفاده از خصوصیات گوش نام گزاری شده است و گوشه به بخش کوچکی از یک دستگاه یا مقام موسیقی هم اطلاق میشود با این تفصیل خوانندگان خوش ذوق خود میتوانند بر احوالی دآوری کنند کدام ضبط مرجح است.

۱۸- ق- ۳۰

یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم

با نعره های قلقلش اندر گلو بیست

خ - ۳۲ « یارب چه نغمه کرد ... »

استاد محمد فرزاد در این مورد توضیحاتی کافی داده و ضبط قزوینی را بر ضبط خانلری مرجع دانسته اند معذک علاوه بر اینکه علاقمندان را به مطالعه مقاله استاد در مجله راهنمای کتاب شماره چهارم سال ۱۳۳۸ راهنمایی میکنم ناگزیر از توضیح این مطلبم که غمزه و غمازی بمعنای سخن چینی زبینه صراحی است که در جمع است و میتواند اثر و خبر و نشانه‌ای از نهانخانه خم بدهد با این غمازی بدیهی است که مناع و محتسب پی به نهانخانه خم میرسد و شاید علاوه بر صراحی خم هم از بیم ، نغمه‌های قلقلش در گلو گیر می کند . اما در جمع نشستن و خریدنمائی کردن نوعی کرشمه و غمزه محسوب است و هم سخن چینی و ره نمودن به پشت پرده که محل اعتکاف خم است اهل ذوق و ادب با اینهمه باید خود بررسی و داوری کنند.

۱۹- ق ۳۷

نشان عهد و وفا زیست در تبسم گمل

بنال بلبل بیدل که جای فریاد است

خ - ۳۷ (بنال بلبل عاشق ...)

باندازه‌ای بلبل به عشق گل در ادبیات فارسی معروف است که اگر صفت عاشق را ملازم نداشته باشد تنها مترادف گشتن با گل حال و روزش را روشن میکند مانند آنکه فرهاد یا خسرو را شاعری در شعر با شیرین التزام کند، دیگر ذکر فرهاد عاشق توضیح و اضحات است. البته هر گز ایرادی وجود ندارد اگر صفت عاشق بدبنال بلبل و یا فرهاد و امثالهم ذکر شود اما اگر کلامه و صفت مناسب‌تری را شاعر انتخاب کند و بجای عاشق بگذارد چیزی از مراتب عشق آنها کم نمیشود در شعر خواهه نیز چنین است . صفت بیدل که در ضبط قزوینی برای بلبل ترجیح داده شده علاوه بر اینکه آهنگ و موسیقی کلمات را در همان معیارهائی که حافظ می‌پسندیده

نگاه میدارد خللی هم به معنی و مفهوم شعر وارد نمیسازد خلاصه آنکه از علو معنی  
نمیکاهد ولی بزیبائی لفظ میفزاید .

۲۰-ق-۴۹

خسروان قبله حاجات جهانند ولی

سببش بسندگی حضرت درویشان است

این بیت در ضبط خانلری نیست و بجای بیت زیر کسه متناسب با سبک و  
شیوه حافظ است:

حافظ از آب حیات ازلی میخواهی

منبعش خاک در خلوت درویشان است

در(خ-۵۰) بیت دیگری ضبط است بدین نحو:

حافظ اینجا به ادب باش که سلطانی و ملک

همه از بسندگی حضرت درویشان است

و در همین غزل بیت پایانی یا زائده‌ای را که بعنوان مدح حافظ بر پاره‌ای  
غزلها افزوده در ضبط قزوینی بدینگونه میخوانیم:

من غلام نظر آصف عهدم کسو را

صورت خواجگی و سیرت درویشان است

در ضبط خانلری چنین است:

(بنده آصف عهدم که در این سلطنتش...) که غزل منتخب قزوینی درج است

و نیز در ادبیات فارسی و لزوماً در شعر حافظ و زرابه آصف عهد تشبیه میشدند

نه سلاطین چه اینکه در افسانه‌های دینی هم آصف وزیر یا دبیر سلیمان است بنا بر

این آصف‌های عهد که معمولاً وزیران را حافظ مراد می‌کرده سلطنت نداشتند

مگر آنکه سلطان رام‌تبه‌ای دون شاهی فرض کنیم که عمده چنین نیست هر چند

شاه مطلوبتر از سلطان باشد.

۲۱- ق ۵۰

چو رای عشق زدی باتو گفتم ای بسلیل  
مکن که آن گل خندان بر ای خویشتن است

خ - ۵۱

چو راز عشق ز دل بسا تو گفتم ای بسلیل  
مکن که آن گل خود روبه رای خویشتن است

در ضبط قزوینی (برای خویشتن) دارای ایهام است و بیت در کمال استحکام لفظی و رسائی مضمی است و حال آنکه در ضبط خانلری شعر نه آن زیبایی لفظی را دارد و نه آن کمال معنی را. معمولاً بسلیل باید رازدانش را بشاعر بگوید تا شاعر در جواب و بعنوان نصیحت بسلیل را از عشق آن گل خندان منع کند نه آنکه شاعر راز عشق خودش را به بسلیل بگوید و آنگاه بسلیل را نصیحت کند. اما ضبط خانلری هم از لحاظ معنی و لفظی خللی ندارد ولی بکمال و پختگی ضبط قزوینی نیست.

۲۲- ق ۵۷

خال مشکین که بدان عارض گندم گون است  
سر آن دانه که شد رهزن آدم بسا اوست

خ - ۵۹ (خال شیرین ...)

اتصاف خال بشیرینی آنهم در مقامی که رنگ عارض دلداره مطرح است جوازی نمیتواند داشته باشد و ساده ترین بیان میتوان گفت خال همیشه مشکین بوده شاید تنها در همین جا شیرین شده است که مسلماً حسلاوتی بدانته اهل ذوق نمیبخشند ولی (خال مشکین) بر (عارض گندم گون) البته میتواند رهزن هر آدم خوش سلیقه ای باشد.

۲۳- ق ۶۰

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست  
آورد حرز جهان ز خط مشکبار دوست

خ - ۶۲



این پیک نامور که رسید از دیار دوست

و آورد حرزجان زخط مشکبار دوست .

بحث بر سر «این» و «آن» نیست که غالباً (این) اختلافات (آن) ارزش را ندارد که مطرح بحث قرار گیرد. غرض، حرف و اواعطفی است که در کنار «آورد» قرار گرفته و در تلفظ و ادای حروف اشکال ایجاد میکند و بعلاوه مسوجب میگردد بیت ناقص و برای تکمیل شدن نیازمند توضیح در بیت دیگر گردد و بیت بعد هم دست خوش تغییر می شود که اخلاقی در بادی امر از حیث معنی بسذهن متبادر سازد به تصور من:

ق- خوش میدهد نشان جلال و جمال یار

خوش میکند حکایت عز و وقار دوست

خ- خوش میدهد نشان جمال و جلال یار

تا در طلب شود دل امیدوار دوست

ظاهراً در بیت دوم آن پیک ناموری که از دیار دوست رسیده و از خط مشکبار دوست حرزجان آورده «دوستش» گم میشود و ما ناگزیریم ذهن خود را بجای آنکه از دوست بیت اول معطوف خبر دهنده کنیم در بیت دوم با چرخشی ناگهانی بسوی خبر گیرنده متوجه شویم. البته اگر این تغییر و تبدل در جایی باشد که قصد و نیت شاعر القاء مفهوم یگانگی بوده است ایرادی ندارد. ولی در اینجا بی جهتی در یک بیت نام خیر دهنده دوست است و در بیت بعد خبر گیرنده .

۲۴- ق- ۶۱

من گسدا و تمنای وصل او هیهات

مگر بخواب به بینم خیال منظر دوست

خ- ۶۱ (کجا بچشم به بینم خیال منظر دوست)

شورای دوستم خوریم طبعاً پس از استعداد که از وصل یار  
دردم است شدن آسگنم ز خواب خیال منتظر  
ترنگش در دیده شنیده که با گریه خیال را بچشم  
لذات غم به بخوابد و جمال  
کلمه (هیهات) استنباط میشود  
ز دوست دیده شود روزی نهی

این بیک نامور که رسید از دیار دوست

و آورد حرزجان ز خط مشکبار دوست .

بحث بر سر «این» و «آن» نیست که غالباً (این) اختلافات (آن) ارزش را ندارد که مطرح بحث قرار گیرد. غرض، حرف و اواعظنی است که در کنار «آورد» قرار گرفته و در تلفظ و ادای حروف اشکال ایجاد میکند و بعلاوه مسووجب میگردد بیت ناقص و برای تکمیل شدن نیازمند توضیح در بیت دیگر گردد و بیت بعد هم دست خوش تغییری شود که اخذ لای در بادی امر از حیث معنی بسذهن متبادر سازد به تصور من:

قه خوش میدهد نشان جلال و جمال یار

خوش میکند حکایت عز و وقار دوست

خ- خوش میدهد نشان جمال و جلال یار

تا در طلب شود دل امیدوار دوست

ظاهراً در بیت دوم آن بیک ناموری که از دیار دوست رسیده و از خط مشکبار دوست حرزجان آورده «دوستش» گم میشود و ما ناگزیریم ذهن خود را بجای آنکه از دوست بیت اول معطوف خبر دهنده کنیم در بیت دوم با چرخشی ناگهانی بسوی خبر گیرنده متوجه شویم. البته اگر این تغییر و تبدل در جایی باشد که قصد و نیت شاعر الفاء مفهوم یگانگی بوده است ایرادی ندارد. ولی در اینجا بی جتهی در بیک بیت نام خبر دهنده دوست است و در بیت بعد خبر گیرنده .

۲۴- ق- ۶۱

من گسدا و تمنای وصل او هیهات

مگر بخواب به بینم خیال منظر دوست

خ- ۶۱ (کجا بچشم به بینم خیال منظر دوست)

در ضبط قزوینی (خواب) با (خیال) تناسب معهود را دارد که در دیوان حافظ هم به (خواب و خیال) مکرراً بر میخوریم طبعاً پس از استبعادی که از وصال یار یا کلمه (هیئات) استنباط میشود لازم است همان مسگر (بخواب خیال منتظر دوست) دیده شود و انگهی مگر تا کنون دیده شده که بگویند خیال را بچشم

به بینم؟ آیا خیال بچشم هم دیده میشود؟ مگر آنکه برای (بچشم دیدن) استاد خانلری در ادبیات قدیم فارسی یا اصطلاحات رایج از منته گذشته معنی و مفهوم استعاری دیگری هم سراغ کرده باشند. که امیدواریم در توضیحات مهیود بسه این موارد اشاره بفرمایند.

۲۵- ق - ۷۶

آنجا که کار صومعه را جلوه میدهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست.

خ - ۶۴ (ناموس دیر راهب و...)

شک نیست که در ضبط خانلری توجه به تناسب (ناموس و نام) شده که در شعر حافظ غالباً با هم مترادف بوده اند. اما گشتن بدنبال ناموس دیر راهب آنهم در شعر حافظ کار مشکلی است. و این تصور در من از اینجا ایجاد شد که در کتابی خطی و قدیمی (که فعلاً متأسفانه دستر می بدان مستحیل است) «دیر راهب» را نام یکی از گوشه‌های دستگاه «نوا» و احتمالاً «راست پنجگاه» ذکر کرده بود که پس از گذشت سی سال از آن مراجعه، بحافظه خودم آنقدر اعتماد ندارم نام دستگاه مربوطه را دقیقاً بخاطر آورم ولی از اینکه نام گوشه‌ای از دستگاههای موسیقی بوده شکمی ندارم. دارنده کتاب هم که پیرمرد (نائی) و موسیقیدانی قدیمی و فراتوت بود. این گوشه رایه برادر نگارنده آموخت که متعلم آن گوشه را فراموش نکرده و هنوز آنرا مینوازد. با این تصور میتوان برای (ناقوس دیر راهب) دلیلی منطقی جست و در اماکنی از قبیل صومعه و خرابات و مسجد با همه مظاهری که ممکن است بچشم ظاهر بینان پسندیده نباشد جلوه روی دوست را دید. آنوقت دیگر شاید ضرورتی پیدا نشود ناموسی بجای ناقوس جهت دیر دست و پاکیم.

۲۶- ق - ۶۷

حالی خانه بر انداز دل و دین منست

تا در آغوش که میخشد و همخانه کیست؟

خ - ۶۸- (تا هم آغوش که می باشد و دم خانه کیست)

هرچند این مورد هم از مواردی است که دقیقاً نمیتوان ضبطی را بر ضبط دیگر ترجیح داد ولی چون آهنگ حروف (خ) و تجانس کلمات دو ضبط قزوینی سریعتر از تناسب (هم آغوشی و همخانه) بذهن متبادر میشود. برای ضبط قزوینی ترجیحی هرچند غیر محسوس تصور کردیم تا ذوق اهل نظر چه حکم کند.

۲۷- ق - ۷۳

اشك غماز من ار سرخ بر آمد چه عجب

عجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست

خ - ۷۴- (اشك من گرز غمت ...)

چنین تصور میرود «غمزه» و «غمازی» را استاد خانلری نمی‌پسندد که این از شاعری چنان نازک خیال و خوش ذوق دست کم در مورد غمزه بعید است. بهر حال در این بیت و در بیت (یارب چه غمزه کرد صراحی ...) قلم سرخ پسر سر غمزه و غمازی کشیده‌اند و حال آنکه در هر دو بیت کلمات دل‌انگیز و لازمی بوده‌اند. اگر اشك عاشق از غم معشوق سرخ بر آید دلیل پرده دری او نیست. ولی اگر اشك غمازی کرده باشد و از راز درون خبر داده باشد باید از خجالت سرخ شود. چون هر کس پرده دری کرده باشد از سرخی رنگش عجیبی نیست. لذا چون غمازی ضروری پرده دری و (زغمت) غیر ضروری است ضبط قزوینی را مرجح میندازیم.

۲۸- ق - ۸۰

حافظا روز اجل گر بکف آری جامی

بک-راز کوی خرابات بر نسدت به بهشت

خ - ۷۸ (بک-راز کوی خرابات برو تابه بهشت)

شاید ذهن من به ضبط قزوینی عادت کرده باشد ولی بهر حال (برو تابه بهشت) را سنگین و متین و جزای شرط مصراع اول و در خورد آن نمیبینم مثل اینکه رفتن به بهشت را موقتی مینماید. حرف (تا) شاید خوب جدا نیفتاده اگر گفته میشد (برو تا اعماق بهشت) یا تا قلب بهشت و چیزی از این قبیل شاید ذهن نه همه کس حداقل مرا قانع میکرد. ولی افسوس که وزن اجازه نمیدهد و من برای جبران این

خلاء و لوخیالی و شخصی ضبط قزوینی را برمیگزینیم .

۲۹- ق ۸۲

احرام چه بندی چو آن قبله نه اینجاست

در سعی چه کوشیم چو از مروره صفا رفت

ح- ۸۲ (در سعی چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت)

البته حاجی‌ها بهتر میتوانند برصحت و زیبایی ضبط قزوینی صحه بگذارند. منکه هر گونه توانستام ونه صلاحیتش را یافته‌ام تا عملاً بدانم بین مروره و صفا است که سعی میکنند نه بین کعبه و صفا. اما سعی مروره و صفا را همه میدانند از اعمال حج است. و برای فهمیدن ایهام‌های (سعی) و (صفا) همراه با مروره سعی چندانی ضرورت ندارد گویا اینکه در جوار (کعبه هم) این ایهام‌ها حس میشود ولی مراعات النظر (کعبه و قبله) نمیتواند نافی زیبایی سعی بین مروره و صفا شود. بهین لحاظ که مروره رنگین گمان کلمات - احرام - کوشش - قبله - سعی - صفا را تکمیل میکند از زیبایی و مفهوم عمیق ضبط قزوینی صرف نظر نمیتوانیم بکنیم .

۳۰- ق ۸۳

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه

بای آزادی چه بندی گر بجائی رقت رفت

خ- ۸۳ (بای آزادان نبندند از بجائی رقت رفت)

در ضبط استاد خانلری لفظ : «آزادان نه بندند» از لحاظ رعایت اصول بلاغت و فصاحت دارای نقیصه‌ای است که بدان «تضاد حروف» گویند چند ساکن خاصه آنکه از يك جنس باشند در تلفظ ایجاد دشواری میکنند. و در این لفظ سه حرف (نون) ساکن در کنار یکدیگر آمده‌اند و از سلاست کلام کاسته‌اند. بعلاوه فعل «رفت» مفرد آمده است و برای آزادان ضروری میبود فعل رفتند استعمال شود و حال که ردیف چنین اجازه‌ای را نمیدهد پس بهتر است آزادان را تبدیل به (آزادی) کنیم که برابر ضبط قزوینی است و از ضعف‌های مذکور مبری .

۳۱- ق ۸۸

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل

بترک صحبت یاران خود چه آسان گفت

خ-۸۸ (نامهربان دشمن دوست)

در این مورد من تکیه‌ای روی تناسب (مه و مهر) ندارم ولسی اصولاً صفت «مهر گسل» را بر «دشمن دوست» در این بیت حافظ برای مه نامهربان زینده‌تر می‌ندارم و آنرا وجه ترجیح ضبط قزوینی بر خانلری میدانم.

۳۲-ق-۱۱۴

بیار گاه نو چون باد را نباشد راه

کسی اتساق مجال سلام ما افتد

خ-۱۱۰

ملوک را جو ره خاکبوس این در نیست

کسی التفات مجال سلام ما افتد

ضبط قزوینی حاوی همان هم آهنگی هائی است که معمولاً در شعر حافظ دیده می‌شود (بار گاه - باد - راه) و دلیلی ندارد که این مصرع با مصرعی که هیچ نوع مزیت لفظی و معنوی ندارد مبادله شود. اما (اتفاق) افتادن مجال سلام هم تصور میکنم از (التفات) افتادن مجال سلام به سلامت کلام نزدیکتر است.

۳۳-ق-۱۲۲

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

خ - ۱۱۸

(ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست...)

البته هیچیک از ضبط‌ها رجحانی بر یکدیگر ندارد مگر اینکه بگوئیم ضبط قزوینی با زبان حافظ مأنوس‌تر است آنهم فقط بخاطر (حضرت دوست) چون این تعبیر در شعر حافظ سابقه دارد و در همین غزل که در بیت زیر بجای (باری) (محبوب) در ضبط خانلری آمده:

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری

که حق صحبت مهر و وفا ننگ ندارد

آهنگ حروف باضبط قزوینی سلاست و روانی دیگری دارد.

۳۴- ق- ۱۲۳

عالم از ناله عشاق آبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد

خ- ۱۱۹

من چنین مبیندارم که آهنگ خوش و فرح بخش به عالم برمیگردد یعنی از ناله عشاق عالم خالی آباد بنا بر این عالمی که چنین ناله‌ای در آن است آهنگ خوش و هوایی فرح بخش دارد و لازم نسبت نگران باشیم که دوباره ناله برمیگردد.

۳۵- ق- ۱۲۴

غمزه شوخ تو خورم بخطا میریزد

فرصتش باد که خوش فکر، صوابی دارد

خ- ۱۲۰

غمزه شوخ تو خورم بجفا میریزد

فرصتش باد که این فکر صوابی دارد

در ضبط خاقلری مجبوریم فاصله‌ای بین (این فکر) و (صوابی دارد) هنگام خواندن شعر قائل شویم و به (رای) فکر کسره ندهیم. آنوقت (این) برمیگردد به (تو) نه به غمزه شوخ در این صورت ضمیر (ش) در فرصتش جای خود را گم میکند. ولی در ضبط قزوینی این ابهام نیست و کلمات (شوخ، خون، خطا و خوش) هم تجانسی نزدیک به جناس‌های همدو متناسب باشیوه حافظ دارد (جناس معکوس شوخ و خوش)

۳۶- ق- ۱۲۵

مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای

هر بهاری که بدنباله خزانسی دارد

خ- ۱۲۱

مرغ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای

هسر بهاری که ز دنباله خسرانسی دارد

مرغ چه زیرک باشد و چه نباشد در چمن نغمه سرائی میکند ولو آنکه بداند  
بهار آن چمن را خسرانسی است. اصولاً معقول نیست در بهار آنهم از مرغ زیرک  
انتظار داشته باشیم در چمنی نغمه سرائی نکند ولو آنکه آن چمن، چمن حسن باشد  
و بهار هم بهار جوانی. اما پرده سرای (چادر خیمه) زدن در هر چمنی خلاف مآل -  
اندیشی است و همان قیدی را بردست و پای مرغ میزند که سعدی گفت : (دگر  
آسودگی مبند خیال) اما در شیراز با داشتن آنهمه سروهای بی‌خزان مرغ زیرک  
میتواند جانی پیدا کند که در آن خیمه بزند و بهارش را هم خزان نباشد. بدین  
ملاحظات است که من ضبط قزوینی را در این مورد بر ضبط خانلری ترجیح میدهم.

۳۷- ق - ۱۳۴-

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد .

خ - ۱۳۰

(بلبلی خون جگر)

فکر میکنم ضرورت نداشته باشد برای ترجیح نسخه قزوینی دلیلی ارائه  
بدهم زیرا حافظ در جایی که معنی خلل پیدا نکند هرگز از آراستگی و زیبایی کلام  
غفلت نکرده است و این ترصیع و تسبیح زیبا و بی ضرر و آرام (ولی و بلبلی و گلی)  
چرا در میانش جگر اخلال کند؟ آیا خون جگر خوردن بر خون دل خوردن از لحاظ  
لفظ و معنی ترجیحی دارد؟ و علاوه مینماید که مجموعه لغت (پریشان دل) با (خون  
دل) نه تنها تکرار نیست بلکه تجانس لفظی دارد. و هیچ دلیلی موجه بر انتخاب ضبط  
استاد خانلری وجود ندارد .

۳۸- ق - ۱۴۴

مطر با پرده بگردان و بز ن راه عراق

که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد



خ-۱۳۸ (بزن راه حجاز)

راه عراق و حجاز از لحاظ معنی و لفظ ترجیحی بر یکدیگر ندارد جز آنکه سوابق علائق حافظ به یکی از مسدوحینش در اصفهان که عراق عجم بوده و مسدوح دیگری که در عراق عرب بوده تعلق خاصی به (حجاز) نداشته و اگر حجاز موهم دومعنی باشد (عراق) موهم سه اشاره حافظ است. و بهر حال سایر ابیات حافظ نشان میدهد توجه او به عراق بیش از توجهش به (حجاز) بوده است و این حاوی نکته لطیفی است که حتماً استاد خانلری هم از ته قلب با ما موافق خواهند بود

۳۹- ق- ۱۴۵

(چه مستی است ندانم که رو بسا آورد) ضبط خانلری (ره بسا آورد) -۱۴۱-  
در این تفاوت نسخ با ذوق مبتدی خود و بی هیچ دلیلی ضبط قزوینی را طبیعی تر و صحیحتر و مناسبتر میدانیم مگر آنکه در آینده استاد دلیل مستندی ارائه دهند.

۴۰- ق- ۱۵۰

بساده بسا محتسب شهر ننوشی ز نهار

بخورد بساده ات و سنگ بجام اندازد

خ-۱۶۶ (باده با محتسب شهر ننوشی حافظ)

محتسب شهر چنان بی اعتبار است که کلمه (زنهار) را مؤکداً لازم دارد (محتسب) در زبان حافظ آن بی شرم بی آبرو، آن گندم نمای جو فروشی که خود منشاء همه مفاسد است و خلق را از هر شادی مشروع برای عیش نامشروع و تجاوز- کارانه و غیر انسانی خود محروم میسازد این (زنهار) دادن را لازم دارد خاصه آنکه بیت دیگری در ضبط قزوینی وجود دارد که مقطع و متضمن تخلص حافظ است و این بیت در ضبط خانلری نیامده و شاهکاری است:

حافظا سر ز کله گوشه خورشید بر آر

بخت ار قرعه بدان مساه تمام اندازد

۴۱- ق- ۱۵۴

درویش را نباشد برگ سرای سلطان

مائیم و کهنه دلفی کانش در آن توان زد

خ - ۱۵۰ (درویش ران باشد نزل سرای سلطان)

برگ در ضبط قزوینی بسدومعنی است و سازوبرگ از آن جمله است  
طبعاً لباس که برای ورود بسرای سلطان لازم است و دیگر اراده و عزم سرای سلطان  
است . در مصرع دوم اشاره بهمین برگ است که دلفی کهنه است و درخور آتش  
زدن . ولی در ضبط خانلری (نزل سرای سلطان) این جامعیت معنی و آن لطافت  
لفظی را ندارد . و اصولاً ذکر (نزل) که توقعی شکم پرستانه است در این مقام  
چندان موجه نمی‌نماید .

۴۲- قی - ۱۶۰

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد .

خ - ۱۵۷ (کان سابقه پیشین)

در ضبط قزوینی قرار گرفتن (آن) در مصرع اول بسا (ایسن) در مصرع دوم  
یادآور رعایت این تناسب در بسیاری از ابیات حافظ است . به علاوه (این - پیشین -  
پسین) هر سه تسبیح است و خوش آهنگت ولی در ضبط خانلری وجود دو (آن) که  
هیچکدام معنی ویژه‌ای هم ندارد دلیل عدم رأی موافق ما است .

۴۳- قی - ۱۷۱

دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب

هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد

خ - ۱۶۷ -

دریاست مجلس او دریاب وقت دریاب

هان ای زیان گشیده وقت تجارت آمد

اگر ضبط خانلری را در اینجا انتخاب کنیم آن صنعت جناس (دریاب - دریاب)  
که متناسب دریای مجلس است از بین می‌رود و (دریاب) دوم ناگزیر بساید بهمان  
معنی (دریاب) بافتح اول و تأکید آن باشد چون بسلاست وزن هم (دریاب - دریاب)

لطمه میزند مگر آنکه (دریاب) اول را قدری باتانی تلفظ کنیم. (زبان کشیده) هم وجه ترجیحی بر زبان رسیده ندارد خاصه آنکه حرف (را) سبج موسیقی کلام این بیت است.

۴۴- ق - ۱۷۳

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار

کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

باضبط خانلری تفاوت ندارد مگر اینکه در حاشیه استاد خانلری افزوده اند:

«در همه نسخه ها «کان تحمل...» است اما گمان من بر آن است که «تجمل» صحیح است و شاعر این کلمه را به همین معنی جای دیگر آورده «عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدش» ص ۳۳۹ در مصرع اخیر صحبت از باده نوشی با آهنگ رود است که طبعاً تجملی است و اگر عاشق مسکین این تجمل را هم نداشته باشد باده خواهد نوشید. اما در جایی که صحبت از (صبر و دل و هوش است) چه ارتباطی ملاحظه شده که از این مصادیق بجای تحمل استنباط (تجمل) شده. و انگهی اگر حافظ در جایی کلمه تجمل را استفاده کرده دیگر حق استفاده از تجمل را ندارد؟ بنظر حقیر همان کلمه ای که در کلیه نسخ بوده و مختار هر دو محقق صحیح است و نیاز به تغییر ندارد.

۴۵- ق - ۱۸۰

گر جلوه می نمائی و گز طعنه میزنی

مسا نیستیم معتقد شیخ خود پسند.

خ - ۱۷۳ (گره طیره مینمائی و گز طعنه میزنی ما نیستیم معتقد مرد...)

بحث چندانی بر سر تفاوت (جلوه و طیره) نداریم صحبت سر (شیخ) و (مرد) است. معمولاً شیخ مطالبه مرید و معتقد دارد. اعتقاد به یک مرد عادی آنهم باصفت خودپسند مسلم است که در شأن حافظ نیست و حافظ هرگز اینگونه توضیح و اوضحات نداده است. معنی صحیح و متعادل ضبط قزوینی ایراد نامحسوس التقاء دو حرف (خا) را در شیخ خودپسند جبران میکند.

۴۶- ق - ۱۸۶

گرمفروش حاجت رنسدان روا کند

ایزدگنه بیخشد و دفع بلا کند .

خ - ۱۸۱ - ( ... دفع وبا کند )

بنظر نمیرسد حافظ آنهم درمطلع چنین مطلب سبکی را عنوان کند . من  
نمیدانم آیا (می) که درعرف حافظ دواي همه دردهاست اثر ویژه ای هم بر بیماری  
وبا دارد یا فقط کاتبان از بیم تکرار قافیه بلا را گرفتار وبا کرده اند ولی من  
میبندارم (دفع بلا) در بیت اول و مطلع بمعنی دفع بیماری است و (پربلا) در بیت دوم بمعنی  
(پرفتنه) است و تکرار قافیه نیست فرضاً و لولاینکه يك تکرار قافیه هم درغزلی از  
حافظ ملاحظه شود باز حق نیست شعر او را چنین سبک و گرفتار تنگی قافیه به پنداریم  
که مطلع آن حسن خود را از دست بدهد .

۴۷- ق - ۲۰۰

صد ملك دل به نیم نظر میتوان خسرید

خوبان در این معامله تقصیر میکنند .

خ - ۱۹۵ ( صد آبرو به نیم ... ) میدانیم (تقصیر) از اصطلاحات معاملاتی مادی  
است البته خرید آبرو ایرادی ندارد که در ضبط خانلری (آبرو) بر (ملك دل)  
ترجیح داده شده ولی (صد آبرو) نمیتواند قابل قبول باشد چون آبرو اسم معنی  
است و قابل اعداد نیست و معامله ملك دل هم بهتر از معامله آبرو بنظر میرسد .

۴۸- ق - ۲۰۸

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن

شیخ . گفت که در صومعه همت نبود

خ - ۲۱۳ - ( گرم از میگذه همت طلبم عیب مکن ... )

آیا در ضبط مختار فروینی ایراد و نقصی ملاحظه میشود ؟ هیچ ایرادی بنظر  
بنده که نمیرسد . بعلاوه يك تناسب معنوی بین (پرو شیخ) در مصراع اول و دوم  
ملحوظ است . در ضبط مختار دکتر خانلری تکرار (همت) در يك بیت که هر دو

حائز يك معنى است و(همت) در مصرع اول بلافاصله ذهن را متوجه تکرار آن در قافیه میکند باندازه ضبط قزوینی قابل دفاع نیست و اصولاً باید شعری درحد شعرای مبتدی باشد که بدنبال قافیه میگردند تا بیت را تکمیل کنند .

۴۹ - ق - ۲۱۶

خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسرین

افسوس که آن گنج روان رهگذری بود

خ - ۲۱۰ ( ... گل و سبزه و لیکن )

از آن جهت نسخه قزوینی را مرجح میدانیم که در این بیت هر دو کلمه ملازم از لحاظ آهنگ حروف مشابه موسیقی دلپذیری را تداعی میکنند ( لب و آب - سبزه و نسرین - نسرین و افسوس - روان و رهگذر ) و از کلمه ( ولیکن ) مگر در موارد اضطرار و ضرورت پر کردن وزن حافظ کم استفاده کرده است و ای کاش اتفاقی میافتاد تا کسی ثابت میکرد تمام کلمات ( ولیکن ) در شعر حافظ تصحیف و تحریف است .

۵۰ - ق - ۲۲۶

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان

باشد کزان میانه یکی کارگر شود

خ - ۲۲۱ ( کزین میانه یکی ... )

در ضبط قزوینی تناسب لفظی ( روان و کزان ) غیر قابل انکار است و این هر دو با میانه و کرانه نیز بی تناسبی نیستند و لزوم انتخاب ( کزین ) بجای ( کزان ) محسوس نیست .

۵۱ - ق - ۲۲۶ - خ ۲۲۰

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تلیس و حیل دیو مسلمان نشود

در اینجا میخواهم از عهد خود عدول کرده و ضبط هیچیک از دو محقق ارجمند را قبول نکنم از قیاس و قرینه و مستفاد مسلم معنی بیت که ایجاب میکند

بجای مسلمان ( سلیمان) بگذاریم که بگذاریم یکی از نسخه های اقدم (۸۲۱) نیز (سلیمان) ضبط کرده و تکرار دو قافیه بی هیچ انعطاف (مسلمان) هم در يك غزل دلیل دیگری بر بی اعتباری نسخی است که مسلمان را انتخاب کرده اند . امروزه محققین قبول کرده اند وازه (مسلمان) کلا بی ربط است مگر در بیت مطلع و از استاد خانلسری هم انتظار است در این باب توضیحات قانع کننده مبسوطی بدهند .

۵۲ - ق - ۲۳۲

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود فرشته در آید

خ - ۲۲۸ ( منظر دل نیست ... )

دلیلی بر انتخاب ضبط (منظر دل) بجای (خلوت دل) ملاحظه نمیشود (خلوت) معمولاً جای محرمانه و کوچکی است که در آن اصداد نمی گنجند به عکس منظر دل البته موسع و بی انتهاست و همه چیز را در آن میتواند دید ولی در خلوت خود بهترین و گزیده را راه داد . بنابر این مسا به ضبط قزوینی رأی مساعد میدهد .

۵۳ - ق - ۲۳۶

خواهم اندر عقبش رفت بیاران عزیز

شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید

خ - ۲۳۲ (خواهم اندر عقبش رفت و بیاران عزیز)

مثل اینکه قرار بود از اختلافات جزئی از قبیل (واو عطف) و (بای زینت) و از این قبیل صرف نظر کنیم ولی در اینجا تقریباً توجه به رد و ضبط ضروری است. در ضبط قزوینی که واو عاطفه حذف شده (بیاران عزیز) دارای ابهام است بسگی همان معنی ظاهری یعنی (خبرم بیاران عزیز باز آید) و معنی دیگر موهم سوگند دادن بجان یاران عزیز است که خبری شاید از من چو از عقب یار روان شوم باز آید؟ در ضبط خانلری این ابهام محسوس نیست من چنین میندازم تا اهل ذوق چه حکم

کنند .

۵۴- ق - ۲۴۴

بجان دوست که غم پرده بر شما ندرد

گراعتماذ بسرالطاف کار ساز کنید

خ - ۲۳۹ (.... که غم پرده شما ندرد)

البته تفاوت چندانی بین دو ضبط نیست مگر آنکه (پرده شما ندرد) قدری

خشونت دارد .

۵۵- ق - ۲۴۶

ترسم که روز حشر عنان بسر عنان رود

تسبیح شیخ و خرقة رند شرابخوار .

خ - ۲۴۱ (تسبیح ما و خرقة ...)

(رند) در مکتب حافظ دارای مقامی است که نمونه بارز آن خود حافظ است و

بکرات حافظ برندی خود اشاره کرده که حتی ذکر نمونه‌های آن نیز کار بیهوده‌ای

است و بعلاوه با تأکید و مکررآبه شرابخواری خود اعتراف داشته و از توبه شراب

توبه نموده و خجل شده است. از طرفی این (شیخ) نابکار و نامسلمان و منظاهر سالوس

که از شراب اجتناب دارد و شرابخواران را آزار میرساند در تضاد با شرابخواری

است که استاد خانلری کاملاً این نکته را عملاً درک کرده‌اند . لذا ضبط قزوینی را

با طرز اندیشه و سبك حافظ متناسبت میدانیم مضافاً به اینکه (شیخ و تسبیح) نوعی

جناس هم محسوب است .

۵۶- خ - ۲۵۱

چه جای گفته خواجه و شعر سلمان است

که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر .

این بیت پس از بیتی که تخلص حافظ هم در آن گنجانده شده در ضبط

خانلری دیده می‌شود بنظر میرسد الحاقی باشد یا کاتب خسوش ذوقی پس از

خواندن غزل کامل حافظ و تحت تاثیر آن بیتی ارتجالاً بمخاطر آورده و بر غزل

حافظ افزوده چه علاوه بر اینکه شعر ظهیر از سلمان و خصوصاً خواجه نسبتواند بهتر باشد. خواجه استاد و مورد احترام حافظ بوده است و حافظ که شخصیتی وفادار و با عهد و پیمان شناخته شده هرگز بر استاد خود تفاخر نمیکند خاصه آنکه خواجه کاشف استعداد و نبوغ حافظ محسوب است و هموست که حافظ را به دربار شیخ ابواسحق معرفی نمود و وسیله ترقی و شهرتش را فراهم کرد.

۵۷ - ق - ۲۵۸

دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن باش

خ - ۲۵۲ بخت گو پشت مکن، روی زمین لشکرگیر

دوست گو یار شو و هر که جهان دشمن باش بخت گو پشت کن و روی زمین لشکرگیر در ضبط مختار خانلری بك فعل در مصرع اول برای تکمیل معنی ضروری است و اصولاً (هر که جهان دشمن باش) یا معنی درستی نمی دهد یا من معنی آنرا نمی فهمم و مصرع دوم هم معادله ای را که حافظ بسته است ضبط خسانسلری بهم زده. بارها در ادبیات فارسی حتی در شعر حافظ دو عالم و دو جهان با دوستی یار معاوضه شده و معنی معمول شعر چنین است:

دوست با من یار باشد گو هر دو جهان به دشمنی برخیزد و بخت هم از روی آوردن من (که همان جلب محبت یار است) امتناع نکند و او اینکه جهان را لشکری پر کند. در صورتی که بخت به شاعر پشت کند دیگر ضرورت ندارد روی زمین را لشکر بگیرد. و خواجه که اصولاً با اختیار نظر موافقی ندارد همان مگر بخت مدد کند تا یار با او مهربان شود. دیگر دشمنی دو جهان و پرشدن زمین از لشکر در نظر او واقعی ندارد.

۵۸ - ق - ۲۵۸

روندگان طریقت ره بلا سپرند

رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

خ - ۲۵۳ (ره بلا ورزند)

که اندکی سنگینی وزن در ضبط منتخب خانلری ضبط قزوینی را مرجح



مینماید و در همان غزل (غم حبیب نهران به ز گفتگوی رفیب - که نیست سینه ارباب کینه محرم راز) در ضبط خانلری بجای «گفته‌گو» جستجو آمده است. و حال آنکه گفتگوی برانزنده (محرم راز) است نه (جستجو) ممکن است با تحلیل و تاملی وجهه‌ای برای (جستجو) بترسیم ولی معنی صریح و عامه فهم شعر وقتی مطرح است نیازی به تعقید و تلاش بیحاصل نیست مگر آنکه استاد خانلری دلیل موجهی ارائه دهند.

۵۹ - ق - ۲۷۵

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش

وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش

خ - ۲۷۰ (وین زهد تلخ...)

انتخاب هیچیک از محققین ارجمند خلاف نیست چون زهد هم خشک است و بیروح و تلخ و عبوس و خواجه هم همه گونه زهد ریائی را شناخته و معرفی کرده است. ولی در این بیت بنظر میرسد زهد خشک متناسب تر باشد آهنگ شعر مثل درای کاروانی است با یکی دو زنگ درشت که حروف (خ) و (ش) بمثابه این زنگهاست. نوعی جناس نیز بین (خشک) و (خوشگوار) وجود دارد و جائیکه بمعنی بیت خللی وارد نمیشود حیف است این هم آهنگی را بهم زد و (خشک) را (تلخ) کرد.

۶۰ - ق - ۲۷۹

که نام قند مصری برد آنجا

که شیر ینان ندادند افعالش

خ - ۲۷۴ (که نام قند مصری برد اینجا)، غزل در وصف شیر از شهر - خواجه

است هنگام سرودن شعر چون از محتوای غزل بنظر میرسد او دور از شیراز بوده (آنجا) ضبطی قزوینی مناسبتر مینماید.

۶۱ - ق - ۲۸۲

نگاری چابکی شنگیسی کله دار

ظریفی مهوشی نرکسی قباپوش

خ - ۲۷۷ (نگاری چابکی شنگیسی پرپوش - حریفی مهوشی...)

ضبط قزوینی رابدين جهت ترجیح میدهم که کله داربا قبا پوش تناسب دارد ولی صفت پرپوش و مهوش که بسیار بهم نزدیک هستند استعمالشان دريك بيت اگر تکراری هم محسوب نشود لطفي ندارد .

۶۲ - ق - ۲۸۶

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت میگردد جهان بر مردمان سخت کوش

ح - ۲۸۱ :... سخت میگیرد ...)

چون در ضبط قزوینی (سخت میگردد) دارای ایهام یکی از صنایع مورد علاقه حافظ است لذا آنرا بر (سخت میگیرد) مضبوط خانلری مرجع میدانم .

۶۳ - ق - ۲۹۱

بدان کمر نرسد دست در گدا حافظ

خزانه ای به کف آور ز گنج قارون بیش

خ - ۲۸۵ (بدان کهر نرسد دست هر گدا حافظ - خزینه ای...)

خزانه و خزینه را من ترجیحی بر یکدیگر تشخیص نمیدهم اما (بدان کمر نرسد) در ضبط قزوینی بنظر من مناسب تر است تا بدان کهر . صرف نظر از التزام (کمر - دست - کعب) خواهی در جای دیگر هم از تنگدستی و لزوم داشتن زر برای رساندن دست بکمر دلدار سخن گفته است منجمله :

من گدا هوس سرو قامتی دارم

که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود (ق ۲۲۴)

۶۴ - ق - ۲۸۹

جان بشکرانه کنم صرف گران دانه در

صدف سینه حافظ بود آرامگهش

خ - ۲۸۴ ( ...کنم صرف اگر آن دردانه صدف دیده حافظ شود ... )  
 ضبط قزوینی بجهاتی موجهتر است. زیرا ( گران دردانه ) دارای ایهام است.  
 هم بمعنی در ، دانه گران و ارزنده وهم بمعنی اگر آن دردانه میتواند تصور شود.  
 ( صدف سینه ) نیز از ( صدف دیده ) خوش آهنگتر است التزام کلمات ( صرف -  
 گران - در - دانه - صدف ) هم بی تناسب نیست و اینها جهاتی است که تصور  
 نموده ام مختار قزوینی برگزیده خانلری برتری دارد .

۶۵ - ق - ۳۲۰

خوش بود وقت حافظ و قال مراد و کام

بر نام عمر و دولت احباب می زدم

خ - ۳۱۳ - ( خوش بود حال حافظ و فالی به بهخت نیک )

اول ملاحظه کنیم که آیا ضبط قزوینی از لحاظ لفظ و معنی متضمن ایراد و  
 اشکالی است ؟ چنین نیست این ضبط هم مانند بیت مختار خانلری لفظاً و معنا  
 ایرادی ندارد . اما وجوه امتیاز و علت انتخاب ما :  
 قال مراد و کام صرف نظر از داشتن تناسب لفظی با ( نام ) لف و نشری لطیف است  
 یعنی قال مراد را بر نام عمر و قال کام را بر نام دولت احباب میزدم .

۶۶ - ق - ۳۲۴

چون ترا در گذر ای یار نمی یارم دید

با که گویم که بگوید سخنی با یارم

خ - ۳۱۹ ( ... در گذر باد نمی یارم دید )

معلوم نیست چرا در گذر باد یار را نمی توان دید ؟ که در ضبط مختار استاد  
 خانلری چنین اشکالی دید عاشق پیدا میکند . اصولاً این باد چه بادی است و آن  
 گذر کدام گذر است که یار اگر بگذارد او را نمیتوان دید ؟ شاید این نظر مورد  
 عنایت بوده ( که در گذر باد ) یعنی گذشتن چون باد که آنهم در بادی امر مصراع  
 نمیتواند این مفهوم را بدهنی عادی چون ذهن بنده القا کند . ولی در نسخه ای که علامه  
 قزوینی و غنی مورد تصویب قرار داده اند این اشکال نیست بملاوه ( یار ) و ( نمی -

بارم) زیباست و دارای تجانس لفظی بدیعی .

۶۷- ق - ۳۳۴

گر دست رسد در سر زلفین تو بازم

چون گوی چه سرها که بچوگان تو بازم

خ - ۳۲۶ (... درخم زلفین تو بازم)

ابن بیت بعلت جناس (سر- سر) و (باز- و باز) دارای ویژگیهای حسن مطلع هم هست علاوه بر اینکه معنی آن بکر و مضمون زیباست اگر ضبط استاد خانلری را قبول کنیم باید یکی از (سر)ها (خم) شود که تناسب لفظی کامل از دست میرود مضافاً به اینکه وجه ترجیحی دیگری هم در ضبط خانلری ملاحظه نمیشود و لذا بهتر است دست بسر زلفین منتخب علامه نزنیم تا پریشانی لفظی پدید نیاید.

۶۸- ق - ۳۳۸ -

بخت ارمدم دهد که کشم رخت سوی دوست

گیسوی حور گگرد فشانم ز مفرشم

خ - ۳۲۹ (بخت ارمدم دهد که کشم رخت از این دیار)

چرا باید کسی از دیاری رخت بر بندد و گیسوی حور از مفرشش گگرد فشانند؟ تاپای دوست بمیان نیاید بنده علتی برای گرد افشانی حور از مفرش شاعر بنظم نمی آید بهمین جهت تادللیل موجه دیگری ارائه نشود ضبط قزوینی اعتقاد دارم

۶۹- ق - ۳۴۷

با سر زلف تو مجموع پریشانی خود

کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم

خ - ۳۳۹ (... پریشانی من کو مجالی که یکایک ...)

در ضبط خانلری باید ناگزیر (مجموع) را بدون کسر (ع) خواند و (من) میچسبد بمصراع دوم و مفهوم شعر چنین میشود (مجموع پریشانی من با سر زلف تو است و کو مجالی که یکایک را تقریر کنم) ولی ضبط قزوینی همان روش سهل و مستنح خواجهاست . که هم معنی و مفهوم عالی را باادگی انتقال میدهد و هم در زیر

این حریر لطیف خیال چنان اندام موزن از کلام راتراش میدهد که چشم جان ازورای  
مفهوم شعر آنرا تشخیر میدهد. و (من) و ضمیر (م) زاندر آنکه همان تکرار من است ندارد  
با (سر) زلف تو مجموع پریشانی خود

کو مجالی که (سراسر) همه تقریر کنم

۷۰- ق- ۳۵۱

کوبیک صبح تا نگله های شب فراق

با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم

خ - ۳۴۳ (خجسته طالع -)

بدبوی است که خجسته برای طالع جا لبتر است تا برای طلعت بعلاوه (طالع) با  
پیک صبح و پایان شب فراق متناسب است. بدین لحاظ ضبط قزویی را مرجح  
میداریم

۷۱- ق- ۳۵۳

ناصرح بطن گفت که روتربك عشق کن

محتاج جنگگ نیست برادر نمیکشم

خ - ۳۴۵

ناصرح بطنز گفت حرام است می مخور

گفتم بچشم گوش به هر خسر نمیکشم

هرگز چنین کلام تندی که در ضبط خانلری بچشم میخورد در شعر خواهی دیده  
نشده. حافظ زاهد و ناصرح و فقیه و شیخ راهه ریا و دورویی و حمت و غیره متصف  
کرده است. ولی قایم (خر) را اگر منم شعر بگویم آنهم در غزل مصرف نمیکشم  
چه رسد به حافظ تمام زیبایی هائی که ممکن است در ضبط خانلری از حیث لفظ  
احساس شود مجوزی برای (کلمه و صفت خر) آنهم جهت (ناصرح) صادر نماید  
هر چند ناصرح غالباً واعظ بوده است ضبط قزویی نجیب، ملیح و با صفاست.  
واقماً حیف است بجای چنان شعر بلندی چنین شعر تندی را برگزینیم.

۷۲- ق- ۳۴۵

عمری است تا براه غمت رو نهاده‌ایم  
روی وریای خلق به یکسو نهاده‌ایم

خ - ۳۵۷

(ما بیش خاک بای تو صد رونهاده‌ایم ...)

در ضبط خانلری (صد رونهاده‌ایم) سخن مبهمی است آیا منظور آن بوده که  
(صد مرتبه رونهاده‌ایم) یا (صد رو) صدنوع رونهاده‌ایم؟ هارمونی لفظ و معنی در  
ضبط قزوینی با ترکیب (راه - رو - روی - ریا) بقدری در لباس لفظ بسدیج بیت  
جلوه دارد که ازورای لباس نازک و شیشه‌ای کلام، اندیشه پرننگ و زیبای حافظ  
رامیتوان دید. بنابراین در این مورد هم انتخاب ما ضبط قزوینی است.

۷۳ - ق - ۳۶۷

دلبر از ما بصد امید ستداول دل (که ضبط خانلری سند دل اول) است اشکال  
ادای الفاظ در ضبط خانلری واقتراندو حرف دال، ضبط قزوینی را مرجح مینماید.

۷۴ - ق - ۳۷۹

عبوس زهد به وجه خمار نشیند

مرید خرقه دردی کشان خوش خویم

خ - ۳۷۲ (... به وجه خمار بنشیند)

استاد خانلری در توجیه اختیار خود درص ۱۰۰۵ دیوان افزوده‌اند:

«در آخر مصراع اول این بیت تصحیح قیاسی کرده و بخلاف همه نسخه‌ها  
که این کلمه را «نشیند» ثبت کرده‌اند صورت «بنشیند» را ترجیح داده‌ام زیرا که به  
عقیده من معنی بیت اینست که «زاهد که عبوس یعنی اخم الود است مانند مردمان  
خمارزده جلوه میکند برخلاف فرقه دردی کشان که «خوشخوی» اند.»

من در اینجا تاجانی همراه استاد هستم و نظر ایشان را تأیید مینمایم. تا آنجا که  
زاهد عبوس است. ولی از اینجا تغییر مسیر داده و میفرایم این ترشروئی به وجه  
خمار هم که از عوارض میخوارگی است نمی‌نشیند. یعنی حالت خمار هم بهتر  
از عبوس زهد است بنابراین من مرید خرقه «دردی کشان» یعنی کسانی که بعلت فقر

قادر به تهیه صاف نیستند و غالباً خمار می‌باشند هستم که با اینهمه تنگدستی خوشخوی نیز می‌باشند چون کسانی که آلوده به شراب نباشند خمار دم نمی‌شوند و زاهد نه خمار را می‌فهمد و نه نشئه را بنابراین در اینجا ضرورت اجتهاد منتفی است .

۷۵- ق - ۳۹۵

کار صواب باده پرستی است حافظاً

بر خیز و عزم جزم به کار صواب کسن

خ - ۳۸۸ (.... بر خیز و روی عزم ۱۰۰) که تناسب عزم جزم ضبط قزوینی را مرجح می‌شمارد. البته عزم را هم باید به کسر آخر خواند تا جزم صفت آن شود و (روی عزم) بنظر من چندان ترکیب جالبی نیست .

۷۶- ق - ۳۹۹

کرشمه کسن و بازار ساحری بشکن

بغمزه رونق و ناموس سامری بشکن

خ - ۳۹۱ (بغمزه رونق بازار سامری بشکن) .

در ضبط خانلری که چنین مفهوم است بغمزه و کرشمه بازار ساحری و سامری را بشکن «بازار را بشکن» از باب تابع اضافات و کثرت تکرار مخالف کلام فصیح و بلیغ است مگر اینکه برای یکی از کلمات معنی دیگری را شاعر مراد کرده باشد که در اینجا چنین ضرورتی مستفاد نیست . خاصه اینکه بعلمت تکرار ناگزیر و ردیف تکرار کلمه دیگر که همان بازار باشد کاملاً مشهود و غیر مأنوس است.

۷۸- ق - ۴۰۲

زلف دل دزدش صبا را بند بر گردن نهاد

با همو اداران رهرو حیلش هند و بین

خ - ۳۹۴ (زلف دل دزدش...) در ادبیات فارسی همیشه مؤگان دل دوز بوده و زلف هرگز بسوزن تشبیه نشده که دل دوز باشد چون دزد و هند و نیز در شعر حافظ التزام شده‌اند بنابراین ضبط قزوینی را بر ضبط خانلری ترجیح می‌دهیم و از بحث زائد در می‌گذریم .

بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند

نیاز اهل دل و نیاز ناز نینان بین

خ - ۳۹۵ (گره زابروی مشکین نمی گشاید یار) چون سخن از نیاز اهل دل و نیاز ناز نینان در مصراع دوم است مصراع اول ضبط خانلری فقط ناز ناز نینان را باز میگوید و دیگر خبر از نیاز اهل دل نیست ولی در ضبط قزوینی نیاز اهل دل که هزار جان باشد در ازای ناز ناز نینان که در بهای نیم بوسه چنان نیازی میطلبند هر دو ملحوظ است و لذا مرجح در همین غزل ضبط قزوینی چنین است

حقوق صحبت ما را بیاد داد و بسرفت

وفای صحبت یاران و هم نشینان بین

مصراع اول در ضبط خانلری بدینصورت است (حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم) دو مصراع ضبط قزوینی از حیث معنی جفت و جور تر است و لو آنکه صحبت در هر دو مصراع تکرار شده باشد. چون وفای یاران و هم نشینان باید به (او) در مصراع اول برگردد و با (عهد) مناسبتی ندارد

من چو گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس

بشنو از من که نگویسد دگری بهتر از این

خ - ۳۹۶ (من نگویم که قدح گیر و لب ساغر بوس - بشنو ای جان ...) ضبط مورد نظر خانلری بکلی حافظ را از راه راستی که داشته منحرف میکند چگونه ممکن است حافظ بکسی بگوید که قدح بگیرد و باده ننوشد؟ اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباح

پیاله ای بدش گو دماغ را تر کن

اگر اینچنین تصحیفات در دیوان حافظ افزایش یابد بیم آن میرود بتدریج حافظ مبدل بیک شیخ سالوس یا زاهد ریاکار شود، لذا ماضیضبط قزوینی را که با سبک سخن و طرز فکر حافظ مناسب است مرجح می شماریم



۸۱- ق - ۴۱۰

خسروا پیرانه سر حافظ جوانسی میکند

بر امید عفو جان بخش گنه فرسای تو

خ - ۴۰۲

حافظ اندر حضرتت لاف غلامی میزند

بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو

در ضبط قزوینی در حاشیه بجای گنه فرسای «گنه بخشای» آمده که اصولاً این اختلافات مورد نظر مانیست، بحث بر سر مصراع اول است که باید حساوی منکری یا حداقل عمل غیر معارفی باشد که مستحق عفو قرار گیرد، وگرنه لاف غلامی زدن متضمن چه بی حرمتی و خلافی است که شاعر بامید عفو جان بخش جهان بخشای ممدوح مجاز باشد از آن دم بزند؟ آیا این توجیه را اهل ادب میپسندند؟

۸۲- ق - ۴۲۰

هر کس از مهره مهر توبه نقشی مشغول

عاقبت با همه کج ساخته یعنی چه

خ - ۴۱۲ (هر کس از چهره و روی توبه نقشی مشغول)

من مطلقاً تصور نمیکنیم ضبط مختار خانلری با اصل شعر حافظ یعنی آنچه شمس الدین محمد سروده موافق باشد، «چهره» و «روی» و لو آنکه «روی» اندکی هم بوی ریابدند ظاهراً بیک معنی است اگر بسایر ابیات دیوان حافظ توجه نموده باشیم حافظ همه اسباب رندی را با خود جمع کرده است و با قمار نیز باندازه سایر منهیات آشنا بوده یا تظاهر و تجاوریه فسق میکسوده و در این بیت نیز صرف نظر از جناس «مهره و مهر» التزام مهره و نقش که از مصطلحات قمار است با «کج ساخته» متناسب تر است تا با «چهره و روی»

۸۳- ق - ۴۲۲

پیش بالای تو میرم چه بصلح و چه بجنگ

چون بهر حال براننده ناز آموخته ای

خ - ۴۱۴ (پیش بالای تو نازم ... که بهر حال)  
در ضبط خانلری (پیش بالا) مفهومی نامأنوس پیدا میکند و گوئی حکایت از  
موضعی دارد بعلاوه (نازم) که بجای (میرم) آمده است نیازی بچنگ و صلح ندارد  
در چنگ است که احتمال مردن وجود دارد و پیش آن بالادیکر صلح و چنگ تفاوتی  
ندارد و بهر حال میتوان مرد .

۸۲- ق - ۴۲۳

شست و شوئی کن وانگه بخرابات خرام

تا نگرود ز تو این دیر خراب آلوده

خ - ۴۱۵ (شست و شوئی بکن) درباره این بکن و تصحیف غیر ضروری  
قبلا توضیحی دادیم و نیازی بتکرار نمیبینیم و در همین غزل (جان جهان) را  
ضبط خانلری به (جان و جهان) متبدل ساخته است که ضرورتی نداشته و جان جهان  
در ادبیات فارسی مشهور و مستعمل و مسبوق است و منظور نیز اینست که بقای دنیا  
بدو وابسته است و اغراقی شاعرانه است صرفنظر از موارد متعدد در دیوان حافظ  
فرخی گفته است .

بس بنا گوش چو سبما که سیه شد چوشبه

آن تو نیز شود صبر کسن ای جان جهان

۸۵- ق - ۴۲۵ - خ - ۴۱۶

تساکسی کشم عتیت از چشم دلفریبت

روری کرشمه ای کن ای یار بر گزیده

در این غزل مصرع دوم این بیت بابیت دیگری جابجا گردیده ولی در ضبط  
خانلری تصحیفی هم انجام شده و آن تبدیل عتیت به عتابت هست که این ضبط  
جز آنکه تسجیع و ترصیع مصرع اول را بهم بریزد هیچ مزیت دیگری ندارد و  
اگر بیت از این صنعت هم خالی شود حرف زیادی برای گفتن ندارد

۸۶- ق - ۴۳۶ - خ - ۴۲۷

هر چند که هجران ثمر وصل برآرد

دهقان جهان کاش که این تخم نکشتی

در ضبط خانلری (کاش) به (کاج) تبدیل شده که در معنی تغییر حاصل نمی‌شود اما در لفظ تناسب (کاش) و (کشت) را بهم میریزد و دلیل هم وجود ندارد زیرا (کاش) در شعر قدما بهمین صورت هم استعمال میشده است .

۸۷ - ق - ۴۳۹ - خ - ۴۳۰

تعبیر رفت یار سفر کرده میرسد

ای کاج هر چه زودتر از در درآمدی

(تعبیر چیست) که من ضبط قزوینی (تعبیر رفت) را بعلت آهنگ بهتر شعر و تناسبش با (آمد) برمی‌گزینم چه اینکه (رفت و آمد) بی‌لطف نیست .

۸۸ - ق - ۴۴۰ - خ - ۴۳۱

جهان پیر رعنا را ترحم در جیلت نیست

زمهر او چه می‌پرسی در او هست چه مبیندی

(ز عشق او چه می‌جوئی در او ... ) که من فقط نظر به تفاوت (مهر) و (عشق) دارم چه صحبت که از جهان دو میان است (مهر) ایهام پیدا می‌نماید هم معنی عشق را میدهد و هم اشاره‌ای بخورشید است لذا ضبط قزوینی را مرجح می‌پندارم .

۸۹ - ق - ۴۴۱ - خ - ۴۳۲

چه بودی از دل آن ماه مهر بان بودی

که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی

خانلری (دل آن یار) که تناسب (مهر و ماه) ما را از دفاع ضبط قزوینی بی- نیاز میکند .

۹۰ - ق - ۴۳۳ - خ - ۴۳۴

دلا همیشه مزن لاف زلف دل‌بندان

چو تیره رای شوی کی گشایدت کاری

(...راه زلف... چو تیره رای شدی...) ضبط قزوینی صرفنظر از آرایش بیشتر کلام با التزام (دلا - لاف - زلف - دلبند) از حیث معنی هم‌روشن‌تر است اصولاً عاشق راه زلف معشوق را نمیزند و مُکسر نمیکنم (راه زلف زدن) تعبیری معقول باشد ولی لاف زدن بیراه نیست.

۹۱ - ق - ۴۴۷ - خ ۴۳۸

بدرندان مگو ای شیخ و هس دار

که با حکم خدائی کینه داری

ضبط خانلری (مهر خدائی) که نمیدانم با ضمه یا کسره است. اصولاً حافظ رندی و میخواری و مستی را بر اثر اعتقاد به مکتب عرفانی خاص خود ناشی از حکم ازلی و خدائی میدانند کینه با مهر یا مهر خدائی باندازه (حکم خدائی) گویای منظور شاعر نیست. طبعاً طبق حکم خداست که یکی رند میشود و شراب - خوار و یکی زاهد خودبین نظایر و شواهد در دیوان حافظ فراوان است و نیاز به ذکر نمونه نیست.

۹۲ - ق ۴۶۳ - خ - ۴۵۵

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

خوش باش زانکه نبود این هردو را زوالی

(... این حسن را زوالی) البته (حسن) همیشه بیش از عشق در معرض زوال بوده و ضبط قزوینی که بخلود (حسن) و (عشق) هر دو اشاره دارد از اینجا جز دلپذیری در شرح مطلب برخوردار است و اگر نگران این باشیم که یار بخلود حسن خودش (با آن جفاکاری مزمن در ادبیات فارسی) بیشتر راغب است و (خوش باش) هم بدین نکته اشاره مستقیم دارد توجیهی قابل قبول برای ترجیح ضبط خانلری نیست. چون بار اگر توجه به عاشق نداشته باشد در داشتن عشاق بیشمار غالباً احساس رضایت میکرده است و چه بهتر که ضبط قزوینی به (این هر دو) اشاره دارد و به تکرار دو کلمه (حسن) هم که البته چندان عیب محسوسی نیست خط تصحیح میکشد.

۹۳ - ق - ۴۶۵ - خ - ۴۵۶

گل بارحسن گشته و بلبل قرین عشق

این را تفضلی نه و آنرا تبدلی

(این را تفسیری نه و آن را تبدلی) نقل عین پانویس قزوینی حجت ما در انتخاب نسخه قزوینی است: «... یعنی گل را تفضلی به بلبل نبود و بلبل را تبدلی از عشق گل» و گرنه تغیر گل بسته به نسیمی است و هفته‌ای و تغیراگر معنی دگرگونی هم بدهد منظور دگرگونی ظاهری است و بکار شعر حافظ نمی‌خورد.

۹۴- ق - ۴۸۲ - خ - ۴۷۳

چوگان حکم در کف و گوئی نمیزی

باز ظفر بدست و شکاری نمی‌کنی

(میدانی این چنین خوش و گوئی نمیزی)

بازی چنین... (صرف نظر از انتقاء دو حرف (با)

ضبط قزوینی بزبان شعر با داشتن تشبیهات جالب نزدیکتر است. تناسبهای چوگان و گو - حکم و ظفر - کف و دست هم گواه دیگری بر ترجیح ضبط قزوینی است و در همین غزل (بندگی پادشاه وقت) به (بندگی بارگاه دوست) مبدل شده که بعید است حافظ بندگی بارگاه دوست را نکند احتمالاً این اصلاحی مصلحتی و از خود شاعر بوده که بتواند آنرا در مجلس شاهی بخواند، بی آنکه پشاه اهانت شود

۹۵- ق - ۴۹۴ - خ - ۴۸۵

چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت

کز غنچه چو گل خرم و خندان بدرائی

(تاکی چو صبا... ) و این آخرین مورد رجحان تصویری ما هم از موارد رجحان ضبط قزوینی بر خانلری دلیلش راسادگی القاء معنی و تناسب لفظی متناسبتر دانسته و بنا می‌زند در آینده مواردی را که ضبط خانلری بر قزوینی ترجیح دارد بساز خواهیم گفت و بدین علت که در بسیاری از موارد تفاوتی بین دو ضبط مختلف هست ولی با وجود اختلاف ذوق سلیم نمیتواند قابل به ترجیحی شود از ذکر آن موارد در میگذریم.

تحلیلی از یک بهار نامه حافظ



از دکتر خسرو فرشیدورد

نفس بساد صبا مشک فشان خواهد شد  
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد  
چشم زرگس به شقایق نگران خواهد شد  
گر زمسجد بخرابات شدم خورده منگیر  
مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

ای دل ار عشرت امروز به فردا فمکنی  
 مایهٔ نقد بقا که ضمان خواهد شد  
 ماه شعبان منہ از دست قدح کاین خورشید  
 از نظرتا شب عید رمضان خواهد شد  
 مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود  
 چند گوئی که چنین رفت و چنان خواهد شد  
 حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم و جسود  
 قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

رند شیراز دربارهٔ بهار ابیات و اشعار نابی سروده است که یکی از بهترین آنها غزل بالاست ، هر شعری پیامی دارد که پیش از هر چیزی باید به آن توجه کرد شعری که دیدیم دارای يك پیام اصلی و چند پیام فرعیست ، پیام اصلی آن زیبایی و شورانگیزی بهار رنگین پیکر است ، بهاری که از نظر شاعر جان دارد و نفس میکشد و خون گرم در رگهای او میدود ، بهاری که گلهايش با طنازی و عشوه گری چشم به بکدبگر میدوزند و جام باده بهم هدیه میکنند .

پیام دیگر شاعر در این شعر دلهره از زندگی است ، از زندگی که فردای آن بر هیچکس معلوم نیست ، دلهره از دنیائی که خاک راه آن چشم و ابرو و خط و خال پربرویان و خشت سرخمش کاسهٔ سرجمشید و بهمن و قباد است ، دلهره ای که حتی زیبایی و رنگ آمیزی بهار هم نمیتواند آنرا از یاد شاعر ببرد ، حال که چنین است ، حال که تکلیف هیچکس نایک لحظهٔ دیگر هم روشن نیست باید هر چه بیشتر شاد بود و شاد زیست ، باید هر چه بیشتر از عروس بهار لذت برد و باید هر چه بیشتر فرصت را غنیمت شمرد . کلام حافظ همواره سرشار از تعبیر عرفانی است و مسلم در این شعر نیز از این دستمایه بهرهٔ افزون برده است .

خواجه همیشه با ریا و تزویر آنهم تزویر در کار حق و دام تزویر قرار دادن قرآن مبارزه میکند حافظی که «بواسطهٔ محافظت قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان ،

و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و دروین  
عرب به جمع اشعار غزلیات نپرداخت « این حافظ در این غزل به ریا کاران  
جو فروش گندم نما نهیب میزند و آنها را بخویشتن خود میخواند که این بخود  
خواندن بخدا خواندن است .

نبرد با ریاکاری مهمترین پیام اجتماعی حافظ است . اواز دست این گروه  
به میخانه و خجراه \_\_\_\_\_ ات پناه میبرد خواه این  
میخانه محل میگساری باشد و خواه مراد از آن خانقاه صوفیان و رندان و وارستگان،  
او رندانه از این عمل خویش پوزش میطلبد و از ما میخواهد که براو خرده نگیریم  
زیرا بنظروی میخواری به از ریاکاریست :

گر ز مسجد بخرابسات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

در این غزل پیامهای دیگری هم هست که همه با پیام اصلی مربوطند، همانطور  
که پیامهای پیشین نیز چنین بود ، بنابراین ؛ این شعر برخلاف بیشتر غزلهای حافظ  
دارای وحدت و تمامیت است مگر آنکه برای بعضی از ابیات آن تعبیر عرفانی قائل  
شویم ، در اغلب اشعار و رند شیراز چنین وحدت و تمامیتی دیده نمی شود مثلا در یک  
شعر واحد، او هم شراب و معشوق زمینی را ستایش کرده و هم باده و دلدان آسمانی را،  
هم عرفان را مطرح میکند و هم حیرت و سرگشتگی خیام و ار را، بهمین سبب سخن  
سنجان این گسستگی مطالب و استقلال ابیات را از ویژگیهای غزل شمرده اند که البته  
در باره بسیاری از غزلها از جمله غزلهای حافظ و صائب صادقست اما در باره بسیاری  
دیگر مثل غزلهای مولوی و سعدی نه ، نکته ای که در باره این غزل باید بخاطر داشت  
اینست که در آن رد پای تصویرها و تعبیرات شاعران گذشته نیز به چشم میخورد به  
گفته دیگر در آن تشبیهات و مضامینی دیده میشود که در شعر رودکی و فرخی و ظهیر  
و دیگران نیز وجود دارد ، از آن جمله اینست: یکی «جوان شدن عالم پیر در بهار» و  
دیگر تشبیه باده و جام بخورشید که هر دو در شعر رودکی هم آمده است : رودکی



دربارهٔ بهار میگوید :

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب  
با صد هزار نزهت و آرایش عجیب  
باشد که مرد پیر بسدین گسه شود جوان  
گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب  
حافظ هم عین همان مضمون را منتها با زبانی پاکتر و کلماتی شفافتر و دلنشین‌تر  
بیان میکند و میگوید.

نفس باد صبا مشک‌نشان خواهد شد  
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
رودکی شراب را بخورید تشبیه مینماید و حافظ نیز چنین میکند . هر دو  
شاعر نیمه شعبان به بالین خم و به کنار «دختر رز» میروند و هر دو آن رایکسان میبینند  
شراب بنظر هر دو شاعر آفتابی درخشان می‌آید:  
هم بخم اندر همی گدازد - چونین  
تا به گه نو بهار و نیمهٔ نisan  
آن گه اگر نیم شب درش بگشائی  
چشمه خورشید را بینی رخشان  
این دوبیت از رودکی بود در وصف شراب نیم شبی ، حال شعر حافظ را در  
همین مورد بخوانیم:

به نیم شب اگر آفتاب می‌باید  
ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز  
و یا در غزلی که مورد بحث ماست چنین می‌آورد:  
ماه شعبان من از دست قدح کاین خورشید  
از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

و یا :

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد

گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن

می بینم که تقریباً بین معانی و مضامین رودکی و حافظ تفاوتی نیست اما بین الفاظ و کلمات و صورت اشعار این دو شاعر تفاوت از زمین تا آسمانست، درست است که حافظ بعد از رودکی آمده است و همان مضامین و تصاویر را تکرار کرده است اما نمیتوان او را تقلیدگر صرف نامید وند و آوری و ارزش هنری شعر او را نفی کرد زیرا او تخیلات و تشبیهات رودکی را تکامل بخشیده است و آنها را جاودانی کرده است، وی تصویرهای خام دیگران را در بوتۀ طبع خویش میریزد و چون پخته شد و تراش خورد مانند گردن بندی گرانبها به گردن شعر فارسی می آویزد و این کار یعنی کامل کردن شعر دیگران خود نوعی نوآوریست که تنها از عهده شاعران بزرگی چون سعدی و حافظ و فردوسی برآید.

تشبیهات و تعبیرات مکرر و کهن وقتی بر تاج مرصع شعر حافظ می نشینند در خشی الماس وار می یابند و هنگامی که در میدان منطیسی و حوزه جادویی سخن این شاعر سحر آفرین قرار میگیرند به یاری فصاحت و بلاغت و موسیقی کلام و ژرفی اندیشه و طنز رندانه او به درجه افسون آمیزی زیبا میشوند و گوئی حافظ آنها را دوباره می آفریند، بطوری که هر کس گمان میبرد این تشبیهات و استعارات برای نخستین بار بوسیله رند شیراز خلق شده است .



ایرج افشار

سخنی مقدماتی در باب طرح  
کتابشناسی سعدی و حافظ

آنچه سابقاً درباره کتابشناسی سعدی و حافظ بمنظور خواندن  
ورکنگرت جهانی سعدی و حافظ (فیراز ۱۳۵۰) نوشته ام برای  
درج مجموعه ای که خاص تحقیقات حافظ است تقدیم می کنم .  
این گفتار چنان فراهم شده است که جدا ساختن مطالبی که در آن  
مربوط به حافظ است امکان پذیر نیست پس امیدوارم که بهمین  
ترتیب چاپ شود بی هیچ تصرفی

ایرج افشار - ۱۳۶۳ آذر ۲۵

گرد آوری و تنظیم کتابشناسی جامع برای سعدی و حافظ بسیار دشوار  
است ، و حتی می توان گفت محال . جاودانگی معنوی و حسن قبول عام کم

مانندی که این دو شاعر میان فارسی زبانان و فارسی شناسان و مردمان ادب دوست اقوام دیگر یافته‌اند موجب شده است که در طول چند قسری که از زمان حیات آنها می‌گذرد نسخ زیاد از آثارشان رونویس شده و دیوانشان به کرات به چاپ رسیده و تحقیقات مربوط به آنها دامنه وسیع گرفته و اشعارشان توسط آشنایان و مشتاقان در جنگها و مجموعه‌ها و مراجع دیگر مکرر در مکرر نقل و همچنین توسط متخصصان ادبیات فارسی به زبانهای متعدد ترجمه شده است .

طبعاً برای پیشرفت تبعات ابتکاری و به دست آوردن اطلاعات جدیدتر در خصوص این دو شاعر گرانقدر مطالعه و سنجش کارهای گذشتگان و رسیدگی انتقادی و نقد علمی يك بلك آنها سرلوحه کارهای اساسی و مهم سعدی و حافظ شناسی آینده خواهد بود ، اگرچه این کار گمراه کننده باشد برای عده‌ای.

تجربه درنظیم «کتابشناسی فردوسی» (که اینجانب برای انجمن آثار ملی فراهم کرد و به‌ار اول در سال ۱۳۴۷ و به‌اردوم به‌انفصیل بیشتر در تهران انتشار یافت) شاید راهنمایی تواند بود برای طرح مربوط به تدوین کتابشناسی سعدی و حافظ و مختصری که اکنون عرض میشود نموداری است از آنچه در مورد سعدی و حافظ آرزوی تهیه‌اش رداشته‌ام

هانری ماسه H. Massé ابرانشناس مشهور فرانسوی ضمن کتاب مفید و دلپسندی که در بیان احوال و آثار سعدی نوشت (۱) فهرستی از چاپها و ترجمه‌های آثار آن شاعرا بدست داد. او در آن اثر اشاره کرده بود که پیش از او یکی از مستشرقان روس هم درین خصوص اثری منتشر کرده بوده است ، چون ماسه در فهرست خود متذکر تحقیقات و چگونگی مطالعات و نحوه تصحیح چاپها نشده لذا کار او قابل تجدید نظر است، فایده مهمی که از کتابشناسی او عاید میشود بیشتر اخذ اطلاع در باب ترجمه‌های آثار سعدی است، متأسفانه در آن فهرست در باب نسخ خطی آثار سعدی که مورد احتیاج ضروری محققان و متن‌شناسان است گزارشی نیست ، البته در آن روزگار نسخه‌های معتبر و زیادی شناخته نشده بود ، جز این هانری ماسه در برشمردن مراجع قدیم فارسی توجهی به سزا و استقصائی نام در حدودی که در خورد

باشد نداشته است، ناگزیر باید فهرست کاملی از آنچه در مراجع قدیمی دیده میشود جمع آوری شود.

درباب حافظ کتابشناسی کوچک و منظمی توسط ایرانشناس معاصر فنلاندی آقای هانری برومس H. Broms (که در همین کنگره کنونی حضور داشت و خود نیز رساله‌ای مبتنی درباره حافظ به انگلیسی نشر کرده است) در سالهای اخیر انتشار یافته است، ولی سعی برومس مقصور و محدود بر آن بوده است که منحصرأ نام و نشان کتابها و مقاله‌های اروپائی درباره حافظ و ترجمه‌های دیوان یاغزلیات انتخابی او را ضبط کند. <sup>۱</sup> بنابراین مسلم است که مطالب بسیار دیگری هست که باید به فهرست قابل استفاده برومس الحاق شود تا کتابشناسی نسبتاً جامعی درباره حافظ فراهم آید، کتابشناسی برومس درباره حافظ بصورت شماره دوم نشریه دماوند (Demavend) نشریه انجمن فنلاند و ایران در شهر هلسینکی انتشار یافته است. <sup>۲</sup> با این توضیحات اجمالی ظاهراً روشن شد که توجه گرد آورندگان این هر دو کتابشناسی بطور اختصاصی معطوف به آثاری بوده است که توسط ایرانشناسان و مترجمان اروپائی انتشار یافته است: از قبیل چاپهای آثار سعدی و حافظ، ترجمه آن آثار، تحقیق درباره آنان. مفصود آنکه هیچ يك نظری شامل به نسخ خطی، مسطورات مراجع و تذکره‌های قدیم، نوشته‌های تحقیقی جدید، چاپهایی که ایرانیان و شرفیان دیگر از آثار این دو شاعر انتشار داده‌اند نداشته‌اند.

بی هیچ تعصب میتوان گفت که ارائه هیچ نوع تحقیق جدید امکان پذیر نیست مگر اینکه کارهای گذشته‌نگاران مخصوصاً تحقیقات ایرانیان معاصر يك مورد سنجش و بازبینی قرار گیرد، البته در هر يك از کتب مربوط بسعدی و حافظ و نیز در فهراس نسخ خطی و فهرستهای مقالات و کتابشناسیهای موضوعی قدیم و جدید ذکر مراجع

---

\* ۱- اکنون که این مقاله چاپ می‌شود باید گفته شود که آقای محمود نیکام از فضایی کتابداری خوانندگان ایران عالمانه و مجدانه در پی فراهم ساختن کتابشناسی حافظ است.

\* ۲- ایشان در همین کنگره، چاپ دوم کتابشناسی مذکور در فوق را به من نشان دادند.

مربوط به این دو شاعر جسته گریخته دیده میشود، ولی این همه اطلاع را باید در یکجا گردآوری کرد .

پیشرفت سعدی شناسی و حافظ شناسی تا حدود زیادی مرتبط خواهد بود به اینکه کلیه آثار اعم از خطی و چاپی شناخته شود ، و کتابشناسی نسبتاً کاملی انتشار یابد، ترکیب این کتابشناسی بدین روش خواهد بود .

### ۱- نسخه های خطی

عرضه کردن متون قابل اعتماد از آثار سعدی و حافظ به نحوی که بتوان گفت اگر سعدی و حافظ آنها را میدیدند آن متون را ائسر دست نخورده خود میدانستند موکول بدان است که نسخه های صحیح و معتبر قدیمی در دسترس قرار گیرد، در این صورت است که بجای کلیات سعدی مصحح مرحوم فروغی و در دیوان حسافظ تصحیح فروزینی و غنی آن صورتهای جدید مورد استفاده و استناد محققان قرار خواهد گرفت، بدین منظور باید در سه قسمت جداگانه (تاریخدار، بی تاریخ ، پراکنده) مشخصات کلیه نسخ خطی تاریخدار را به نظم تاریخی جمع آوری کرد و نسخ تاریخدار نزدیک به عصر شاعر را در یک گروه جدا قرار داد و در حده امکان طبق ضوابطی برای هر یک زمان تخمینی معین کرد، همانطور که آقابان مجتبی مینوی و دکتر پرویز ناتل خانلری ، تا کنون توانسته اند پانزده نسخه خطی که تاریخ آنها بر نسخه مورخ ۸۲۷ چاپ خلخال مقدم است در تصحیح دیوان حافظی که در دست تصحیح دارند مناط کار علمی خود قرار دهند . \*

---

\* - اینکه که این مقاله طبع می شود باید گفت که آقای سید محمود رضا جلالی نائینی هم نسخه مورخ ۸۲۴ را به چاپ رسانیده اند (تهران ۱۳۵) همچنین نسخه مورخ ۸۹۲ بصورت عکسی به اهتمام ممتاز حسن انتشار یافته است (کراچی ۱۳۵۰)

همچنین «چهل و سه غزل» بصورت کتابی توسط کلتوم گایهوا از روی نسخه ۸۰۷ به چاپ رسیده است. (دوشنبه ۱۹۷۱)

گاهگاه از گوشه و کنار نسخه‌هایی بدست می‌آید که قدیمی و بی‌تاریخ است اما نوع کاغذ و اسلوب خط و شواهد دیگر نسخه‌شناسی گویای آن است که نسخه کهنه است. البته در همه این موارد به ضرر قاطع نمیتوان نسبت به زمان کتابت نسخه حکم کرد ولی تردید نیست که استفاده از اغلب آنها بطور شایان توجه مفید است.

نسخه‌ای از دیوان سلمان که در حاشیه‌اش دیوان حافظ کتابت شده است و چند سال قبل کتابخانه مجلس شورای ملی خرید و بنام «دیوان کهنه حافظ» توسط من انتشار یافت (تهران ۱۳۴۸)، به احتمال قریب به یقین متنی است که در بیست سال قرن نهم هجری کتابت شده است و در آن موارد قابل اعتنا و توجه برای تنظیم دیوان حقیقی حافظ وجود دارد و استنباطات صحیحی از آن موارد جهت تصحیح حافظ قابل آوردن است.

اعتبار یافتن این نوع نسخ از راه مطالعه متن آنها با نسخه‌های تاریخ‌دار و یافتن شواهدی که مؤید قدمت و اصالت اثبات باشد اطمینان خاطر محقق را مستحکم تر می‌سازد. مثلاً از زمانی که آقای دکتر پرویز خانلری نسخه منتخب مورد اعتمادی را منتشر کرد معیاری ارزشمند و مورد وثوق در دسترس همه قرار گرفت. اینک آن متن یکی از محکمه‌هایی است که میتوان تا حدودی معیار سنجش نسخ بی‌تاریخ اما قدیمی محسوب گردد.

در کتاب‌شناسی مورد نظر ما مشخصات نسخه‌های خطی دو اوین این دو شاعر از روی فهرستهای چاپ شده کتابخانه‌ها، مقدمه‌های چاپهای آثار شاعران، مطایب مقالات و تحقیقات جمع‌آوری و وصف هر يك از نسخه‌ها و محل نگهبانی و نیز مرجع معرفی و توصیف نسخه ذکر میشود تا سنسد معرفی نسخه‌ها در دسترس محققان قرار گیرد.

هنوز نسخه‌های زیادی هست که در خانه‌ها و خانواده‌ها مخزون است. این نوع نسخه‌ها در فهرستها و مراجع معرفی نشده و به تصادف است که بعضی از آنها مورد معرفی واقع شده است یا خواهد شد. مانند نسخه‌ای که در همین شیرازست



واز آن آقای کرامت رعناحسینی است و ایشان خود تریصیفی از آن در مجله راهنمای کتاب (۳) منتشر کردند. این نسخه به خط نستعلیق ابتدائی و از آن قرن نهم هجری است و نسخه‌ای است که نمیتوان نسبت به ضبط‌های آن بی‌اعتنا بود.

نسخه‌ای دیگر از همین دست در اختیار آقای مظفر بختیار است و ایشان نیز نسخه خود را در مجله راهنمای کتاب وصف کرده است. (۴)

چند سال قبل جزو مجموعه نفیس کتب خطی مرحوم دکتر رضا صحت کلیات سعدی تاریخ داری دیدم که مورخ سال ۷۶۶ هجری و به خط محمد عبداللطیف عتاقیری بود. اگرچه نسخه‌های کلیات قدیم‌تر از آن هست ولی کیفیت کتابت و ضبط‌های نسخه صحت را نباید نادیده گرفت و مصححان آیند. کلیات سعدی باید از وجود آن مطلع باشند. \*

ازین قبیل است نسخه‌ای از کلیات به خط کتابت نینه اول قرن هشتم هجری که در کتابخانه وقتی شخصی بنام Bobmere در شهر ژنو وجود دارد و من پانزده سال قبل آنرا در جعبه آینه نمایشگاه آن کتابخانه دیدم و هر چه کوشش کردم که عکسی از آن درین مدت فراهم کنم توفیق حاصل نشده است. این نسخه مهم است و بروی کاغذ نخودی بغدادی کلفت به خط نسخ خوش کتابت شده. از همین نسخ نسخ درسه چهار سال اخیر دو نسخه قدیمی اوراق شده برای مجلس شورای ملی و یکی برای مجلس سنا خریداری شده است و متأسفانه هنوز در فهرست نسخ آن کتابخانه‌ها مورد معرفی قرار نگرفته است. \*

قسمت دیگر از نسخ خطی که باید ذکر مشخصات آنها در کتابشناسی بیاید متنیخبات یا منقولات آثار سعدی و حافظ است، یعنی آنچه در مجموعه‌ها و جنگها

---

\* - این نسخه با سایر نسخ مرحوم صحت به کتابخانه آستان قدس رضوی انتقال یافته است،

\*\* - نیز نسخه متعلق به مرحوم فروزانفر که در سال ۱۳۵۱ برای کتابخانه مرکزی دانشگاه خریداری شد.

و بیاضهای قدیمی و نیز به تفاریق در متون نزدیک به عصر آن دو شاعر کتابت و نقل شده است. ناچار مشخصات منقولات و منتخباتی که قدیمی‌تر و معتبرترست حتماً در کتابشناسی باید قید گردد، بطور مثال دو غزلی را باید ذکر کنم که در جنگ قدیمی شهرداری اصفهان\* ضبط است. یا غزلی که در المعجم آمده و اغلب آنها را می‌شناسند. از این قبیل است سه غزلی که آقای محیط طباطبائی اخیراً از روی مجموعه‌ای خطی متعلق به عصر حافظ معرفی کرده‌اند و تفصیل و پذیر آن را باید در مقاله ایشان مطالعه کرد. (۵)

تفاوت ضبط کلمات و ترتیب ابیات در غزل‌های سعدی و حافظ که مؤلفان نزدیک به عصر آندو شاعر در تألیفات خود آورده‌اند، در صورتیکه نسخه‌های آن آثار قدیمی باشد، نیز از موارد استناد و استفاده خواهد بود، مانند چند بیت از غزلی که در خطبه کتاب انیس الناس تألیف «شجاع» نامی در سال ۸۳۰ هجری نقل شده و یگانه نسخه شناخته شده این کتاب از همان عصر تألیف در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است. (۶)

یکی از ابیات منقول در این کتاب این بیت است:

چه گویمت که مرادی ز عالم ارواح

منادی جبروتی چه مژده‌ها دادست

در حافظ چاپ قزوینی آن بیت بصورت مذکور در زیر که قطعاً مألوف‌تر و زیاده‌تر است آمده، ولی برای محقق لازم است که ضبط‌های مختلف را در دسترس داشته باشد.

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غمیم چه مژده‌ها دادست

همین ایام غزلی از حافظ بر پشت ورق اول نسخه‌ای خطی از تلویحات سهروردی متعلق به آقای کرامت رعنا حسینی دیدم که جالب توجه بود. نسخه کتابت

---

\* اکنون به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان انتقال یافته است.

قرن هفتم هجری است ولی غزل مورد نظر که بخط تعلیق قدیمی است در قرن هشتم کتابت شده و دارای تفاوت‌هایی در ضبط ابیات است، بدین صورت:

در کارخانه‌ای که ره فهم و عقل \* نیست

و هم \* \* \* \* \* ضعیف رای فضولی چرا کند

گر رنج پیش \* \* \* \* \* آید و گر راحت‌ای حکیم

نسبت ممکن به غیر که اینها خدا کند

جان رفت در سر غم \* \* \* \* \* و حافظ به عشق سوخت

عیسی دمسی کجاست که احیای ما کند

کاتبان اشعار سعدی در جنگها و مجموعه‌های قدیم مبالغ زیاد نقل کرده‌اند که شناختن ضبطهای کهنه به پیشرفت تصحیح کلیات کمک میکند. از این قبیل جنگی است مورخ سال ۷۵۱ هجری که شاعر بنام «شمس حاجی شیرازی» نوشته است و در آن عده‌ای از غزلیات سعدی و شعرای دیگر را نقل کرده است. کاتب ابو محمد شمس‌الدین عبدالله که در ۷۷۲ یا ۷۸۲ وفات کرده خود شاعر بوده و مقداری هم از اشعار خود را درین جنگ آورده است (۷). آقای احمد گلچین ممانی فاضل گرامی هم درباره این شخص مقاله محققانه‌ای نوشته‌اند. (۸) این کاتب و شاعر از جمله «مثلثات» سعدی را بطور مشکول در آن بیاض نقل کرده است: طبعاً ضبط مشکول این شعر که ابیاتی به لهجه شیرازی در آن است توسط کاتبی که خود شاعر و شیرازی بوده و احتمالاً آخرین سالهای حیات سعدی را هم درک کرده بوده بسیار مغتنم است و اگر چه آقای محمد جعفر واجد (۹) با معیارهای مربوط بزبان امروز آن نسخه را غیر مضبوط دانسته‌اند بنظر من تا وقتی که باتوجه بموازن زبان‌شناسی (در خصوص لهجه شیراز عهد سعدی) و نسخه‌شناسی، نسبت‌بدان اظهار بسی اعتمادی نشود، این نسخه از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح مثلثات خواهد بود، مخصوصاً

\* \* \* \* \* - قزوینی: فهم

\* - قزوینی: فضل و عقل

\* \* \* \* \* - قزوینی: می

\* \* \* \* \* - قزوینی: پیش

تأکید و تکیه میکنم بدان جهت که کاتب خود شیرازی بوده و نزدیک به عصر شاعر آن ارباب را کتابت کرده است .

گاه از گوشه و کنار آثاری عرضه میشود که محتاج به رسیدگیهای همیق‌تر است، مانند غزلی از سعدی که بر پشت ورقی از نسخه خطی بسیار پاکیزه و خوش خط از شرح اشارات ابن سینا (اگر اشتباه نکنم) دیدم . این غزل رقمی دارد از این قبیل که کاتب غزل، خود سعدی است و در کلمات و ترتیب. در غزل تفاوت‌های دلچسب و پذیرا هم دیده میشود این نسخه به آقای فخرالدین نصیری امینی تعلق دارد اما چون خط سعدی شناخته شده نیست حکم بر اینکه آن غزل برآستی خط سعدی و یادگار آن شاعر باشد بسیار دشوار است. فقط از باب کتابشناسی است که بدین توضیح مبادرت رفت، کاش در چنین مجمعی آن نسخه ارائه میشد و نظرات صاحب نظران در باب آن گفته می‌آمد .

بهر تقدیر باب مهم و اساسی کتابشناسی سعدی و حافظ فصلی است که شناساننده نسخه‌های مفرد و منتخبات مجموعه‌ها و جنگ‌های تاریخدار و بی تاریخ است.

## ۲- چاپها

کلیات سعدی و اجزای آن مخصوصاً گلستان و بوستان مکرر چاپ شده است اما هنوز چاپی که فروغی انتشار داده بر چاپهای دیگر مرجع است، همانطور که با وجود چاپهای بسیار زیادی که از حافظ در دست است چاپ قزوینی و غنی مرجع اساس برای اشخاصی است که به کارهای تحقیقی در باب حافظ میپردازند.

در تدوین کتابشناسی سعدی سعی میشود که مشخصات هر چاپ از حیث تعیین نسخه‌هایی که مأخذ آن چاپ بوده است و کیفیات مربوط به مقدمه هر چاپ تعیین و ذکر شود، مثلاً در مورد چاپی که چند سال قبل با فهرست الفبائی لغات به کوشش دوستم مظاهر مصفا انتشار یافت باید ذکر شود که این چاپ از چنین مزیتی برخوردار است .

گلستان اول بار در سال ۱۳۵۱ میلادی در شهر آسترادام بحروف سربی درشت

انتشار یافت (باترجمه لاتینی). در ایران دو بیست سال بعد از آن یعنی در سال ۱۲۵۷ قمری ضمن کلیات در تبریز چاپ شد، چاپ سنگی قدیمی معروف تهران شش سال پس از آن یعنی در سال ۱۲۶۳ نشر گردید.

دیوان حافظ نخستین بار در کلکته بسال ۱۷۹۱ میلادی بحروف سریبی و خط نستعلیق و قطع رحلی به زیور طبع آراسته شد، مقدمه‌ای که بر آن نوشته شد بقلم روشندلی ایرانی است که مقیم هند بود و ابوطالب اصفهانی نام داشت، او همان کسی است که سفری به اروپا رفت و کتاب مشهور «مسیر طالمی» را نوشت، این چاپ چندان کمیاب و نفیس است که يك نسخه از آن که بیش از ۱۷۸ صفحه نیست اخیراً به بهای دو بیست ابره در لندن فروخته شده، نخستین دیوان حافظ که در ایران چاپ شد از آن سال ۱۲۵۳ قمری است، دومین چاپ بخط شکسته خوش با چند تصویر در سال ۱۲۶۳ قمری بجای رسید، فهرست نسخه‌های چاپی به دو بخش تقسیم میشود، يك عده آنهاست که قبل از حافظ خلخالی انتشار یافت، عده دیگر آنها که پس از آن وبا روش تحقیقی دردسترس قرار گرفت، طبعاً چاپ خلخالی مرزی شاخص است میان آنها.

شناخت چاپهای متعدد سعدی و حافظ که احتمالاً بعضی از آنها از روی نسخه‌های معتبر تهیه شده است گاه مفید خواهد بود، آقای مسعود فرزاد در کار بزرگ خود راجع بحافظ؛ چاپهای مکتوبی از دیوان حافظ را هم‌تراز بانسخه‌های خطی، سند تحقیق خود فرار داده‌اند.

بهر صورت در کتابشناسی وسیع سعدی و حافظ اختیار کردن طریقه انتخابی ممکن نیست، چه باید همه چاپها را ذکر کرد، اما باید تصریح کرد که ماخذ هر يك چیست و در يك راجه مزینی و اختصاصی است.

ناگفته نگذارم که دیوان خواجه بیش از کلیات شیخ چاپ شده و چاپهای تحقیقی آن نیز متعددتر از نسخه مصحح و منقح آثار سعدی است.

### ۳- تحقیقات و مطالعات

تحقیقات و مطالعات درباره زندگی و سبک گفتار و آثار ابن دو شاعر و نیز لغتنامه‌ها و مباحث لغوی و تفسیری و فنون ادبی سعدی و حافظ و تصحیح متون آنها چه بصورت کتاب و چه مقاله و در زبانهای مختلف بسیار است و فهرست اغلب آنها در کتابشناسیها و فهرستهای مقالات آمده .

روشی که در نظم موضعی آنها برای کتابشناسی سعدی و حافظ رعایت می‌شود قرار دادن هر يك بر حسب زمان نگارش است تا سیر تحقیقات مربوط به هر يك از این دو شاعر معین باشد و مراجعه‌کننده آسانتر و بطور دلخواه به مراجع دست یابد .

### ۴- مراجع قدیم

مراد تذکره‌ها و کتب تاریخ و متون ادبی است که ذکر جمیل سعدی و یاد سفینه غزل حافظ در آنها وجود دارد، البته هر چه عصر مراجع به عصر دو شاعر نزدیکتر باشد آن مأخذ فایده بخش‌تر و اعتبار علمی و تاریخی آن بیشتر خواهد بود. يك دسته عمده از مراجع مورد نظر تذکره‌ها و کتب شرح حالی است که بسیاری از آنها را آقای خیامپور در فرهنگ سخنوران مورد معرفی و استفاده قرار داده است . اما هنوز تذکره‌هایی که احوال سعدی و حافظ را در بردارد متعدد است. اگر چه مطالب بسیاری از آنها غیر بدیع و تکرار مکررات آوردن ذکر آنها درین کتابشناسی ناگزیر و الزامی است . در این قسمت هم نظم تاریخی تألیف تذکره‌ها مورد نظر قرار میگیرد .

دسته دیگر مراجعی است که بطور جسته گریخته اطلاعات و اشاراتی از احوال سعدی و حافظ در آنها موجود است ، مانند «لطایف اشرفی» که توسط جناب آقای علی اصغر حکمت (که جایش درین مجلس خالصی است و لاحق در راه شناساندن این دو شاعر خدمات بسیار و عاشقانه کرده است) مورد معرفی قرار گرفته (۱۰) یا کتاب «انيس الناس» که پدین ازین معرفی شد و در آن حکایتی مربوط

بعثت سرودن، بیت «اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا ...» بیان شده است.

## ۵ - شرح

شرح نوشتن برگلستان سعدی و غزلیات حافظ و تفسیر آثار فکری این دو شاعر سابقه‌ای دراز دارد و عده‌ای کثیر بدین کار پرداخته‌اند، مانند جلال دوانی که رساله‌ای در شرح دوبیت از حافظ دارد و نسخش زیادست و چاپ هم شده، یا شرح دارابی معروف به «لطیفه غیبی» و شرح شمعی و سروری و سودی. اغلب شروع اساسی و مفصل بوسیله خوانندگان غیر فارسی زبان برشنه تألیف درآمده، مانند شرح گلستان که مؤلف آن ترك زبان بود یا کتاب بهارباران شرح بوستان که مؤلفی هندی (غیاث‌الدین مؤلف غیاث‌اللغات) آن را نوشت. درین روزگار هرچه ما ایرانیان از معارف قومی و سنت‌های قدیم دور می‌شویم بساداشتن شروع و تفسیری که کاشف معانی و مفاهیم عالی و مشکلات افکار این دو شاعر باشد نیازمندتر می‌شویم. به‌دین ملاحظه است که نگارش کتب و مقالات در شرح غوامض ابیات سعدی و تفسیر غزل‌های حافظ و بیان نحوه تفکر آنها روز بروز رایج‌تر خواهد شد و فصلی خاص از کتابشناسی سعدی و حافظ را دربر می‌گیرد.

## ۶ - ترجمه

ترجمه آثار سعدی و حافظ در هر یک از زبان‌های جهان از سال‌های دور و دراز آغاز شده و نشان دهند آشنایی ملتهای مختلف با این دو شاعر نامور است. برای اینکه سخن بدرازا نکشد بطور مثال عرض میشود که گلستان نخستین بار در سال ۱۶۳۴ میلادی به فرانسه ترجمه شد. مترجم آن Andre du Ryer نام داشت. این مترجم سعدی را «شاهزاده شاعران ترك و فارس» معرفی کرده است از روی همین ترجمه بفاصله يك سال ترجمه آلمانی انتشار یافت. البته این ترجمه آلمانی غیر از آن ترجمه‌ای است که اولتاریوس Olearius سیاح مشهور انجام داد.

ترجمه دوم به لاتینی از آن سال ۱۶۵۱ میلادی است. این ترجمه بانضمام متن فارسی گلستان نشر شد. نام مترجم Giorgio Gantio بود. پس از آن ترجمه های متعدد دیگر از سال ۱۶۵۴ بعد در زبانهای فرانسه، انگلیسی، هلندی، هندوستانی، عربی، ترکی، ایتالیایی، اردو، لهستانی، مجاری، پشتو، روسی، گرجی، ارمنی، و جز اینها انتشار یافت.

بوستان توسط N. Hydi انگلیسی پیش از سال ۱۷۰۳ (که سال وفات اوست) به انگلیسی منتشر شد. ترجمه هندی در ۱۶۸۸ و ترجمه آلمانی در ۱۶۹۸ و ترجمه فرانسوی در ۱۷۶۲. از سال ۱۸۵۰ بعد ترجمههایی دیگر هم بزبانهای فرانسوی و آلمانی در دسترس قرار گرفت.

دیوان حافظ دیرتر از آثار سعدی در اروپا شهرت گرفت. اولین ترجمههایی که از غزلیات حافظ در آلمان و انگلیس و فرانسوی عرضه گردید از آن قرن هجدهم میلادی است. طبق فهرستی که آماده کردهام ترجمه های مختلف حافظ بیش از دویست بار در زبانهای اروپایی چاپ شده است. فی‌المثل در زبان انگلیسی ۵۳ اثر (چند غزلی و چندین غزلی) موجود است.

## ۷ - مشاهدات سیاحان و شرق شناسان

اگر از ذکر می که از این بطوطه در باره سعدی دارد بگذریم آغاز اطلاع سیاحان خارجی و شرق شناسان در باره شاعران ما بیشتر از زمان شاه عباس است و آن در کتاب Les Beaux de Perse تألیف «دلاندولیه» است که در سال ۱۶۷۳ بچاپ رسید.

دولیه که یکی از اعضای هیأت شرلی بود ضمن شرحی که از شیراز میدهد اشاره ای به قبر سعدی دارد و از توجه خاص مردم و اعتقاد آنان به مزار سعدی و باباب مزار و ماهیهای آن ذکر میکند.

کاپتر سیاح آلمانی که در عصر شاه صفی به ایران آمد در سفرنامه دیدنی بسیار با ارزش خود تصویری از مقبره حافظ و باغ اطراف آن که توسط خود او



ترسیم شده است بچاپ رسانید: این تصویر نشان میدهد که مزارحافظ در آن عصر میان باغستانی که سراسر درخت نارنج بود قرار داشته است: من آن تصویر را چند سال پیش درمجلهٔ یغما بچاپ رسانیدم و شایسته است که عکس آن نقاشی درمحللی از آرامگاه کنونی حافظ نصب شود: این تصویر د ترجمهٔ فارسی کمپفر که اخیراً توسط دوست ارجمندم آقای کاوس جهانداری انتشار یافته نیز به چاپ رسیده است:

آنچه عرض شد نموداری بود از کتابشناسی دلخواه درباره سعدی و حافظ امیهد من در تکمیل کار به محبت دوستان و دانشمندان عزیزی است که اینک در «تالار سعدی» این سطور را به محضر آنان عرض میکنم و از روان حافظ طلب همت میکنم تا مگر در سرانجام دادن این خدمت توفیق یابم.

#### «یاداشها»

- 1) Essaisur le Poete Saadi Suivi D'une Bibliographie. Paris 1919
- 2) Towards a Hafiz Bibliography . Demavand - Suomi - Iran . Seuran . Julkaisu (Publication of the Finland Society) (No date) 42 P

۳) راهنمای کتاب ، ۱۰ (۱۳۴۶) : ۵۸۰ - ۵۸۴

۴) راهنمای کتاب ، ۱۱ (۱۳۴۷) : ۱۵۸ - ۱۵۹

۵) قدیمترین مأخذ کتبی حافظ ، مجلهٔ وحید ، ۹ (۱۳۵۰) : ص ۷-۱۶

۶) چاپ شده توسط اینجانب (تهران ، ۱۳۵۰)

۷) رجوع شود به مقالهٔ اینجانب درمجلهٔ یغما ، ۲۰ (۱۳۴۶) : ۲۷۲ - ۲۷۴ و

۳۶۵ - ۳۷۳ تحت عنوان «بیاض استاد حافظ و نسخهٔ مضبوط و مشکول مثنیات سعدی»

۸) استاد و مراد خواجه حافظ قوام الدین ابواسحق بنجیری . سالنامهٔ کشور ایران .

۱۹ (۱۳۴۳) : ۲۳ - ۲۶

۹) مجلهٔ یغما ، دوره‌های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲

۱۰) منابع جدید پیرامون حیات حافظ ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شیراز شماره هفتم

۱۰۴ (۱۳۴۱) : ص ۳-۲۸

## قال بوسیله دیوان حافظ

کیوان سمیع

چنانکه میدانیم از دیرگاه ارباب ادب بموضوع تفاول توجه داشته و حتی در کتب فنی خود اهتمام به این امر را نشان داده اند، علماء علم معانی و بیان از جمله صاحب «تلخیص المفتاح» و تفتازانی در «مختصر المعانی» درباره جبهات تقدیم مسندالیه بر مسند وجوهی نوشته اند که تمکن خبر در ذهن شنونده و تعجیل خبر خوش و ناخوش بقصد تفاول و تطیر از آن وجوهست ، و نیز

در بحث انشاء نوشته‌اند که: گاهی جهت تفاعل و نشان دادن حرص بر و فوعش خبیر بالفظ ماضی در موقف انشاء واقع میشود مثلاً *وقتك الله للنفوس و رزقنى الله لفاعك* میگویند که گویا در گذشته این آرزوها تحقق یافته<sup>۱</sup>؛ صاحبان فن بدیع هم بر این مطلب تأکید دارند که رعایت خاطر مخاطبین باید در نظر گرفته شود و سخنی بایست گفت که شنونده تفاعل بخیر زندانه نظیر بشر، سید علیحاجان مدنی نوشته است که: بر گوینده نظم و ویسندۀ نرواجیست از آنچه گوش از شنیدن آن کسراحت دارد پرهیزند و چون بسزندگان معمولاً از طیرد و شنیدن سخن ناخوش سخت دوری میجویند لهذا در خطاب با آنها اگر شاعر و نویسنده دچار لغزش گردد خطایش جبران پذیر نخواهد بود؛ و باز همونوشته: از واجباتست بر شاعر و نویسنده که سخن خود را با تفاعل بخیر آغاز کند تا شنونده و خواننده و نشان بدان خوش گمردد و شاد شوند. وی در باب «حسن الابداء» مطلعهای متعددی از شعراء نقل میکند که مدو. حین یابعلت فالخوش خرسند گردیده بشاعر صله کرامند داده یا بسبب شگون بسند رنجیده خاطر شده و شاعر را باخواری از درگاه رانده‌اند.

شعراء همیشه بحسن مطلع که شنونده از آن فال نیک زند و شاد شود توجه بسیار داشته‌اند و مولوی غلامعلی آزاد ملقب به «حسان الیهند» در «سبحه المرجان» میگوید: اصحاب بدیعیات تفاعل را در براعت مطلع ذکر کرده‌اند اما من آثار نوع خاصی از صنایع بدیع بشمار می‌آورم تا با شنیدن چنین بینی گوشها بیاساید و آن عبارت از استنباط خبیر ارقوا و فاعلت چنانکه ابوالعلاء معری گفته است:

وقد سماه سیده علیاً  
و ذالك من خلواته در فال  
دیگری هم گفته است:  
امر علی وادی الاراک تفاعل  
لعلى فی وادی الاراک<sup>۲</sup>

- ۱- بکتابهای «تلخیص المفتاح» و «شرح سعد نفازانی بر آن با معانی» مطلع و «مختصر» فصلهای مستد و انشاء مراجعه فرمایید.
- ۲- انوار الربیع ص ۱۶ و ۱۸
- ۳- سبحة المرجان ص ۱۶۲

اکنون که باین مطلب توجه فرمودید باید بگوییم که حافظ علاقه شدید باین امر داشته و در دیوانش ایات امیدبخش فراوان دیده میشود، وی میکوشد مشکلات و دردها ورنجهای زندگی و انساجیز بشمارد و آدمیان را امیدوار سازد که آینده خوشی در پیش دارند .

نفس باد میا شکست نشان خواهد شد

خالص پیر دگر باره جوان خواهد شد

از غم ایام عقیقی بسمن خواهد داد

چشم بر گس بشقایق نگران خواهد شد

نسی را از با مرادها نمینرساند و باو دل میدهد که وضع زمان بکسان نیست  
و در دیدن راه دور بومیدش نمیسازد چون آخر الامر پایانی دارد.

دور گردوی گردو روزی بر مراد ما بر رفت

دانما بکسان نماند حال دوران غم محور

گرچه مرل بس خفا تا کسب و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کار نیست پایان غم مخور

شاعران شکارچی مضمون و معنی هستند و اگر دیگران خواسته اند توانایی و مهارت خود را نشان دهند شهر و پلنگت و ببر شکار کرده اند ، و با خواسته اند قوت روزانه فراهم آرند کباب و کبوتر و سائر مرغان هوا را شکار کرده اند ، حافظ دنبال شکار آهوان خوش حلق و خال پرندگان زیبای نغمه پرداز رفته اسب ناپا آنها انس گیرد و با زبان بیزبانی سخن گوید.

اگر ز خون دلم بسوی عشق میآید

عجب مدار که هم درد آهسوی ختم<sup>۱</sup>

از این رو گفتار حافظ بگفتار دیگر شاعران نمیماند و زبانانش بیان کننده

۱- در چاپ قدسی چنانست و در چاپ فروزینی چنین:

اگر ز خون دلم بسوی عشق میآید عجب مدار که هم درد آهسوی ختم

احساسات دلست ، بی سبب نیست که ارباب حال و معنی از میان اینهمه شاعران زبان فارسی تنها او را «لسان الغیب» خوانده‌اند ، جامی در «بهارستان» گفته است :  
 قدوة الشعراء خواجه حافظ شیرازی ، اکثر اشعار وی لطیف و مطبوعست و بعضی  
 قریب بسرحد اعجاز ، چون در اشعار وی اثر تکلف ظاهر نیست ویرا «لسان الغیب»  
 لقب کرده‌اند ،<sup>۱</sup> و در کتاب دیگر خود «نفحات» نوشته است : وی لسان الغیب و  
 ترجمان الاسرارست بسا اسرار عیبیه و معانی حتمیه که در کسوت صورت و لباس  
 مجاز بازنشود<sup>۲</sup> حاج خلیفه هم در «کشف الظنون» مینویسد: دیوان حافظ معروف  
 و متداول بین فارسینست ، با آن فال سیگیرند و بسیار اتفاق میافتد بیت مناسبی  
 موافق حسب حال فال گیرنده میآید ، بهمین جهت او را لسان الغیب میگویند و در  
 تصدیق این ادعاه محمد بن شیخ محمد هر وی رساله مختصری تألیف کرده و در آن  
 حکایاتی که متضمن فالهایی بوده مطابق حال فال گیرنده گرد آورده و در مدح حافظ  
 داد سخن داده است ، مولی حسین کفوی متوفی در سالهای بعد از ۹۸۰ نیز رساله‌ای  
 بترکی راجع بتفاوت دیوان حافظ تألیف کرده که مشحونست بحکایات عربیه<sup>۳</sup> .  
 بسیاری دیگر از مؤلفین لسان الغیب و ترجمان الاسرار بودن او را تصدیق کرده و  
 باین لقبهایش ستوده‌اند و سن گمان میکنند دو چیز علت امتیاز حافظ بر سایر شعراء  
 بوده و هر دو سبب شده‌اند که اشعارش بدینگونه مورد توجه عموم قرار گیرد و  
 سر نوشت خویش را اکثر از او بجز جوینده ، یکی از آن دو چیز اینست که:  
 علاوه بر تحصیل علوم مد ازله عصر و اکتساب فضائل که بقول خودش چهل سال  
 در آن راه طی طریق کردد ز بسر منزل مقصود رسیده بوده ، ذاتا فراست و هوش  
 و فکر دقیق و عمیقی داشته است ، حوادث زمان را درست تحلیل میکرده و براز  
 های زندگی پی میبرده است ، حکیمیه بوده که اشیاء را چنانکه هستند میشناخته

۱- بهارستان : چاپ وین ص ۱۰۰

۲- نفحات لانس: چاپ ایران ص ۶۱۴

۳- کشف الظنون : چاپ ترکیه - ستون ۷۸۲

و عارفی بوده که بر مجاری احوال نفس و کیفیات آن آگاهی داشته است ، اگر دیگر اندیشمندان فهم سخن مبرکده‌اند او در ماوراء هر سخنی دقائق و علت آنرا هم جستجو میکرده ، چنین دریافته‌ام که او کم گو و پر اندیشه بوده ، از سخنانش پیداست که در عالم فکر و تعقل ، معانی و مفاهیمی او را بخود مشغول میساخته که بر خاطر دیگران هرگز خطوط نمیکرده ، در همان هنگام که حریفانش پیکر سخن خویش را بزبورهای صنایع بدیع و تکلفات گوناگون میاراسته‌اند او که بگونه طبیعی لطف سخن داشته و گفتارش مورد قبول خاطر همگان بوده متوجه زیبایی معنوی و دقت تعبیر کلامش میگردیده است ، دیدی نافذ و فکری عمیق و بیانی جامع داشته و تمام این امور از خصال اشعارش آشکارست بنابراین از آنچه میخواهیم سبب دیگر امتیازش بر شعراء زبان فارسی بدانیم میتوانسته استنباطات مهم و دقیق کند ، او در ایام رشد و کمالتش با پنج تن از پادشاهان مختلف الاحوال معاصر بوده و با همگی دیدار کرده و با بعضی مصاحب بوده ، رجال دربار این پادشاهان را نیز میشناخته و با آنان همصحبت میگشته است .

دوران جوانی حافظ مصادف با سلطنت شیخ ابواسحاق بود که ذوق ادبی داشت و طبعاً مردی اهل حال و عشرت دوست بود ، مردم فارس خاصه شیراز در عهد او در کمال رفاه و آسایش بسر میبردند و بعیش و نوش میپرداختند ، حافظ با این پادشاه دوست و همدم بود و خاطرات ایام مصاحبت او را تا آخر عمر هیچگاه از پسماد نبرد ، شیخ ابواسحاق در سال ۷۵۸ بقتل رسید و مردم فارس همگی مهموم و مغموم گشتند و حافظ با افسوس تمام از دوران فرمانروایی او و حالات پسندیده‌اش یاد میکرد و غزلهایی میسرود .

پس از او امیر مبارزالدین بر فارس مستولی شد که مردی سفاک و ریاکار بود و تا آنجا که می‌توانست بر مردم آزاده فارس سخت می‌گرفت ، در عهدش بازار تدلیس و ریاکاری رونق داشت و همه جاجلوه‌گاه و اعظان دورویی بود که چون بخلوت میرفتند بر خلاف مواظ خود کار دیگر می‌کردند ، امیر مبارزالدین در سال ۷۶۵ در گذشت و بجای او شاه شجاع فرزندش بر تخت سلطنت جلوس کرد ، ایمن پسمادشاه

ما آنکه ارفضل و ادب بی بهره نبود و به تازی و عربی شعر می‌گفت. او قاصد قلب را از پدر آموخته بود، چشم پدر و پسر خود را کور کرد و فرزند دهساله بیگناه شیخ ابواسحاق را کشت و در تکب امری فجیع و ناموسی شد با انهمه در زمانش فارس فر و شکوهی یافت و اهل علم و فضل آسوده خاطر سر میبردند، بالاخره در سن ۷۸۶ وفات یافت و پس از او هر چند خاندان آل مظفر بهم در آویختند و فتند آشوب در فارس و سایر نواحی که تحت فرمانروایی آنان بود بسیار گشت و اغلب اوقات شاه منصور در شیراز حکومت میکرد، او حز با ترکش هفده من و چماتی دوهن و کارهای پهلوانی و جنگ و جدال بجز دیگر مشغول نبود و بر اثر کشمکشهایی که بین شاهزادگان مظفری وجود داشت مردم فارس در ناراحتی شمدید و اضطراب کامل بسر میبردند زیرا هر چند هفته و ماه یکی از آنان قدرت را از دیگری میگرفت و بر شیراز مستولی میشد، درین اوضاع و احوال سرو کله امیر نیور پیدا شد و برای نخستین بار در سال ۷۸۸ بشیراز وارد شد، باینکه او یکی از سفاکان مشهور تاریخ بود و بارها از سرهای کشتگان خود مناره و مأذنه برپا ساخت و میلو نهانفوس را بقتل رسانید معذالت ادعای دینداری و دانشندی میکرد، در شیراز علماء و فضلاء را نزد خویش خواند اطلاعات دینی خود را به روح آنها کشید، کسی که بی پروا شهرها را ویران میکرد و دستش بخون مردم بیگناه آغشته بوده و از علماء شیراز راجح مسح پا با شستن آن در وضو و علت فضیلت نماز صحیح سؤال میکند و با عرفاء آن شهر از اصطلاحات و مسائل عرفانی سخن بیان میآورد، بنا بروایتی بحافظ میگوید: تو چگونه حافظ قرآن هستی که نمیتوانی آیات قرآن را آیه به آیه از انتهای سوره تا ابتداء آن بخوانی؟! در حالیکه من میتوانم از حفظ تمام سوره‌های قرآن را بدینگونه بخوانم: زهی و قاحت و بیشرمی! یارب در دنیا چه

۱- این مطلب را در اصل بر بون در کتاب «سرگذشت تبه و لئیک» قلم خود او به آخر فصل نوزدهم نقل کرده است و ما را در ماده نسبت این کتاب، به تمبر تردید ندارد، که باید در محل مناسبی شرح آن پرداخت.

کسانی آمده و رفته‌اند که بشریت از نام آنها ننگ دارد، باری، حافظ در شیراز این پنج پادشاه را دیده و با آنها آشنایی نزدیک داشته و در خارج از حوزه مملکت فارس با سلطان اویس که از سال ۷۵۷ تا ۷۷۶ و سلطان احمد که از سال ۷۸۴ تا ۸۱۳ سلطنت می‌کرده و هر دو از سلاطین آل‌جلایر و دربغداد بوده‌اند و همچنین با سلطان غیاث‌الدین که از سال ۷۸۰ تا ۷۹۹ در دکن (هندوستان) پادشاه بوده آشنایی دور ولی صمیمانه داشته و مکاتبات دوستانه بین آنها درو بدل می‌شده است. حافظ با وزراء و امراء این سلاطین نیز آشنایی نزدیک و دور داشته و بر اوضاع و احوال مردم تحت سیطرهٔ هریک واقف بوده، نزدیکان خود را میدیده و از گفتار و رفتارشان پی می‌برده که روحیهٔ هریک چگونه است و چه اندیشه‌ای دارد، آنها را هم که دور بوده‌اند بواسطهٔ مکاتبات که نصف مواصلاست یا دیده بصیرت نظر کرده و میشناخته است بنابراین اعمال‌همگی در معرض دیدش قرار داشته و تأثیر هر عمل آنها را در جامعه مشاهده می‌کرده است و چون بطوریکه گفتیم علاوه بر فضل و علمی که داشته از هوش و فکر دقیقی برخوردار بوده و حوادث را درست تحلیل می‌کرده و از همه مهمتر در زمان و در میان جامعهٔ خود زندگی مینموده لهذا ریشه‌های حوادث ایام، اعمال قدرتمندان، و تغییرات و تبدلات جامعه، و عوض و بدل شدن اخلاق عمومی و رفتارهای فردی، و روحیات و کیفیات نفسانی مردم، همه و همه را خوب میشناخته و با تعبیرات عارفانهٔ خود بسزبان شعر بیان می‌کرده است.

این موضوع که گفتیم حافظ در زمان و در میان جامعهٔ خود زندگی می‌کرده چون در خور توجه است لازمست گفته شود که روح اکثر شعراء با زمان و مکانی که جسمشان در آن زندگی می‌کند رابطه ندارد یا کم رابطه دارد، بیشتر علاقه‌مند بزمانهای پیش و مکانهای دیگر هستند، قرن‌ها از عهد شعراء دوره‌های سامانی و غزنوی گذشته و مردم آن اعصار خاک شده و خاکشان گرد هوا و بر باد رفته اما اکثر شعراء مانند آنان میاندیشند و اوصاف و حالات مردم آن از منته را برای مردم عصر خود ذکر میکنند، اگر شاعر شناخته نباشد از سخن او گمان میرود از شعراء



عهد و ازمنه پیشین است بنابر این روحش تعلق بزمان و مکان و جامعه‌اش ندارد اما حافظ در زمان خود و میان مردمی که اطرافش بوده‌اند زندگی میکرده و راز - های نهان حوادث زمان خود را بساز میجسته و بمطالعه روحیات همان مردم میپرداخته است و چون حکیم و عارف واقعی بوده و دیدی نافذ داشته در اعماق وجود آدمی نظر میکرده و علت هر تنبیر اندیشه و میل و حال را در مییافته است لهذا از درون دلها خبر میداده و بر طبق واقع سخن میگفته است.

لسان الغیب بودنش نه بدانمعنی است که ازعالم دیگر و ماوراء طبیعت خبر داشته و برای مردم روی زمین خبر میآورده بلکه بدانمعنی است که از غیب دلها و نهانیهای روان آدمی آگاه بوده و از دیدنیها و شنیدنیهای خود برآزهایی پی میبرده که دیگران آنها را نمیدیده و نمی‌شنیده‌اند.

مهمتر از این امر بر زبانی بلیغ و سخنانی جامع و بدیع چیره بوده که میتواند اندیشه‌ها و مکنونات ضمیر خود را چنان بیان کند که هر کس ندارد از دل او خبر میدهد و راز او را بر زبان می‌آورد ، اگر از امری بحث میکند که از خصائص آدمیانست و در هر زمان و در هر مکان وجود دارد چون بهر حال علل متفاوت و افراد مختلفند و او ناظر بعلل است جهتی از هر امری را نشان میدهد که برای دیگران نازگی دارد بهمین سبب تعبیراتش مانند سائر شعراء نیست و اختصاص بخودش دارد ، و بحکم بلاغت در یکجا اوصاف و حالات عمومی را فردی و شخصی میشناساند و در جای دیگر آنچه فردی و شخصی است بصورت کلی و همگانی بیان می‌کند و چون در هر دو جا باقتضای وقت و با رعایت حال و وضع گوینده و شنونده سخن گفته توانسته است کلامش را در دلها جای دهد و هر کس آنرا مناسب خود بداند.

او حتی در غزلیاتی که جهت اشخاص معین و در مناسبت خاصی سروده کلیاتی بنظم آورده که دائره شمول هر بیتی نه تنها شخص و وقت معین را در بر میگیرد بلکه شامل هر خواننده و شنونده‌ای که در چنان موقعیتی باشد میگردد ، ما بدرستی نمیدانیم این شاعر نامی چه مدت در جهان زیسته است ولی میدانیم در مدت چهل

پنجاه سال که او قوهٔ تشخیص داشته و در اجتماع وارد بوده زیاد حوادث دوران و انقلابات زمانه را دیده است. ادوارد برون می‌نویسد: در تاریخ مشرق مشکلیست خانواده‌ای چون آل مظفر بتوان یافت که ما بین خود اینهمه دشمنی و شقاق داشته و بدینگونه بجنگهای وحشیانه و بکشتار خود... ویشاوندان خود پرداخته باشد<sup>۱</sup> بدیهی است در این اوضاع و احوال شهرهایی که در قلمرو حکومت آنها بوده از جمله شیراز و ایران و دچار آشفتنگی میشده و آتش هرج و مرج و فتنه و آشوب در میان مردم زبانه میکشیده است، در نتیجه هر روز اهالی برنگی درمیامده و نسبت بیکدیگر دشمنی و ظلم بیحد میکرده‌اند.

حافظ که ناظر تمام این وقایع بوده و توانایی تغییر محیط و اصلاح جامعه را نداشته لاجرم از شدت تأثر بگوشه‌ای میخزیده و می‌گفته است،

مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی

در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت؟

اما مگر روح حساس و قلب پر عاطفه و فکر جوال او میگذاشته که در همان گوشهٔ کلبهٔ خود آرام بنشیند و دم بسرنیاورد، دمهایی که برمیآورد همان اشعار اوست که منعکس کنندهٔ تأثرات درونی و مجسم کنندهٔ اوضاع زمانه و حالات مردم بوده است.

بهر حال چون در دورانی میزیسته که در آن حوادث گوناگون اتفاق افتاده و هر حادثه در جامعه تأثیر بخشیده و موجب بروز و ظهور آنچه از اوصاف و حالات در نهاد آدمیانست شده لهذا توجه او که قطعاً مردی جامعه شناس و روانکاو بوده بعقل حوادث زمان و مشخصات آدمیان معطوف میشده است و اشعارش حکایت از دریافتهای درست او از این امور میکند و از آنجا که صفات و حالات و غرائز جنس بشر در افراد مشابهست از اینرو آنچه راجع باین معانی گفته قابل تطبیق با مردم زمانهای دیگر نیز گردیده است بخصوص که این گویندهٔ چیره دست بسبب

یژو گیهای مردم و زمان خود عنایت شدید داشته که از «ایهام» زیاد بهره گیرد تا گفتارش دارای وجوه مختلف گردد بهمین جهتست که از اکثر ابیات او هریک از صاحبان مشارب متنوعه معنای خاصی درک میکند و بزرگترین جهت مراجعه بدیوان او برای تفاوتل هم همین امرست زیرا هر کسی وجهی و جوی از آن وجوه را با قصد و نیت خویش میتواند تطبیق سازد.

قال بوسیله دیوان حافظ معمولا این طور انجام میگیرد که

### جدولهای

نخست بر روح او درود فرستاده و فاتحه میخوانند آنگاه

### قال

نیت کرده و با سر انگشت سپاه از هر جا که بخواهند

### دیوان حافظ

در \_\_\_\_\_ وانش را میسگشایند ،

از نخستین بیت صفحه دست راست و نخستین بیت غزل بعد جواب سؤال خود را باز میجویند ، بعضی هم از تمام غزل نخستین دست راست اگر چه ایاتی از آن در صفحه پیش باشد و همچنین از تمام غزل بعد بعنوان شاهد پاسخ نیت خود را میطلبند و با اینحال جدولهای مخصوصی هم برای قال دیوان حافظ درست کرده اند که مانند اصل قال گرفتن چند دقیقه ای فقط موجب سرگرمی و اشتغال خاطرست.

این فالنامه ها مشتملست بر مربعات چندی که غالباً مضروب اعداد فرد مانند ۷ و ۹ میباشد و هر مربع محتوی کلمه یا حرفیست که میتوان برای آن مقصود بکار برد، چنین فالنامه هایی بسیار قدیمیست و چنانکه ادوارد برون نوشته است: با وجود ظاهر مرموز و حیرت انگیزی که دارد جواب درست و روشنی نمیدهد، اگر مربعات مضروب عدد هفت باشد هفت جواب و اگر مضروب عدد نه باشد نه جواب بدست میدهد و قس علی ذالک و چنانکه میولین Edward Lane (عالم و محقق مصر شناس) اشاره کرده است بهمین طرز مربعاتی برای تفاوتل نزد مصریان قدیم معمول بوده است. اینها هم ناشی از عقیده ایست که در شرق رواج داشته و بر آنند که در موقع شك و تردید بطور قاعده کلی آدمی باید جنبه منفی را اختیار کند و از اتیان بعمل مثبت دوری جوید بهمین سبب اکثر جوابهایی که ازین مربعات استخراج میشود یا بطور وضوح نهای از عملست

باصطلاح معمول «فال بد» است یا آنکه جنبه تردید دارد و بندرت جواب مثبتی که مشوق انجام کار باشد از آنها استخراج می‌شود.<sup>۱</sup>

بضمیمه اغلب دیوانهای حافظ چاپ هندوستان در قرن گذشته یکی از فالنامه‌های مربوط به آن دیده میشد که حاوی چند صفحه مربعات بود و معمولاً در اول دیوان قرار داشت و طریق استفاده از آنها را نیز نوشته بودند، خود من چند نسخه از این چاپها که فالنامه‌ای ضمیمه داشت دیده‌ام و لسی اکنون هیچک در دسترس نیست اما یکی از آنها را ادوارد بیرون اینگونه معرفی کرده است:

این جدولها مشتملست بر  $۱۵ \times ۱۵ = ۲۲۵$  مربع که هر يك حاوی يك حرف میباشد ۹ مصراع که هر کدام مشتمل بر ۲۵ حرف میباشد و مضروب آن نیز  $۲۵ \times ۹ = ۲۲۵$  انتخاب شده است؛ باین طریق که در مربع اول حرف اول از مصراع اول را گذارده‌اند و در مربع دوم حرف اول از مصراع دوم بهمین ترتیب تا آنکه در ... - ربع نهم

حرف اول از مصراع نهم نوشته شده و سپس حرف دوم از هر مصراعی بهمان نظم و ترتیب بکار رفته، پس از آن حرف دوم از هر مصراع تا مربع دهم و حرف دوم از مصراع دوم در مربع یازدهم و بهمین قیاس تا آن که در جدول مربع بیست و پنجم با حرف بیست و پنجمین از مصراع نهم خاتمه پذیرد و طریق استعمال آن جدول اینست که انگشت سبابه را بهر طریق که اتفاق افتاد روی یکی از آن ۲۲۵ مربع میگذارند و حرفی که در آن نوشته شده ثبت میکنند و سپس مربعات بعد را بطور دایره تعقیب میکنند و ۲۴ حرف دیگر را که از ۹ مربع دیگر از همان شروع و بهسان مربع خاتمه میپذیرد استخراج میکنند و با این طریق يك مصراع از مجموع آن ۱۵ حرف استخراج میشود که مصراع نخستین یکی از غزلیات خواجه خواهد بود، پس همان غزل را

از دیوان بیرون آورده می‌خوانند و جواب نیت خود را می‌شنوند<sup>۱</sup>.

براون پس از این توضیح جدولی را که مشتمل بر ۹ مصراع است از ۹ مطلع در کتاب خود درج کرده و بعد از آن نوشته است: معلومست جوابهایی که بوسیله این غیگویی مبهم بدست می‌آید غالباً نامعلوم و مشکوک میباشد و در آخر چنین اظهار نظر کرده: فال زدن بدیوان بطریق گشودن آن جوابهای بهتر و روشن‌تر بدست میدهد و بعقیده من هیچکدام هیچ جوابی نمیدهد و فقط ما هستیم که آنرا تطبیق با نیت خود میکنیم. فاضل محترم آقای محمد وجدانی کتابی بنام «الهاماتی از خواجه حافظ» تألیف کرده و در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی بچاپ رسانیده‌اند که در آن نیز فالنامه‌ای دیده میشود که مربوط بفال زدن از دیوان حافظ است، طریقی استفاده از آنهم<sup>۲</sup> همانست که براون توضیح داده چنانکه نوشته است: يك جدول را در مقابل چشم خود قرار داده بسا توجه خاطر نیت کند و انگشت سبابه دست راست خود را روی یکی از حرفها و خانه‌های جدول بگذارد حرف را نشان کنند و از همان حرف انتخاب شده شروع بشماره نمایند (افقی و بسطرف دست چپ) و حروف ششم را یادداشت کنند و این عمل را ادامه دهند تا بآخر جدول برسند بعد بیالای همان جدول مراجعه نموده دنباله شماره را ادامه دهند و بسا حرف ششم را ثبت کنند تا بحرفی که ابتداء در نظر گرفته و انگشت روی آن گذارده بودند برسند وقتی که شماره حروف جدول و ثبت حروف ششم بآخر رسید با ترکیب حروف بدون هیچگونه تغییر و تبدیل يك مصراع از مطلع غزلی از غزلیات حافظ بدست می‌آید که جواب سؤال فال شماست و بقیه غزل را بسا مراجعه بدیوان از روی قافیه بدست آورده استفاده فرمایند .

اینگونه جداول و فالنامه‌ها متعددست و همه نشاندهنده توجه فضلاء و مردم عادی بدیوان حافظ است و اگر قصه‌ای که جمعی از تذکره نویسان نوشته و گفته‌اند که

---

۱- از سمدی تا جامی ص ۲۱۵

۲- الهاماتی- از خواجه حافظ ص ۸ - ۱۷۷

پس از فوت خواجه جهت تشییح جنازه و نماز بر او باشعارش فمال زدند ، صحت داشته باشد معلوم میشود پس از رحلت این گوینده نامی بلافاصله مردم بفال زدن از اشعارش پرداختند<sup>۱</sup> و بهر حال تفاؤل با دیوانش در میان فارسی زبانان چنان متد اول گردیده که گمان میرود کم کسی وجود داشته باشد در سنین رشد و تمییز بسوسيله آن فالی زده باشد.

بدیهی است که بسبب مناسب واقع شدن کلمات و مضمون بیتی با شخص و واقعه خاصی آیه‌هایی بنام تفاؤل جعل کرده و شهرت داده‌اند ولی شکی نیست که در میان اینهمه تفاؤلات که در هیچ زمان از بسیاری نمیتوان آنها را احصاء کرد حکایت برخی از فالها ممکنست واقعیت داشته باشد. حکایات تاریخی درین باب بسیارست و در باب تفاؤلات جالب توجه دیوان حافظ حتی رسائل و کتبی هم تألیف گردیده و ما پیش ازین بنقل از صاحب «کشف الظنون» نوشتیم که محمد بن محمد هروی و حسین کفوی رساله‌هایی مربوط بتفاؤلات دیوان حافظ نوشته‌اند<sup>۲</sup> حسین کفوی اهل باغچه سرای در شبه جزیره کریمه و از تاتارها بوده، در سال ۹۸۵ کتاب خود را تألیف کرده و تقریباً مشتمل بر صد و چهل

---

۱- این قصه در بسیاری از تذکرها نقل گردیده و ما در اینجا آنرا از صفحه ۵۱ تذکره «مرآة الخبال» تألیف امیر شیرعلی لودی :یا آوریم: چون خواجه بکمال بی‌تبعی و رندمشرقی میزیست مشایخ وقت بعد از رحلت وی بنماز جنازه تن در نه، بدادند آخر الامر قرار بر آن افتاد که اشعارش را که اکثر بزخرف پاره‌ها نوشته جایجا میانداخت جمع نموده در سبوی اندازند و کودکی معصوم یکی از آنها را بیرون آورد بر طبق مضمون آن عمل نمایند چون بدین وتیره عمل فرمودند کاغذی که این بیت مرقوم بود بر آمد :

قدم در بیخ مدار از جنازه حافظ اگر چه فرق گناهست یرو دیهشت

مشایخ از مشاهده این بیت نماز جنازه بگزاردند و آنروز خواجه را لسان‌الغیب خواندند . این حکایت در صورت صحت معمول بودن تفاؤل با شعر را در آن زمان بتجویی نشان میدهد.

۲- کشف الظنون : سنون ۷۸۳

حکایت از تفاوت‌های مربوط به دیوان حافظ است که در کشور ترکیه و ایران واقع شده است<sup>۱</sup> در رساله «لطیفه غیبیه» تألیف محمد دارابی معاصر شاه عباس دوم صفوی نیز تعدادی تفاوت دیوان حافظ مندرجست که ادوارد براون آنها را در «تاریخ ادبی ایران» جلد سوم نقل کرده و مترجم فارسی آن کتاب مرحوم علی اصغر حکمت نیز در پاورقیها ده حکایت ازین تفاوت آورده است<sup>۲</sup> آقای محمد وجدانی هم در کتاب خویش ۲۶ حکایت نقل کرده<sup>۳</sup> و جز این رسائل و کتب در بسیاری از کتب مختلفه حکایت یا حکایاتی دیده میشود که چون من همه را يك نوع سرگرمی و اشتغال خاطر اما مطلوب و مطبوع میدانم و هبچیسک صراحتی غیر قابل تردید بر مقصود ندارد از اینرو از نقل نمونه‌هایی از آنها در میگذرم و در عوض توجه خوانندگان عزیز را بساین نکته معطوف میدارم که در آغاز، فالگیری بوسیله شعر مبتنی بر اعتقادی بوده که نسبت بشعراء وجود داشته است.

عرب، شاعر را دارای موهبتی میدانست که چیزهای مکتوم از مردم عادی را در مییافت و درین ادراک از شیطان خاص خود الهام میگرفت، با نیروهای نامرئی بستگی داشت و میتوانست با شعر خودش جنگها بر پا کند و فتنه‌ها خاموش سازد.

معتقد بودند که هر انسانی همزادی از جنیان دارد که همه جا همراه اوست و نام چنین همزادی اگر مرد باشد «تابع» و اگر زن باشد «تابعه» میباشد و اینها که نامرئی هستند از امور نامرئی هم آگاهند، همزاد شعراء دانان از دیگران هستند و از دانشها و آگاهی‌های خود هر يك شاعرش را با خبر میسازد و او با

۱- الهاماتی ازخواجه حافظ ص ۱۱۰

۲- ازسندی تاجامی ص ۸-۲۲۱

۳- الهاماتی ازخواجه حافظ : بخش پنجم از گفتار دوم

۴- بقاموس فیروزآبادی، ذیل لغت «تابع» رجوع فرمایید







از فراز هفت قرن

دکتر عدی آذرخشی

«دوست ارجمند و دانشمندم آقای نیاز کرمانی از من خواستند که مطلبی  
برای درج در نشریه حافظ شناسی ارسال دارم . چون در حال حاضر فرصتی برای  
تهیه مقاله‌ای در این باب ندارم ، با اصطلاح معروف برای خالی نبودن عریضه نسخه  
غزلی را که در فروردین ۱۳۶۰ هنگام مراجعت از شیراز بتهران درباره حافظ  
سروده‌ام میفرستم و امیدوارم در آینده مقاله مورد نظرایشان را آماده کنم .»

حافظا فردا به ری برگردم از شیراز تو

کاش پروازم شکوهی داشت چون پرواز تو

تابه‌شنی طائری چون تو در آن کرد آشیان

رشک فردوس برین شد تاابد شیراز تو

ای پیمبروار و ای فرزانه روشن ضمیر

درعجب سحر آفرینانند از اعجاز تو

مادر این قرنیم و گوشی نشنود آواز ما

وز فراز هفت قرن آید بگوش آواز تو

راز عالم دانی و هر دم ز حیرت دم زنی

ما غریق حیرتیم ای رازدان از راز تو

بر سر خورشیدها شهبال بینش گستری

آری از سیمرغ هم برتر برد شهباز تو

فکرت از شاهراه کهکشان چون بگذرد

عشق خواند آفرین بر خنک گردون تاز تو

تابه فرجام جهان شعرت بود الهام بخش

نیکفرجامیت پیدا بود از آغماز تو

بر سر گیسوی خوبان هر سر موقصه ای است

زین سبب تفصیل‌ها خوانیم از ایجاز تو

لفظ و معنی بسکه در شعرت هماهنگی کند

نغمه‌های جاودانی سرزند از ساز تو

زنده تا بودی کشیدی ناز خوبان با نیاز

نازنینان می‌کشند اکنون به منت تاز تو

بیگمان می‌شد ز ناز ناروای خود خجیل

گر بدیدی حشمت را دلبر طناز تو

بوسه زد بر خاک پاکت رعدی و گنت این غزل

در ثنای طبع فیاض سخن پرداز تو

شرازه فروردین ۱۳۶۰

## سه غزل

دکتر مهدی حمیدی

### دوست شاعر عزیز جناب آقای نیاز

چنانکه میدانید و بارها از خود بنده هم شنیده‌اید، من متأسفانه تاکنون کار خاص و تحقیق مخصوصی در باب حافظ نکرده‌ام، ولی از موقعیکه مرقومه جنابعالی را زیات کرده‌ام فکری مانند موریانه به خانه اندیشه‌ام افتاده است و گاه و بیگاه سرا علی رغم دلخواه براه‌های دور و دراز و پیچاپیچی میکشند که اگر بخواهم در این کتاب گرانبهای شما تصاویری از آنها را که در لحظه دزادتر و پیچاپیچ تر میشوند منعکس کنم بسیاری از ادراک آن کتاب را خواهد گرفت و بعید هم نیست که خوانندگان مشتاق آنرا از پیمودن این راه خسته‌کننده و اصولاً هم از دید من، جای انعکاس اینگونه اندیشه‌های دراز چنان جاهائی نیست، اما میتوانم اساس و پایه‌های آن اندیشه را در اینجا بعنوان سرلوحه مطالب بعرض جنابعالی و خوانندگان برسانم :

اول آنکه بارعایت معنای لغوی غزل چیست؟ و ماحق داریم از لحاظ برون و درون به چه نوع شعری از انواع شعر فارسی اسم «غزل» بگذاریم و اگر فی‌المثل؛

از بعضی از آنها این درجه را بگیریم آنها را خلع درجه کرده و از شأن و مقام آنها کاسته ایم یا بر مقام و شأن آنها افزوده ایم ، با هیچکدام ؟  
 دوم آنکه آیا بنام شعرهایی که از حافظ مانده است و ما فعلاً همه آنها را «غزل» مینامیم ، درست است که این نام را داده ایم یا نه ، یا جای تأمل است و آیا فرق آنها با هم از لحاظ صورت و سیرت چیست ؟  
 سوم آنکه فرقی بین غزلهای حافظ و سعدی هست یا نیست و اگر هست در کجاست ؟

مثلاً این شعر سعدی :

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس  
 عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس  
 بستان یار ، در خم گیسوی تاب دار  
 چون گوی عاج در خم چو گان آبنوس  
 يك شب كه چشم فتنه بخواب است زینهار  
 بیدار باش تا نرود عمر بسر فسوس  
 تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح  
 یا از دسر ای اتابك غریب و کوس  
 لب از لب چو چشم خروس ، ابلهی بود  
 سرداشتن ، بسگفته بیهوده خروس

و این شعر حافظ :

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی  
 دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی  
 چشم آسایش کسه دارد از سپهر تیز رو  
 ساقیا ! جامی بمن ده تا بیاسایم دمسی  
 زیر کی را گفتم این احوال بین! خندید و گفت  
 صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

سوختم در چاه صبر از بهر آن ترك چنگل  
 شاه ترکان فارغ است از حال ما کورستی؟  
 در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست  
 ریش باد آن دل که بادرد تو خواهد مرمی  
 اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست  
 ره روی باید جهان سوزی، نه خامی، بی غمی  
 آدمی در عالم خاک می نماید بسدست  
 عالمی دیگر ببايد ساخت و ز نو آدمی  
 خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم  
 کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی  
 گریه حافظ چه سنجید پیش استغنائی عشق  
 کاندراين دریا نماید هفت دریا شبنمی

هر دو غزلند؟

اگر بله، چرا؟

واگر خیر، چرا؟

اما تا این سؤال و جوابها در ذهن من پخته شود و بقوام آید. امید است که  
 چاپ پنجم کتاب شما تمام شده باشد ولی فعلا برای آنکه منم از فیض اشتراك در  
 آن محروم نمانده باشم سه شعر برای شما میفرستم که اولی در وزن و قافیه شعر  
 حافظ است با آنکه من در حین سرودن آن هیچگونه توجهی به شعر حافظ نداشته‌ام  
 و یادم نبوده است که حافظ شعری در این بحر و قافیه دارد. و دومی در وزن و قافیه  
 شعر سعدی است و حافظ هم در همان وزن و قافیه، با احتمال قوی با توجه به شعر  
 سعدی، شعری ساخته است و من در حین سرودن شعر خود به هر دوی آنها توجه  
 نداشته‌ام. و سومی شعری است که وزن و قافیه آنرا نام مخاطب من در آن شعر بمن  
 القاء کرده است و در اثنای سرودن آن بیاد شعر حافظ افتاده‌ام.  
 و اما آن شعر من که با عدم توجه من بوزن و قافیه شعر حافظ در آمده این است:

بدوست عزیزم دکتر عزیز شیرازی  
از تهران به وین

### هفتاد و پنجم

از غمی می‌سوزم و ناچار سوزد از غمی  
هر که را رنج درازی مانده و عمر کمی  
دل که از بیم فنا، چون بحر پروائی نداشت  
دمیدم بر خویش می‌لرزد کنون چون شبی  
گاه گویم زندگانی چیست؟ عین سوختن  
تا نمیرد شمع، از سوزش نیاماید همی  
چشم بینا نیست مردم را و این بهتر که نیست  
ورنه هر گهواره‌ای گوری است، هر عیشی غمی  
ای عزیز؛ ای محرم جان! با که گویم راز دل  
باز نتوان گفت هر رازی بهر نام محرمی  
درد بیدرمان من ای کاش تنها مرگ بود  
ای بسا دردا که پیشش مرگ باشد مرهمی  
خالق شیطان و گندم شادی مردم نخواست  
عالمی غم ساخت پیش از آن که سازد آدمی  
گرز چشم من به هستی بنگری بینی مدام  
خواب شوم ناگواری، عیش تلخ درهمی  
ور به جوئی از زبان کلک مسن معنای عمر  
درد جسام سوز فریائی، بسلائی مبهمی  
و آن بهشت و دوزخ یزدان که از آن وعده هاست  
با تو بنشستن زمانی، بی تو بنشستن دمی

۳۷/۹/۲۳ - تهران

و آن شعر سعدی که از آن سخن بمیان آمد این است :  
 ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی  
 حق را بروزگار تو بسا ما عنایتی  
 گفتم نهایتی بود ایسن درد عشق را  
 هر بامداد میکند از تو بسدایتی  
 معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست  
 با تو مجال آنکه بگویم حکایتی  
 چندان که بی تو غایت امکان صبر بود  
 کردیم و، عشق رانه پدید است غایتی  
 فرمان عشق و عقل بیک جای نشوند  
 غسوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی  
 ز ابنای روزگار بخوبی ممیزی  
 چون در میان لشکر منصور، رایتی  
 عیبت نمیکنم، که خداوند امر و نهی  
 شاید که بندهای بکشد، بسی جنایتی  
 زانگه که عشق دست تطاول دراز کرد  
 معلوم شد که عقل ندارد کفایتی  
 من در پناه لطف تو خواهم گریختن  
 فردا که هر کسی رود اندر حمایتی  
 درمانده ام که از تو شکایت کجا بسرم  
 هم بسا تو گر زدست تو دارم شکایتی



سعدی ! نهفته چند بهمانند حدیث عشق  
 این ریش اندرون «بکنده هم سرایتی»<sup>۱</sup>  
 و شعر حافظ این :  
 ای قصه بهشت ز کسویت حکایتی  
 شرح جمال حور ، ز رویت روایتی  
 انفساس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای  
 آب خضر ز نوش لبانت کنایتی  
 هرپاره از دل من واز غصه ، قصه‌ای  
 هر سطری از خصال تو و ز رحمت آبتی  
 کی عطرسای مجالس روحانیان شدی  
 گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی<sup>۲</sup>  
 در آرزوی خاک در یار سوختیم  
 یاد آور ای صبا که نسکردی حمایتی<sup>۲</sup>  
 ای دل! بهره‌زده دانش و عمرت بباد رفت  
 صد مایه داشتی و نسکردی کفایتی<sup>۲</sup>  
 بوی دل کباب مسن آفاق را گرفت<sup>۳</sup>  
 این آتش درون « بکنده هم سرایتی»<sup>۱</sup>  
 در آتش از خیال رخس دست میدهد  
 ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

- ۱- عین عبارت سعدی است و بهمین دلیل حافظ در همین سرودن غزل خود با احتمال  
 قوی بسعدی نظر داشته است .  
 ۲- در این سه مصراع کلامه «کردی» سه مرتبه تکرار شده و بهتر بود که نشده باشد .  
 ۳- «دل کباب» و «بوی» آن ، کاش در این غزل نبود و از آن شنیده نمیشد .

دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست  
از تو کسر شمه‌ای وز خسرو عنایتی  
و شعر من این :

تقدیم بر رئیس دانشمند دانشگاه تهران  
جناب آقای پرفسور رضا که در جواب  
شعر «معنای عمر» قطعه‌ای برای من  
ساخته بودند

### تو و خورشید

نگر چشم جان ز مهر تو خواندی حکایتی  
در دل غمی نماندی و بر لب شکایتی  
دانی ز شعر نغز توام بر زبان چه رفت ؟  
«ای از بهشت جزوی و از رحمت آبتی»  
در جسم دانش آنکه ترا همچو جان دمید  
کسرد از کسرم ز معجز عیبی حمایتی  
اکنون تو جای خویشی و خورشید جای خویش  
شب را نهایتی و سحر را بسدایتی  
من ذره‌ای زمینی و پای‌ان گرفسته‌ام  
تو چشمه‌ای فضائی و در حد غایتی  
زین روی، وصف شعر من است از زبان تو  
وصف نهایتی، ز لب بی نهایتی  
پیش از تو آن که بود که از سر کائنات  
سنگین ؛ به نشر بی‌هقی آرد روایتی ؟  
و آنکه در آن ز گفته حافظ کشد مدام  
هر جا که یافت بیتی و در آن کنایتی

بنویس ، باز گوی ، بسامساکت مگذران  
 تشنه است باغ شعر به ابرس عنایتی  
 بنویس؛ تا بداند گیتی زبان ما  
 شاهنشهی است گر چه ندارد ولایتی  
 مگذار کاین گروه زرخ زن فزون کنند  
 از آنچه کسرده‌اند بعداً جنایتی  
 دانی که هر که را که زبان نیست؛ هیچ نیست  
 کافیی است نکته‌ای بر اهل کفایتی  
 بس رازها نهفتم در زیر هر سخن  
 وان رازها تو خوانی و مرد درایتی

۱۸/۱۲/۴۷ - تهران

و آن شعر حافظ که من در اثنای سرودن شعر خود یاد آن افتاده‌ام اینست:  
 با بسیل ز شاخ سر و بگلپانگک پهلوی  
 میخواند دوش درس مقامات معنوی  
 یعنی بیا که آتش موسی نمود گل  
 تا از درخت نکته‌تو حید بشنوی  
 مرغغان باغ قافیه‌سنجند و بذله‌گوی  
 تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی  
 جمشید جز حاکمیت جام از جهان نبرد  
 ز نهار دل میند بر اسباب دنیسوی  
 این قصه عجب شنو از بخت واژگون  
 ما را بکشت یسار با نفاس عیسوی  
 خوش فرش بوریا و گدائی و خواب امن  
 کاین عیش نیست درخور اورنگک خسروی

چشمت به غمزه خانهٔ مردم خراب کرد  
 مخموریت مباد که خوش مست میروی  
 دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر  
 کای نور چشم من بجز از کشته ندروی  
 ساقی مگر وظیفهٔ حافظ زیاده داد  
 کس آشفته گشت طرهٔ دستار مولوی؟!  
 و آن شعر من که چنانکه گفتیم نام مخاطب آن، وزن و قافیه آنرا بمن القاء  
 کرده است و در انشای سرودن آن بیاد شعر حافظ افتاده: این

### رنج پنجاه ساله

رنجانند گر چه طبع مرا کلک مینوی  
 بس کار نسو که کرد و در این کار هم نوی  
 هر چند جمله کار مرا هیچ و پوچ خوانند  
 او را بکار خدویش پذیرم همه خسروی  
 مدحش کنم؛ از آن که بدانند به مدح اوست  
 «بابل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی»  
 مانم از او مدیحی و داند نمانده است  
 مدحی چنین بدیع، ز محمود غزنوی  
 او مدح خوبشتم بدرم، از زبان بماند  
 وین، بسی درم بماند و از شوق معنوی  
 و آنکه، ز دوست مدح شنیدن مدیح نیست  
 مدح آن بود که از لب جز دوست بشنوی

---

۱- مخاطب من در این شعر آقای مجتبی «مینوی» بود که در جمله‌ای من و همه آثار

مرا بهیچ و پوچ فروخته بود.

پنجاه سال کشتی ، ای مرد اوستاد

پنجاه سال باش که از کشته بد روی<sup>۱</sup>

امیدوارم خسته نشده باشید

با تشکر و سلام دکتر مهدی حمیدی

۶۳/۱۰/۱۵



---

۱- متأسفانه این دعای من مثل اغلب دعاها کثرتاً یا بهتر بگویم «تمام و کامل» دعای دیگرم

و دیگر مردم ، مستجاب نشد .

«وظیفه» در شعر حافظ ...

دکتر ابولفضل مصنی

اعتقاد بر اینست که ستایشگری و مدح در شعر پدیده‌ایست ناخوشایند و ظاهراً نتیجه‌ی بها دادن بیش از حد باصالت و اعتبار فرد و جا افتادگی سنت فرد-پرستی و عبده‌احسانم بودن در جامعه و نوعی تلاغوت پرستی در رواج خداپرستی است. بخصوص ستایش فردی که شایسته آن ستایش نباشد و افرادی که ناصر خسرو علوی در باره آنان و ستایشگرانشان بـا ابراز عقیده خود گفته است:

بعلم و بگدو هر کنی مدح آنرا  
 که مایه است مر جهل و بد گوهری را  
 بسنظم اندر آری دروغ و طمع را  
 دروغست سرمایه مر کافری را  
 پسند است بازهد عمار و بوذر  
 کند مدح محمود مر عنصری را  
 من آنم که در پای خوکان نریزم  
 مر این قیمتی در لفظداری را

این سخن درست «حجت» است. اما زیر بنای مدح بیشتر تاملین اغراض و نیازهای شخصی و برای تقرب بدراکز قدرت و جلب حمایت آنها بوده است و این ستایشگری در برخی از مقاطع، شعر فارسی را با آن پایه و مایه بلند و زبان دری یا «در لفظ دری» را با همه ارزش و شکوه، بخت کشانده است. و شاعر مداح تا حد «بوقی» و «دبدبزن» و «مسخره» با دلچکک دربار، تنزل داده است. و ناگفته نماند که مدیحه سرایی از شعر عرب تقلید شده و از همان روزهای نخستین حیات شعر عروضی در زبان فارسی شروع بخودنمایی میکند و در زمان غزنویان بویژه در حکومت محمود غزنوی بساوج خود میرسد، زیرا محمود، از شاعران و مدایحشان بعنوان يك سلاح تبلیغاتی و عوام فریبی و بقصد تحکیم سلطنت و کشور گشایی سود میجسته، بهمین جهت در استخدام آنان از بذل مال دریغ نداشته است و شاعرانی همچون عنصری و غضائری رازی و فرخی را همراه با چهارصد شاعر دیگر بخدمت گرفته است و سخن سرای بزرگ و آزاده‌ای همچون فردوسی را که بنظر او اثر و عقایدش چندان کمکی بسقاصد او نمیکرده از خود رانده و رنجانیده است. جز این عده، سوای معدودی شاعران بسیار آزاده در بسیاری دیگر از سخن سرایان پارسی، از هر قدر و مرتبه‌ای که بوده‌اند کم و بیش در چنین جاذبه مدح که گفتیم بیشتر مادی و مصالحتی بوده، بانحاء مختلف گرفتار آمده‌اند و در این مسیر حقارت مدح شدگان یا ممدوحین نیز به چشم میخورد که فریب و افسون

برخی مداحان زیرک‌ورند در ایشان کارگر بوده و آنچه از آنان درباره خود میشنیده‌اند باورشان می‌آمده است و از این راه تسا حدودی آلت دست و مجری مقاصد ایشان گردیده‌اند و بکثر شاعری برمی‌خوریم که بحرهای خود در باره ممدوحی چون محمود غزنوی اعتقادی داشته یا ضمن تأمین مقاصد شخصی بتأثیر مدح در تغییر شخصیت ممدوح خود امید بسته باشد و یا اصولاً متوجه این تغییر بندرت بوده است. سوای رودکی که یکبار در شکوائیه معروف خود بساین تغییر توجه داشته و گفته است:

بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر

از آن سپس که بگردار سخت سندان بود

اما حافظ را کاملاً نمیتوان در زمره ایشان بحساب آورد و او را بیک «شاعر مداح» لقب داد و این حالت نامستمر و در عین حال برخوردار مستمر او را با پتیاره فقر در معاش روزانه در عین قناعت و رضا دادن به «داده» یا «قسمت» و «نصیبه ازل» بسا مال دوستی و افزون طلبی برخی از شاعران بواقع مدیحه سرا، یکسان دانست شاعرانی که نبوغ شعری و هنری خویش را در راه بدست آوردن «بزرگی نعمت» گماشته بوده‌اند بدانگونه که رودکی، استاد شاعران در همان شکوائیه میگوید:

کرا بسزگی و نعمت ازین و آن بودی

ورا بزرگی و نعمت از آل سامان بود

بسداد میر خراسانش چهل هزار درم

وزو فزونتر یک پنج میر ماسکان بود

وز اولبش پراکنده نیز شصت هزار

بمن رسید و بدان وقت حال چونان بود

و این چهل هزار درم را، رودکی، بنا بتصریح عنصری تنها در مقابل نظم کلبه دریافت کرده است و در واقع مزدی بوده در مقابل انجام یک کار، از نوع حق التالیف معمول زمان ما:



چهل هزار درم ، رودکی ز مهتر خویش

بیافسته است بنظم کلیله در کشور

و این عنصری «سرآمد سخنوران پارسی... و استاد مطلق در قصیده و غزل بعد از رودکی» و بقول عوفی «مقدم شعراء عهد و پیشوای فضلاء زمان» و ملک الشعرای دربار محمود غزنوی ، بحق يك مدیحه سرای بزرگ بوده است. قصائد بلندی که از وی باقی مانده سوای یکی دو قصیده درمدح خواجه ابوالقاسم، احمد بن حسن میمندی وزیر محمود و مسعود غزنوی ، و قصیده‌ای در مدح محمد بن ابراهیم طایسی ، تمام ..... آ در مدح سلطان محمود و برادر او نصر بن سبکتکین و مسعود غزنوی است و از طریق مدح این خاندان ، همه سرمایه ازدست رفته خود را در تجارت و هجوم دزدان در يك سفر تجاری ، با ضحاک مضاعف دوباره بدست آورد . خاقانی میگوید:

نه تحقیق گمت ونه زهد ونه وعظ

که حرفی نمدانست از آن عنصری

بده بیت صد بدره و بمرده یافت

ز يك فتح هندوستان عنصری

شیندم که از نقره زد دیگدان

زر ساخت آلات خوان عنصری

و با این فرض و احتمال که هدف اصلی برخی از این شاعران نفس ستایش و مدح صاحبان قدرت زمان خود بوده نه جمع مال و اغراض دیگر ، اتفاق می افتاده که این عمل را با معیارهای اخلاقی و ارزشهای زمان خود منطبق و آنرا موجه بدانستند چنانکه امیرمیزی گفته است :

در کف او تیغ کلمه قضاست

در کف تو کلک کلید قدر

زیاد نمیتوان در مقام سرزنش آنان پرآمد ، زیرا جوامع در مقاطع تاریخی خود ، با اعتباراتشان متفاوتند و ترازوی زمان و مکان را در اینگونه بررسی‌ها و قضاوتها

باید در دست داشت فرد رادرنفش يك شاعر یا نویسنده ، هر اندازه هم که قسوی باشد، در مقابله با تأثیر زمان و جو موجود و شرایط آن باید در نظر گرفت و نمیتوانیم با اطمینان بگوئیم که شعر فارسی، با هنریان که بخش عظیمی از فرهنگ ملت مادر آن جای گرفته است و بقول نظامی گنجوی:

هر خط اندیشه که پیوسته اند

بر پر مرغان سخن بسته اند

اگر بوسیله همین معدوحان که نقش ناشران و حامیان امروز را بر عهده داشته اند ، حمایت نمیشد. قلمروی وسیع تر از این داشت که امروز دارد و با آثار ارزنده آن بیشتر از آن بود که امروز بر جای مانده است و با سرنوشتی دیگر و بهتر ازین در انتظار فرهنگ و ادب فارسی نشسته بود. وقتی بدیگر جنبه های هنر مینگریم می بینیم که بیش و کم هر يك در تاریخ خود مسر و سرنوشتی بگونه شعرو ادب فارسی داشته اند و هرگز بطور خالص و ناب و بدون وابستگی مطرح نشده و موضوعیت نیافته اند. بر گردیم باصل مطلب .

«وظیفه» در شعر حافظ و برای حافظ نیز ظاهراً در ارتباط با بعد دیگر سخن او که «مدیحه» است مورد بررسی قرار میگیرد. و مدح اگر چه یکی از عناصر شعر اوست اما در درجه ای بسیار نازل قرار گرفته است و بهمین دلیل نمیتواند ملاک شخصیت این شاعر بزرگ باشد. و حافظ را اگر بتوان در ابعاد دیگر شعر او، بسویژه در بعد عشق و عرفان، باید شناخت و جستجو کرد .

«وظیفه» یا مستمری ، دنباله همان صلوات و بخششها و جوایزی است که پادشاهان و صاحبان قدرت و مناسب بشاعران و دیگر عناصر دربار خود میداده اند و در امتداد آنهاست . و چنانکه از لفظ آن پیداست بصورت حقوق مستمر ماهیانه یا سالیانه در جزو مخارج دولتی و درباری متناسب با وضع مالی حکومت یا دربار و نحوه وصول خراج و باج . مرتب یا نامرتب و با تأخیر، پرداخت میشده . بنابراین وقتی شاعری مانند حافظ در شرایط زمان خود کلمه وظیفه را در شعر برای یادآوری یا مطالبه آن مآورد در واقع حقی را مطالبه میکند. حقی که معاش او نیز در ارتباط

با آن میگذرد. ولی او بعلت غرور عارفانه و استغنائی طبع خود حتی المقدور از عنوان کردن آن باصراحت پرهیز میکند و حتی لفظ وظیفه را بشکل ابهام بکار میبرد و کنایه را که زبان اوست در آن مورد نیز کادسازتر از تصریح میداند و بیشتر از بکار گرفتن الفاظی چون «وجه می» و «انعام» و «بخشش» و «رزق» سود میجسته است و با عباراتی چون «با پادشه بگویی که روز مقدر است» و «شاهان کم التفات بحال گدا کنند» و «طعمه چشیدن شاهین از دست شاه» و «قحط جود است» و «قلم شاه مقسم رزق است» و بایهامات و کنایات مختلف دیگر با ظرافت خاص خود متوسل میشده است:

۱- ای عاشق گدا، چو لب روح بخش بار

میداندت وظیفه، تقاضا چه حاجتست

غزل ۳۳

۲- رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گم است و نپید

غزل ۲۳۹

۳- حافظ، وظیفه تو، دعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنید یا شنید

غزل ۲۴۳

۴- مکارم تو با فاق می برد حافظ

از و وظیفه وزاد سفر در بیغ ممدار

غزل ۲۴۷

۵- ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد

کاشفته گشت طره و دستار مولوی

غزل ۲۸۶

۶- بسمع خواجه رسان، ای ندیم وقت شناس

بخلوئی که درو اجنبی صبا باشد

لطیفه‌ای بمیان آر و خشوش بخندانش

بنکسته‌ایکه دلش را بدان رضا باشد

بس آنگهش ز کرم این قدر بلطف بپرس

که گر وظیفه تقاضا کنم ، روا باشد ؟

قطعه . ص ۳۶۵

۷- ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشه بگویی که روزی مقررست

غزل ۳۹

۸- آلوده‌ای تو، حافظ، فیضی ز شاه درخواه

کآن عنصر سماحت بهر طهارت آمد

غزل ۱۷۲

۹- مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم

آه اگر خرقهٔ پشمین بگسرو نستانند

غزل ۱۹۳

۱۰- ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست

در حضرت کریم تمنا چه حاجتست ؟

غزل ۳۳

۱۱- حسافظ ، دوام وصل میسر نمیشود

شاهان کم التفات بحال گدا کنند

غزل ۱۹۶

۱۲- ابر آزاری بر آمد ، باد نوری رسید

وجه می میخورد هم و مطرب، که بیگودر سید؟

غزل ۲۴۰

۱۳- حدیث جو دست آبروی خود نمیباید فروخت

باده و گل از بهای خرقة می باید خرید

غزل ۲۴۰

۱۴- وگر طلب کند انعامی از شما حافظ

حوالتهش بلب یار دلنواز کنید

غزل ۲۴۴

۱۵- بمنت دگران خود مکن که دردو جهان

رضای ایزد و انعام پادشاهت بس

غزل ۲۶۹

۱۶- ساقی، بهار میرسد و وجه می نماید

فکری بکن که خون دل آمد زغم بجوش

غزل ۲۸۹

۱۷- ساقی، چوشاه نوش کند یاده صبح

گو جام زر بحافظ شب زنده دار بخش

غزل ۲۷۵

۱۸- حافظ، قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر همیشه مکن اندیشه باطل

غزل ۳۰۴

۱۹- شاه بن صفت چو طعمه چشمم زدست شاه

کسی بسا شد التفات بصید کیوتسمم؟

غزل ۳۲۹

۲۰- ای مه صاحبقران، از بنده حافظ یاد کن

تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم

غزل ۳۴۹

۲۱- چو هر خاکی که باد آورد، فیضی برد از انعامت

ز حال بنده یاد آور که خدمتگار دیرینم

غزل ۳۵۶

۲۲- گویی برفت حافظ از یادشاه یحیی

یارب بیادش آور درویش پروریدن

غزل ۳۹۲

۲۳- عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماید با فروغ رای تو

غزل ۴۱۰

۲۴- نمیکتم گله‌ای، لیک ابر رحمت دوست

بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی

چرا بیک نی قدش نمی خورد آنکس

که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی

غزل ۴۷۱

برای «ولیفه» در شعرخواجه ونحوه عنوان کردن آن ، باروش خاص خود وباشکالی که یاد شد ، نمیتوان یک ترکیب زمانی ومقطعی در نظر داشت مگروقتی که بتوان برای هر یک از غزلیات وقطعات او که اغلب آنها را در حضور پادشاه یا نزدیکان وی میخوانده ویا میفرستاده است ولفظ «وظیفه» دربرخی از آنها دبسته میشود ویا اشارات و کنایات اودرباط تاخیر وتادیه وظیفه باصله در آنها مندرج است انگیزه و تفسیر قطعی نوشت . بناچار ترتیبی را که بتدوین دیوان او داده اند مثلا ترتیبی که در غزلیات وقطعات دیوان خواجه باهتمام علامه فقید محمد قزوینی ویا رفیق اود کتر قاسم غنی آمده است. بجز در یک مورد اتخاذ کرده ایم و امیدواریم که درانتخاب وتشخیص این شواهد در ارتباط با عنوان «وظیفه» زیاده دستخوش خطا و لغزش نشده باشیم...

## یادی از علامه قزوینی

پس از انتشار واژه‌نامه غزل‌های حافظ تألیف حسین خدیو جم در محافل ادبی و برخی جراید اظهار نظرهایی متفاوت مطرح شد و پاسخی هم از خدیو جم زیر عنوان «آئینه شکستن خطاست» در نشر دانش چاپ شد که از مجموع آن گفته‌ها و نوشته‌ها میتوان نتیجه گرفت که کتاب واژه‌نامه غزل‌های حافظ در حسد خود برای مبتدیان بی‌ارزش نیست. نگارنده این سطور نیز کتاب واژه‌نامه

غزل‌های حافظ را با دقت و ارسی کرد و آن را برای کسانی که بخواهند تا حدی با زبان حافظ آشنائی پیدا کنند و یادست کم معنی ظاهری اشعار حافظ را در زبان پند در خور توجه یسافت، در مقدمه این کتاب آنجا که خدیو جم حرمت منصفانه‌ای برای مرحوم علامه قزوینی قائل شده بود انگیزه‌ای شد که پاره‌هایی از مقدمه کتاب را برای خوانندگان نقل کنیم و داوری را بر عهده حافظ دوستان بگذاریم با این امید که بتوانیم بعداً اصل اسنادی را که در مورد یادداشتهای مرحوم دکتر غنی، خدیو جم بدست داده است برای خوانندگان عزیز چاپ و در دسترس آنان قرار دهیم

«مرحوم قزوینی قبل از همه کس و همه چیز شیفته و مجذوب حقیقت بود. در سال اول جنگ عمومی اخیر «جنگ جهانی دوم» که از پاریس به تهران تشریف آورد، روزی طی صحبت به ایشان عرض کردم: «من آرزوی بزرگی دارم». فرمود: «چیست؟» عرض کردم: «آرزویم این است که يك دوره حافظ - از بام بسم الله تا ناه تمت - نزد شما بخوانم».

«خدا میداند برافروخته شد و بالحنی شدید که از آن مرد روحانی بزرگ پسندیده بود، و از حساسیت قلب پاك و مطهر روی حکایت میکرد، فرمود: «شما چرا اینطور تعبیر میکنید؟ شما سالها با دیوان حافظ سابقه دارید و این همه یاد داشت، گرد آورده‌اید». عرض کردم: «اینها بجای خود آرزو و میل سوزان من همان است که عرض کردم» فرمودند: «نه، اگر بخواهید يك دوره دیوان حافظ با یکدیگر مذاکره کنیم حاضریم، زیرا خود من هر شش ماه يك بار، يك دوره دیوان حافظ می‌خوانم، و الان از شش ماه گذشته است، و حاضریم با یکدیگر بخوانیم و مذاکره کنیم» و بعد فرمودند: یکی از نسخ چاپی را که ایشان همیشه آنرا میخوانده و تحسین می‌کرده‌اند تهیه کنم. من همان روز صحافی را طلبیدم و همان چاپ حافظ را بساو دادم که در مقابل هر صفحه دو صفحه کاغذ سفید بگذارد و دوباره جلد کند<sup>۱</sup>

«دو سه روز بعد با آن حافظ بمنزل ایشان رفتم. با حال تعجبی مانند تعجب

---

۱- بنگرید بجلد پنجم یادداشتهای دکتر قاسم غنی، ص ۲۸۰ و ۱۸۳ تا ۱۸۵ چاپ لندن.



اطفال معصوم ، فرمودند: آن کتاب ضخیم چیست؟ و با عجله‌ای که مخصوصاً در شناسائی کتاب داشتند ، گرفته و باز کرده ، فرمودند : «چه کار خوبی کرده‌اید !» «خلاصه مشغول خواندن شدیم. روزی چند غزل میخواندم ، و خدا میداند باچه شوق و نشاطی این کار را انجام میدادم ، و هرروز باچه وجد و حالی به منزل برمی گشتم : برای هر لغتی تحقیقات می کردند، برای هر عبارتی شواهد می آوردند، هر لطیفه ادبی و هر صنعت بدیعی را موشکافی می کردند (یعنی) شأن نزول غزل را اگر معلوم بود و لطایف عروضی و امثال آن را بیان می داشتند همه روزه چندین ساعت صرف اینکار می شد.»\*

---

\* - ابق نوشته دکتر غنی نشان دهنده اینست که یاداشتهای حواشی حافظ دکتر غنی که چند سال پیش در تهران باخط غنی گراور شده یاداشتهای مشترک فروینی و غنی است.